



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

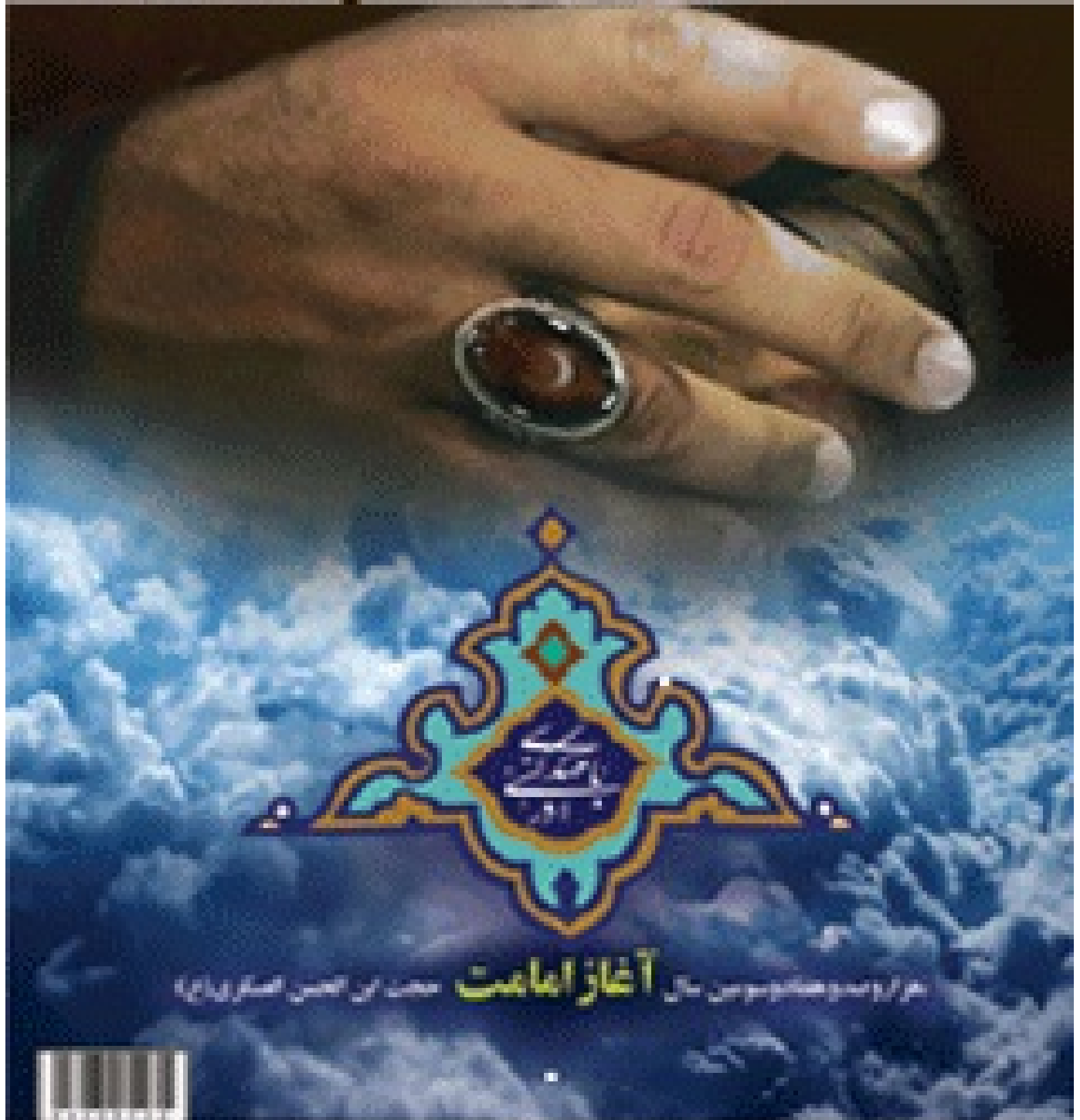
# موسکول

شماره ۶۳

ماهنامه

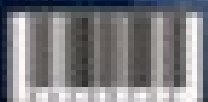


مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان



مجموعه آثار حضرت امام خمینی (ره) در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان

## آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ماهنامه موعود ۶۳

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۶۳
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۶۳ - اردیبهشت ۱۳۸۵
۷	بهار آفرین
۸	غرب و آخرالزمان - ۲
۱۵	مسجد امام حسن مجتبی (ع)
۲۲	فلسطین، پرچم جهاد جهان اسلام
۲۳	در جستجوی آب و نور
۲۸	سپیدترین ترانه هستی
۲۹	سیمای حضرت مهدی (ع) در کلام نبوی
۳۱	تبلیغات ماهواره ای شیعه
۳۳	تبیین امامت در پرتو قرآن و عترت
۳۸	یهود و جعل نلم فلسطین
۳۸	بازخوانی اومانیسیم
۴۷	سقوط غرب
۴۸	آقا شیخ مرتضای زاهد
۵۰	نگرانی های حضرت مهدی (ع)
۵۶	گلبانگ
۵۶	موعود نوجوان
۵۷	آن وقت نمی دانم کی؟
۵۸	بال های احساس
۵۸	شعر

- واژه عشق ..... ۵۹
- ای خدا... ..... ۵۹
- دیدار چهارده قلب و قلب چهاردهم ..... ۶۰
- سوار بر اسب ..... ۶۰
- آیا ملائکه و جنیان هم از یاوران حضرت مهدی (ع) خواهند بود؟ ..... ۶۲
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۶۳

## ماهنامه موعود ۶۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۵ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶۳ ماهنامه موعود - اردیبهشت ۱۳۸۵ / ماهنامه موعود ناشر چاپی : ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

## شماره ۶۳ - اردیبهشت ۱۳۸۵

## بهار آفرین

السلام علی ربیع الانام ونضره الایام نشریه موعود شماره قبل - فروردین ماه - بدون سرمقاله منتشر شد. درج توفیق شریف حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، به جای سرمقاله سخن بسیاری داشت. شاید می‌خواستیم بگویم: آن زمان که پای سخن «ولی» به میان می‌آید، باید سپر انداخت، زبان در کام کشید و جمله گوش شد. همه حرمان و دوری، افسردگی و خزان زدگی و غیبت، حاصل زبان آوری در وقت سکوت و سکوت در وقت زبان آوری است. محصول ناتوانی در سلب حیثیت از خود و ولایت‌ناپذیری، همان که همه داستان و ماجرای وصل و هجران، قرب و فراق و بی‌نصیب ماندن ابنای بشر را در خود دارد. به قول شاعر: اول بنا نبود بسوزند عاشقان هجران و فراق، قضای نامردی بود و کیفر ناسپاسی و جفا بر برگزیده‌ترین مردان مجتبی و مصطفای حضرت رحمان. چه حیف که با رجوع به نسیان، ماجرای رفته، در نزد ما بدل به خاطره می‌شود، سرخویش می‌گیریم و به سادگی از کنار خاطره‌ها می‌گذریم و به کار و بار جهان مشغول می‌آییم. گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ واقعه‌ای در جریان نیست. شاید حسب همین غفلت است که انبوه بیدارباش و تذکار مندرج در سنت‌های هستی، عبرت‌های تاریخی، وقایع جاری و حتی کلمات و زیارات اولیاء الله در ما کارگر نمی‌افتند. ورنه، آمد و شد فصل‌ها و بهار و خزان طبیعت کافی بود که بدانیم ثقل زمین کجاست و ما به کجا. ایام و آنات، به خود واگذار شده نیستند که بهار آفرین باشند یا خزان آفرین. عرض می‌کردم؛ تجربه زمستان و شب هجران بر ما نوشته نشده بود؛ برای خود رقم زدیم. با رویگردانی از بهار آفرین و خورشید حقیقت که اینک واسپس ابر، روز و روزگار ما را نظاره می‌کند و بر حال خلق عالم که بسته‌ظلمند و در کمند ابلیس می‌گردد. کاش به همان سان که عید و نوروز را پاس می‌داریم، در کار طبیعت نیز می‌نگریستیم. در لحظه لحظه و برگ برگش رازهاست که بر صاحبان خرد و خردورزی گشوده می‌شود. آن زمان که سردی و فسرده‌گی چون بختکی بر صحن و سرای طبیعت افتاد، تجدید عهد با اسم حی، با بهار و بهار آفرین، همه سرزندگی، شادمانگی و رویش را دیگر بار به ثمر نشاند. چنانکه، در خزان و زمستان سخت تعصب و آلودگی و جهالت، تجدید عهد با حضرت رحمة للعالمین، باران رحمت و اخلاق و حریت را سبب شد، در بهاری که نام دلارای محمد مصطفی -صلوات الله و سلامه علیه- را با خود داشت. هیئات که بشر، علی‌رغم تجربه میوه انس و عهد و مهر و مشاهده گلستان معرفت و ولایت و طهارت در بازی با ابلیس و خوش‌رقصی نفس، روی به نسیان آورد و رسم جفاکاری پیشه کرد و به تجربه خزان دوباره نشست. زمستان التقاط و نفاق و شرک را پذیرا شد و انجماد دوری و غیبت را بر خود حلال شمرد، و شد همه آنچه که نباید. با این همه، یاد بهار و بهار آفرین در میانه هستی ماند. در خاطره شیرین گل و گیاه و طبیعت. یادی که کومه‌ها را روشنی و رهگذران کوچه‌های لغزنده را استعداد ماندگاری می‌داد تا شاید در وقتی دیگر، چنان آتشی افروخته شود، خورشیدی تابیدن بگیرد که تمامی سردی و زمستان و انجماد از میان برود. شاید به همین سبب بود که از روی شفقت، ره‌یافتگان به خانه خورشید و بهار، همگان را، سرمازدگان را

دعوت به پاسداری از «باد» و خاطره بهار و بهار آفرین کردند و تجدید عهد دوستی و مهر با «حقیقت بهار و سرزندگی» را باعث بازگشت حیات بر فرش سرد و یخ‌زده روز مرگی. بهار خود، وامدار بهار آفرین هستی بود، حقیقتی که سیطره ولایت و گستره ولایتش همه پهنه آسمان و زمین را زیر نگین دارد. بهار بود و بهار آفرین اما گسست عهد فسرده‌گی و انجماد را روزی روزان و شبان مردم ساخت. بهار می‌آید و بهار آفرین، اگر عهدی دوباره، چون موجی خزنده و گرم لایه‌های برف و یخبندان را از هم بگلسد. باید بهار را باور آورد، بهار را خواند! فصل ربیع و ماه ربیع و تجدید عهد با بهار آفریده‌ها بر همه خانواده موعود مبارک باد! راستی این شماره موعود، همراه با جوانه «موعود» یعنی «موعود نوجوان» تقدیم می‌شود. شاید اگر خزان کم توفیقی و کم لطفی دوستانمان نبود، مجله موعود جوان روی به تعطیلی نمی‌گذارد. حجت بر ما تمام بود اما بر دیگران ... هرگز. جوانه موعود نوجوان را باید پاس داشت تا به برگ و بار بنشیند. حرکت از ما و برکت از او. شما هم دست به کار شوید، همه بر و بچه‌های خانواده که جملگی گل‌های باغ نبوی و مهدوی‌اند. همه مریبان و معلمان که عاشق ماندگاری و بهار و شیفته به بار نشستن این جوانه‌اند. از شما حرکت و از او برکت. عزت زیاد - سردبیر

## غرب و آخرالزمان - ۲

گفت‌وگو از پایان اسماعیل شفیع سروستانی گرچه بسیاری از ادبا، فلاسفه و نظریه‌پردازان پیش از ظهور وجوه مختلف بحران و مشاهده طلایه‌داران انحطاط، این خودبنیادی غرب را مقدمه سقوط در مگاک بحران و انحطاط شناخته و درباره‌اش تذکر داده بودند، اما انسان غربی پای در سراشیبی تندی گذارده بود که دیگر به راحتی قادر به بازگشت نبود. «فردریش نیچه»، «اسوالد اشنپنگلر»، «گوته»، «آرنولد توین بی» و بسیاری دیگر از جمع فلاسفه و اندیشمندان انحای مختلف بروز انحطاط و بحران را سرانجام تاریخ غربی می‌شناختند و آن را اعلام می‌داشتند. ۱ طی قرون بعد، به ویژه قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، پیشرفت مادی و تغییر صورت مادی حیات، عامل مهمی در فریفته شدن انسان و دل بستن او به مجموعه دستاوردهای مادی بود و از همین رو، با «مطلق‌انگاری» علم جدید، بر این پندار پای فشرده‌اند که: فن‌آوری آدمی را در دستیابی به آرامش جان و امنیت جسم یاری خواهد داد. همین شیفتگی مانع از آن شد تا دریافته شود علت اصلی همه رنج‌ها، افسردگی، فساد و بحران در اقصا نقاط عالم حاصل و محصول ناگزیر «خودبنیادی» و دور ماندن از «رهبری الهی» است. این غرور با دلالتگی شیطان، دنیا و دنیامداری را در چشم انسان جلوه داد تا در پس تجربه ناکامی هر ایدئولوژی، به جای تجدید نظر در اساس این «رویکرد» خود را دلخوش به «ایدئولوژی» دیگر کند. گویا تجربه چاله‌های و چاه‌ها روزی مقدر او بود. به عبارت زیبا و ذکر بلند کلام آسمانی قرآن: آیا نگشتند در زمین تا بنگرند چگونه بوده است فرجام آنان که پیش از اینان بودند در شماری بیشتر و آثاری افزون‌تر در زمین. پس آنچه به دست آوردند سودی برایشان نداشت. آنگاه که پیامبرانشان با دلایلی روشن به سویشان آمدند به دانش خود دلخوش گشتند تا آنکه فرود آمد آنچه را مسخره می‌کردند. ۲ انسان به جای خدا قانون به جای دین اصالت سود و ترقی به جای ارزش‌های دینی اخلاق هدونیسم به جای مذهب گرچه این مقاله گفت‌وگو از «فلسفه تاریخ» و نقد آن را عهده‌دار نیست لیکن برای تبیین و تشریح برخی اصطلاحات از جمله «تاریخی‌گری» و فلسفه تاریخ ناگزیر به ارائه توضیح مختصر است. کلمه «تاریخ» و موضوع متعلق به آن را نمی‌توان با تعریف و تعبیری ثابت و قابل درک و قبول همگان در حوزه‌های مختلف بیان کرد. آنچه مشهور است این است که لفظ تاریخ مجموعه‌ای از حوادث گذشته در حیات اجتماعی انسان را متبادر به ذهن می‌سازد که کمتر دخیلی به امروز و ترتیب مناسبات در زمان حال دارد. در واقع همان مجموعه‌ای که با عنوان کتاب تاریخ (History) در مدارس تدریس می‌شود، و به دفتر ثبت گورستان بیشتر شبیه است تا حقیقت تاریخ. مؤلفین کتاب فلسفه تاریخ در تعریف از تاریخ قول پیرنه (Pirenne) را بیان کرده‌اند که در تعریف تاریخ گفته است: تاریخ داستان رفتار و کردار و دستاوردهای انسان‌هاست که در جوامع زندگی می‌کنند. ۳ چنانکه پیداست هر دو



تعریف از تاریخ، صورت حوادث و بیان رخدادها را مراد کرده‌اند. ارزیابی و بیان نقطه‌نظرهای مورخان دربارهٔ حوادث، رفتارها و آنچه در گذشته بر اقوام یا رفته، تنها وجهی از تاریخ است. از این نحوه تعریف با عنوان: «تاریخ به مثابه ارزیابی» یاد شده است. در واقع، «تاریخ به مثابه ارزیابی»، بیان نقطه‌نظرها، دیدگاه‌ها و اعتقادات بیان شده دربارهٔ حوادث و وقایع ۴ است. و مورخی که از این حیث به حوادث می‌نگرد، تاریخ را به مثابه ارزیابی فرض کرده است. تعریف دیگری هم به موازات این تعریف ارائه شده و آن، «تاریخ به مثابه واقعه» ۵ است. در این وجه مورخ تنها به روند حوادث و وقایع یعنی آنچه عملاً اتفاق افتاده نظر دارد صرفنظر از هر گونه بیان معتقدات و دیدگاه خود. در مجال دیگری درباره معنی و مفهوم تاریخ و دریافت بزرگان اهل معرفت قلبی از تاریخ سخن به میان می‌آید. در این میان جماعتی با مطالعه و پژوهش در میان سلسله حوادث وقایع گذشته، سعی خویش را مصروف کشف قانونمندی‌های حاکم بر جریان‌ها، حوادث و تحولات اجتماعی کرده‌اند. این جماعت که با عنوان «فلاسفه تاریخ» شناخته می‌شوند، بر آنند تا با کشف شواهد و ارائه مدارک اثبات کنند فراز و فرودهای گذشته و همه آنچه بر اقوام و ملل رفته از قاعده و قانونی ویژه تبعیت می‌کند که قابل شناسایی و تعمیم است و حسب آن قاعده می‌توان دریافت هر قومی در چه مرحله‌ای و مداری سیر می‌کند و در آینده به کدام منزل و یا مرحله فرود می‌آید. فلاسفه تاریخ قبل از آنکه ذهن خود را متوجه صورت حوادث کنند، سعی در درک قانون جاری و حاکم بر حوادث داشتند. این گروه با رویکردی ویژه به علوم اجتماعی و حوادث عقیده دارند. پیش‌بینی تاریخی هدف اصلی فیلسوف تاریخ است. «کارل پوپر» و بسیاری دیگر از منتقدان این گروه، ضمن بیان رویکرد فیلسوف تاریخ و اشاره به آنها می‌گویند: تاریخی‌گری، رویکردی به علوم اجتماعی است که عقیده دارد پیش‌بینی تاریخی هدف اصلی این علوم است و هدف مذکور تنها از طریق کشف ضرب‌آهنگ‌هایی که فرایند تکامل تاریخ را مشخص می‌سازند قابل تحقیق و دست‌یافتنی است. ۶ هنگامی که از تاریخی‌گری صحبت می‌کنیم، منظورمان اشاره به تلاش‌ها و اقداماتی است که به منظور نشان دادن قانونمندی‌های حاکم بر جریان‌ها و تحولات اجتماعی صورت می‌گیرند. ۷ مبتنی بر تعاریف دو گانه ارائه شده، یعنی «تاریخ به مثابه واقعه» و «تاریخ به مثابه ارزیابی» فلاسفه تاریخ یعنی جویندگان قانونمندی حاکم بر روند تحولات و حوادث تاریخی را به دو گروه تقسیم نموده‌اند: ۱. گروه اول، طرفدار «فلسفه نظری یا جوهری تاریخ» اند. جریانی که تاریخ را به «مثابه واقعه» می‌نگرد و آن را به معنای «گذشته» مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌دهد. «فیلسوف تاریخ» در این گروه، سعی در ارائه «سیستم» ویژه‌ای دارد که نظام حاکم بر حوادث و فراز و فرودها و آمد و شدها را معلوم و بیان می‌کند. مهم‌ترین اعضای این گروه که تا قبل از قرن بیستم در موضوع «فلسفه تاریخ» میدان‌دار بودند عبارتند از: هگل، مارکس، کنت، اسپنگلر، توین بی، شلینگ و... ۲. گروه دوم، طرفداران فلسفه «تاریخ تحلیلی و انتقادی» اند. جریانی که تاریخ را به مثابه ارزیابی می‌نگرد و آن را به معنای «مطالعه گذشته» مطالعه می‌کند، و به عنوان منتقد گروه اول، در برابر هر نوع «سیستم‌سازی» و بیان قانونمندی کلی می‌ایستد. اینان در خلال قرن بیستم از میان «تجربه‌گرایان» و طرفداران فلسفه مدرن انگلیسی سر بر آوردند. که مهم‌ترین اشخاص این جریان «بندتو کوچه» و کارل پوپر هستند. از آنجا که گروه اول از فلاسفه تاریخ چون مارکس، با ترسیم مراحل و مراتب در سیر حوادث تاریخی، برای سیر در عرصه تاریخ و تنظیم مناسبات سیاسی اجتماعی، اقدام به ارائه ایدئولوژی (مبتنی بر دریافت و جهان‌بینی مخصوص خود کردند، منتقدین آنها با طرد و نفی هر نوع گرایش ایدئولوژیک و تاریخی‌گری، جمله مخاطبین را در مسیری سوق دادند که از آن با عنوان «تجربه‌گرایی» یاد می‌کنیم. تجربه‌گرایی تحولات فرهنگی غرب طی قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ میلادی، موجد شکل‌گیری جریان‌های گوناگونی در حوزه‌های مختلف معارف گردید، که در مجموع جملگی «سلب حیثیت معنوی از عالم و آدم» و رویکردی صرفاً خاکی و مادی دربارهٔ هستی را امام خویش ساخته بودند. «علوم جدید» و «متدولوژی» حاکم بر آن خود را مرهون «رنه دکارت» فرانسوی (۱۶۵۰ - ۱۶۵۹۶ م.) می‌شناسد که به عنوان یکی از پایه‌گذاران «فلسفه مدرن» بنیاد نظری و معرفتی غرب را در عصر جدید دچار دگرگونی و تحولی شگرف ساخت. در عبارتی بسیار ساده، دکارت اعلام داشت: هرگاه شناخت قطعی دال بر صدق چیزی نداشته باشیم هرگز

آن را به عنوان امر حقیقی (حقیقت) نپذیریم. ۹ این عبارت مقدمه پذیرش تجربه و اصالت تجربه‌گرایی (empiricism) در شناسایی و نظر به هستی بود. «قطعیت» مورد نظر دکارت پذیرش عینی و تجربی همه چیز در محضر «عقل کمی» و «آزمایشگاه حواس ظاهری» بود که با رد و طرد هر گونه شناخت و معرفت متافیزیکی و دینی، «انسان و دریافت‌های» او را ملاک و سنگ محک معرفی و جز آن را مورد تردید قرار می‌داد. در پی رنه دکارت، «جان لاک» انگلیسی (۱۷۰۴-۱۶۳۲ م.) به عنوان پدر مشرب تجربه‌گرایی اعلام داشت، هر گونه شناختی اساساً مبتنی بر تجربه ۱۰ است. حسب همین رویکرد تجربه‌گرایانه، دانشمندان علوم طبیعی به عنوان تجربه‌گرایان حقیقی معرفی شدند. از همین رو، مطالعات علوم اجتماعی و انسانی نیز تنها زمانی به عنوان «علم» شناسایی و پذیرفته شدند که با رویه‌ها، معیارها و شیوه کار علوم طبیعی انطباق پیدا می‌کردند. علوم اجتماعی در عصر روشنگری (قرن ۱۸) با تکیه بر «مبادی مفروض و ثابت در علوم تجربی» پای به عرصه نهاد و با استفاده از «متدولوژی» علوم طبیعی مدعی شد که در زمره علوم قابل شناسایی و اثبات است و از قوانین ثابت و لایتغیر پیروی می‌کند. شاخص‌ترین فرد این گروه «اگوست کنت» جامعه‌شناس پوزیتیویست و تجربه‌گراست که با مفاهیم ابداعی «آمار اجتماعی»، «پویایی اجتماعی» و ... سعی در اثبات علمی بودن جامعه‌شناسی داشت. ۱۱ خلاصه آنکه تجربه‌گرایی اساس و بنیاد نظام معرفتی پوزیتیویست‌ها و لیبرالیست‌های انگلیسی و پس از آن امریکایی شد تا با نقد و ابطال آرای فلاسفه تاریخ و هر گونه گرایش ایدئولوژیک در سازماندهی مناسبات سیاسی اجتماعی، «لیبرالیسم» و «تجربه‌گرایی» را کامل‌ترین شیوه در مطالعات و تحلیل حوادث و وقایع معرفی کنند. از همین جهت گروه دوم را تابع «تاریخ تحلیلی و انتقادی» معرفی می‌کنند. «روشنفکران لیبرال» و به ویژه «تجربه‌گرایان»، با اشاره به برخی فاکتورهای مشترک، ایدئولوژی را زائیده اندیشه «تاریخ پردازانی چون مارکس، می‌دانستند و به دلیل وجود «آرمان و ایده ثابت» و برخی «تمایلات هزاره گرایانه» در ایدئولوژی کمونیسم و یا نازیسم، ایدئولوژی را مخصوص «نظام‌های سیستماتیک فلسفی» معرفی می‌کردند و تشکیل نظام‌های سیاسی، اجتماعی متکی به ایدئولوژی را ناشر و مبشر «انحصارطلبی» و «نظامی‌گری» می‌شناختند و آنها را «ضد آزادی» معرفی می‌کردند و برای نمونه، نظام‌های سیاسی اجتماعی کمونیستی را نشانه می‌رفتند. این جماعت یعنی، تجربه‌گرایان لیبرالیست، با تأکید بر مبنای لیبرالیسم تجربه‌گرا (پوزیتیویسم)، ارائه هر گونه ایدئولوژی را غیرممکن و علم تجربی را فاقد شأن تجویز نسخه کلی می‌دانستند. به قول «ماکس وبر»، علم نمی‌توانست به تولید ایدئولوژی پردازد. ۱۲ میان کلام «ماکس وبر» که علم را اساساً فاقد شأن ارائه نسخه برای تأسیس سازمان سیاسی اجتماعی می‌شناخت و «ارسطو» که شأن حکمت را اشرف و اجل از آن می‌دانست که به تولید ایدئولوژی ۱۳ پردازد فاصله شگرفی است. ارسطو شأن حکمت را اجل می‌دانست اما تجربه‌گرایان، علم را فاقد توانایی و شأن تولید ایدئولوژی می‌دانستند. بی‌گمان خواننده در این موضوع تأمل دارد که علی‌رغم اصرار لیبرالیسم بر «غیر ایدئولوژیک» خواندن خود بر «ایدئولوژی» ویژه‌ای پای می‌فشرد و با جزمیت تام بر محق بودن آن اصرار می‌ورزید. اصرار و ابرام لیبرالیسم بر «اصالت فردیت» بروز نوعی تکثرگرایی (پلورالیسم) را به جای پذیرش یک ایدئولوژی واحد باعث بود تا آنان همواره در پی راه حل خاص برای مشکلات خاص هنگام وقوع باشند. این «پلورالیسم» مورد اتفاق لیبرالیست‌ها، آنان را از پذیرش «حقیقت ثابت» منع می‌کرد و این عدم ثبوت را در تدبیر مناسبات اجتماعی سیاسی تسری داده و بنای سیاست را هم بر نوعی کثرت‌گرایی و واقعیت بی‌نظم و متکثر می‌دانستند و با تکیه بر این دریافت، ارائه هر ایدئولوژی را عملی غیرعلمی معرفی می‌کردند و ارائه دهندگان ایدئولوژی‌ها را به اتهام عدول از تجربه‌های علمی، از خود می‌رانند و منتقدانه به سرکوب ایدئولوژی‌ها می‌پرداختند. درست در زمانی که خود بر اصالت، ثبوت و کامل بودن «لیبرالیسم» پای می‌فشردند. «آنتونی آربلاستر»، در تحلیل و بررسی خاستگاه و منظر لیبرالیسم و حمله تند لیبرالیست‌ها به ایدئولوژی، عوامل مشترک در ایدئولوژی‌ها را مطرح می‌نماید و تأکید می‌کند که لیبرالیست‌ها، هر ایدئولوژی را ناظر بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و یا نوعی جهان‌بینی می‌شناختند ۱۴ که در تدبیر نظام اجتماعی، سیاسی مبتنی بر آن جهان‌بینی، به سازمان اجتماعی می‌انجامد که مشخصه‌های زیر را (به عنوان وجوه ثابت و مشترک ایدئولوژی) در خود و با خود

دارد: ۱. تأکیدکننده بر نوعی کمال و جامعه‌ای نهایی برای بشر ۲. ایجادکننده حزبی توده‌ای و منحصر به فرد ۳. وضع‌کننده نوعی انحصار کامل در قدرت و از جمله رسانه‌های عمومی ۴. ایجادکننده نظامی پلیسی و کنترل‌کننده ۵. ایجادکننده کنترل مرکزی برای اقتصاد و از آنجا که ابداع چنین نظامی را به منزله اعلام نوعی انسجام، پایداری و ثبوت در مناسبات اجتماعی می‌شناختند و این انسجام و ثبوت را با باور روشنفکران لیبرال که همواره بر «واقعیت متکثر و بی‌نظم و سیاست کثرت‌گرا» تأکید دارد، در تقابل می‌شناختند آن را مردود و مقابله با آن را لازم می‌دانستند. ۱۵. گریز و امتناع لیبرالیسم از طرح هر نوع «مدینه مطلوب و مفروض» و به قول خودشان «ناکجا آباد» با تکیه بر «اصل تجربه‌گرایی سیاست لیبرالی» موجب بود تا پیروان این مکتب همواره با شکل‌گیری هر نوع نظام سیاسی و اجتماعی مبتنی بر ایده‌ای فلسفی یا مذهبی به مخالفت برخیزند. شعار دائمی لیبرالیست‌ها و اعلام مستمر «غیرایدئولوژیک و ضد ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم» به این امر برمی‌گردد. ۱۶. حال باید دید «لیبرالیسم» و «لیبرال‌ها» تا چه حد به این شعارها وفادار ماندند. ۱. باید متذکر این معنا شد که، اساساً تفکر ایدئولوژیک در هر صورت و عنوان، به دلیل دارا بودن «خاستگاه فلسفی ویژه، تلاش برای تغییر جهان (به جای تفسیر آن) و اتکا به دریافت‌های صرفاً انسانی متعلق به تاریخ جدید غرب است. در حقیقت، مخالف و موافق، جملگی سوار بر یک کشتی بودند و در سیر و سفر ره به دیاری واحد می‌پیمودند و تعارض آنها ذاتی نبود بلکه، جدال بر سر نوعی صورت‌بندی صرف بود. ضمن آنکه، اصرار لیبرالیست‌ها بر حذف سایر گرایش‌ها و تأکید بر اصالت مشی بر مدار لیبرالیسم خود، بیانگر اصرار آنها بر نوعی «ایدئولوژی» است. ۲. لیبرالیست‌ها در حالی هواداران تفکر «ایدئولوژیک» را به جرم تلاش برای ایجاد نظم سیاسی، اجتماعی ثابت محکوم می‌کردند که خود ارتقای نظام اجتماعی سیاسی مبتنی بر لیبرالیسم را ناگزیر و غیرقابل گفت‌وگو می‌شناختند. ۳. در حالی که لیبرالیست‌ها به قول نویسنده کتاب: ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب انسجام، پایداری و نظام‌مدار بودن را در یک مرام سیاسی عیب به شمار می‌آوردند و انسجام آگاهانه و نظام‌مندی ۱۷ ایدئولوژی را به عنوان یک عیب به رخ می‌کشیدند با اغواگری و هوچی‌گری، با تأکید بر ضرورت حفظ «سازمان در سیستم سیاسی اجتماعی متکی بر لیبرالیسم» علیه عموم نظام‌ها اقدام به براندازی می‌کردند. ۴. تجربه‌گرایان لیبرال، طی همه سال‌های قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، مردم را از شکل‌گیری نظامی‌گری متکی بر یک ایدئولوژی در سال‌های جنگ سرد بیم می‌دادند و تفکر ایدئولوژیک را زایشگاه نوعی «توتالیتاریسم» (نظامی‌گری) معرفی می‌کردند در همان حال، با چنگ انداختن در شبکه‌های «ایدئولوژی لیبرالی» به اقضا نقاط جهان لشکر می‌کشیدند و حتی ورود به عرصه جنگی فراگیر را برای استقرار این ایدئولوژی لیبرالی لازم اعلام می‌کردند تاریخچه لشکرکشی امریکا در طول سال‌های جنگ سرد به ویتنام، کره و سایر نقاط و حمایت از دولت‌های مستبد و انجام پروژه‌های براندازی کتابی است قطور. این مقاله، وظیفه دفاع از ایدئولوژی و یارد آن را ندارد بلکه، در پی آنست که این موضوع را تبیین کند که طی ۴۰۰ سال اخیر غرب، علی‌رغم همه مجادلات در ساخت و پرداخت نظام‌های اجتماعی سیاسی، مبتلا به انواع ایدئولوژی‌ها بوده و جمله این ایدئولوژی‌ها نیز از خاستگاه صرفاً نفسانی برخوردار و بر آن پای می‌فشرده‌اند. «تزلزل و تغییر و لغزندگی» ذاتی جمله ایدئولوژی‌های خودبنیاد است و حسب سنت لایت‌نیر، انسان غربی و به تبع آن، سایر اقوام، مبتلا به تزلزل، بی‌ثباتی و بالاخره بحران بوده است. چنانکه «آلن دونبوا» با ذکر ارکان ایدئولوژیک جهان مدرن (یعنی: دموکراسی لیبرال بازار کاپیتالیستی و دولت ملی)، جمله این ارکان را مواجه با بحران اعلام می‌کند. ۱۸ «آلن دونبوا» ضمن آنکه لیبرالیسم را به مثابه یک ایدئولوژی در کنار «سوسیالیسم» قرار می‌دهد با طرد و نفی هر دو ایدئولوژی، بازگشت تاریخ و طلوع آفتاب شرقی را نوید می‌دهد. نباید از نظر دور داشت که اساساً، ایدئولوژی و مکتب‌ها به عنوان «نحله‌ها» ربطی به ملت و دین ندارند ۱۹ علت آن هم آمیخته بودن نحله‌ها به شرک و اغراض بشری‌اند. در دوران جدید - تاریخ ۴۰۰ ساله غرب - بشر مواجه با انواع نحله‌هایی است که با فلسفه‌های یونانی التقاط دارند. جناب استاد سید احمد فرید، عصر حاضر را عصر پایان و تمامیت مکتب‌ها و نحله‌ها می‌شناسد و این «پایان» را راز خستگی و ازدحام و درگیر شدن نحله‌ها با هم می‌شناسد. ۲۰ همچنین، قرن هجدهم را، قرن «پایان تاریخ غرب» معرفی می‌کند و

این تاریخ را به دلیل آنکه طی ۴۰۰ سال حق‌الله را کنار زده و تمامی توجه را بریده از حق معطوف «ناس» نموده محکوم به تجربه بحران و بن‌بست می‌شناسد. ۲۱ متذکر می‌شوم که مهم‌ترین مشخصه اهل ایدئولوژی، «عمل‌زدگی بریده از تفکر» است. همین امر شخص مبتلا به ایدئولوژی را عجول، متغیر، متلون، اهل مجادله، عاری از تفکر و بنیاد نظری استوار، عمل‌زده، (عمل‌زدگی بریده از حکمت، دین و حتی فلسفه به معنی اصیل کلمه) و همواره در پی تغییر جهان مطابق هواجس و اهواء نفسانی و بالاخره سطحی‌نگر معرفی می‌کند. همه آنچه که روشنفکری طی قرون ۱۸ و ۱۹ بدان مبتلا بود و غرب‌زدگان روشنفکرهای شرقی نیز بدان آلوده‌اند. از سال‌های اولیه بروز روشنفکری ناقص در ایران (پس از مشروطیت)، مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران آلوده به «نحله‌هایی است که روشنفکران به دلیل تقلید از غریبان آنها را وارد این سرزمین ساختند. حتی روشنفکران به ظاهر مسلمان هم با تاسی به صورت‌هایی از رسم مسلمانی، از اسلام نحله‌هایی خود بنیاد ساختند. در حالی که التقاط و امتزاج آموزه‌های اسلامی و ایدئولوژی‌های فرنگی جز به بحران نمی‌انجامید. مجال بررسی همه جانبه این موضوع در این مقاله نیست اما در صدر مشروطیت، خستگی جوانان از استبداد و ناتوانی برخی از اولیای دین از برپایی حکومت دینی و جذابیت نفسانی این نحله‌ها باعث جلب بسیاری از جوانان و گرد آمدنشان حول گردانندگان و ابداع‌کنندگان نحله‌ها بوده است. طی همه سال‌های گذشته (۱۵۰ سال اخیر)، نحله‌ها دانسته و ندانسته جنبش‌ها را به سوی استعمار هدایت کردند و جهان را به کام یهود نشانند. در حقیقت در زمانه‌ای که ایدئولوژی جای دین و حکمت را غصب می‌کند، شأن نظم‌دهنده، معمار، معنی‌دهنده، جهت‌دهنده و استوارکننده جمله اعمال و احوال مردم را ایدئولوژی‌ها عهده‌دار می‌شوند. در حالی که خود ایدئولوژی بر نقطه محکم، استوار و قابل دفاعی اتکا ندارد و به دلیل درگیری با هواجس انسانی و نگرش تک‌ساحتی به انسان متزلزل است و قادر به درک رابطه و نسبت همه امور جزئی و کلی حیات در بافتی یکدست و محکم و یقین‌آور با هم نیست. این همه، راز تغییر و بی‌ثباتی و تلون است. فروپاشی شوروی و درهم ریختگی اردوگاه شرق اگر چه ناظر بر پایان ایدئولوژی‌های «فاشیسم، نازیسم و کمونیسم» بود و هواداران «لیبرالیسم» از این واقعه با عنوان «عصر پایان ایدئولوژی» یاد کردند لیکن به معنی: ۱. غیر ایدئولوژیک بودن لیبرالیسم و نگرش تجربه‌گرایان (پوزیتویسم) ۲. تفوق و برتری لیبرالیسم نسبت به سایر ایدئولوژی‌های تجربه‌شده ۳. محتوم بودن تفوق لیبرالیسم ۴. اصالت و حقانیت لیبرالیسم ۵. و کامل بودن آن که به منزله یک الگو برای تنظیم و ترتیب جمله مناسبات سیاسی اجتماعی و نسخه کامل نبود. لیکن، این فروپاشی مجال ایجاد کرد تا لیبرالیست‌ها گمان کنند «کامل‌ترین و آخرین تجربه فراروی بشر» اند و پذیرش آن برای عموم خلق عالم محتوم و ناگزیر است. در حالی که این سقوط چونان بازی «دومینو» به سقوط ناگزیر لیبرال دمکراسی می‌انجامید و تلاش نظریه‌سازانی چون «کارل پوپر، هانتینگتون و فوکویاما»، جز تلاشی مذبوحانه و انفعال در برابر این وضع نبود. ایشان مغرضانه و با فرصت‌طلبی در این فضا سعی در قالب زدن لیبرالیست‌های تجربه‌گرا کردند تا شاید جلوی سیر ریزش و سقوط حتمی «تاریخ خودبنیادی غربی» را سد کنند و آب رفته را به جوی بازگردانند. با توجه ساده به فهرست اتهاماتی که لیبرالیست‌ها به ایدئولوژی‌های کمونیستی، فاشیسم و نازیسم وارد و آنها را منکوب می‌کردند می‌توان به خوبی دریافت که لیبرالیسم خود به مثابه یک ایدئولوژی مبتلای تمامی انتقادات، لرزان و به پایان رسیده است: ۲۲: ۱. ارائه نقشه و طرحی برای آینده ۲. عدول از پلورالیسم (کثرت‌گرایی در اعتقادات و سیاست) ۳. وجود ایده‌ای ثابت ۴. مستقل بودن از واقعیت جاری ۵. توتالیتریسم و نظامی‌گرایی ۶. ضروری دانستن زور و اجبار در شکل و معنا ۷. ادعای دانش تام (درباره گذشته و حال) ۸. سیستم‌سازی ۹. تأکید بر ایده‌ای مطلق ۱۰. پیش‌بینی آینده ۱۱. تأکید بر مجموعه‌ای از ارزش‌های ثابت ۱۲. انحصارطلبی در قدرت و رسانه‌ها ۱۳. تأکید کننده بر کمال جامعه بشری در خود «لیبرال سرمایه‌داری» که امروز به صورت تام در آخرین منزل یعنی «امریکا» ظهور یافته در حالی که جهان را مستعد یکه‌تازی و بی‌رقیب می‌شناسد، تمامی ماهیت خود را آشکار ساخته و به مدد جمعی نظریه‌ساز چون هانتینگتون و امثال او، سعی در دست‌یابی به تفوق کامل در ساحت‌های مختلف فرهنگی و مادی دارد. چنانکه برای تحقق این ایده، استفاده از تمامی ابزارهای نامشروع سیاسی و

نظامی را برای خود مشروع می‌شناسد. تمامی آینده را در خود متجلی می‌شناسد و همه را به سوی آن آینده فرا می‌خواند، هر نوع گرایش سیاسی اجتماعی مذهبی و غیرمذهبی مخالف خود را سرکوب می‌کند، بر اصالت لیبرال سرمایه‌داری به عنوان کامل‌ترین و آخرین تجربه پای می‌فشارد و با نظامی‌گری تند به شرق و غرب عالم لشکر می‌کشد و با زور و اجبار بر کلیه آمد و شدها و حتی مکالمات تلفنی شهروندان خود نظارت می‌کند و برای نیل به اهداف متوسل به هر حربه‌ای و از جمله تأسیس هر زندان و دستگیری هر مظنون می‌شود و لیبرالیسم را به عنوان ایده‌ای مطلق اعلام و از نیل حتمی کلیه اقوام و ملل به منزل لیبرال سرمایه‌داری دم می‌زند و ارزش‌های آمریکایی را با انواع حیل و استفاده از همه رسانه‌ها به خورد میلیاردها انسان می‌دهد و با انحصارطلبی تام و تمام و اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایانه تمامی سازمان‌های جهانی را در می‌نوردد و از لیبرال سرمایه‌داری به سبک آمریکایش به عنوان یک «ناکجا آباد» مطلق یاد می‌کند و آن را به عنوان «نسخه ثابت و نهایی» معرفی و خود را به عنوان حامی آن محق می‌شناسد تا با هر ترفند و حيله نسخه را جاری سازد. چنانکه در کتاب اراده معطوف به حق ۲۳ اشاره شد، از ابتدای تاریخ جدید، انسان با جرئت پای در سیری نمود که از او موجودی می‌ساخت که مظهر تام و اتم «اراده معطوف به قدرت» بود؛ ما به ازای خارجی تام این اراده. با همین عبارت می‌توان این انسان را تعریف کرد. او تبدیل به «اراده معطوف به قدرت» شده است. در برابر «اراده تام و تمام معطوف به حق که حضرت ولی‌الله اعظم (ع)، انسان کامل دینی» است. غرب در سیر اکمالی به صورت تام و تمام در «امریکا ظاهر شده» و بقیه اقوام در همان مسیر و به تبع او در حرکتند. از این رو تمامیت تکنولوژی، تمامیت نظام لیبرال سرمایه‌داری، تمامیت استکبارورزی در آنجا ظاهر گشته و خود را مختار، بلامنازعه، یک‌جانبه‌گرا و فراتر از هر قانون می‌شناسد. ایده خود را مطلق می‌پندارد و حق سروری بر کل بشر و صاحب اختیار همگان می‌شناسد و این ظهور تام خودبنیادی و اراده معطوف به قدرت است و ناگزیر و حسب سنت لایتغیر در مستعدترین نقطه برای سقوط. نیچه در مقدمه کتاب اراده معطوف به قدرت سقوط نیست انگاری را پیش‌بینی کرده بود، ۲۴ جز او نیز بسیاری از جمله «ادوار شیلر» در سال ۱۹۵۵ میلادی خبر از پایان ایدئولوژی داده بودند. ۲۵ جملات «آنتونی آربلاستر» برای بیان این معنا کافی است. لیبرال‌های جنگ سرد قویاً استدلال می‌کردند که ما باید گونگونی ارزش‌ها [پلورالیسم]، هدف و آمالی را که احتمالاً برای انسان‌ها گرامی است درک کنیم. و بنابراین در پس تحمیل انگارهای واحد بر جامعه نباشیم اما هنگامی که زمان داوری درباره سیاست‌های واقعی فرا رسید، نشان دادند که برای آزادی‌های لیبرالی نسبت به کلیه ملاحظات دیگر [به ویژه مذهب و دین] اولییتی مطلق قائل‌اند. دست‌آوردهای اجتماعی و اقتصادی از قبیل از میان بردن بردگی، بیماری، بی‌سوادی، و استثمار هیچ‌گاه چنین وزن و اهمیتی پیدا نکرد. بدین ترتیب، لیبرال‌های جنگ سرد در تحلیل نهایی به مخالفان انقلاب اجتماعی و اقتصادی و حتی تساوی بیشتر - اگر تهدیدی برای آزادی فردی به شمار می‌آمد - تبدیل شدند. همه این مطالب، علت بی‌اعتباری لیبرالیسم را در جهان سوم، که در آغاز این کتاب به آن اشاره شد، تبیین می‌کنند. مرامی که روزگاری الهام‌بخش بعضی از بزرگ‌ترین خیزش‌های تاریخ جهان بود - انقلاب فرانسه، مبارزه رهایی‌بخش ملی در آمریکای لاتین، لهستان، یونان و ایتالیا، و مبارزه برای دموکراسی در سراسر اروپا - و مرامی که برخی از متعالی‌ترین - تخیل‌هایی را که فرهنگ اروپا به خود دیده است - بتهون، وردی، گویا، شللی: پوشکین و بایرون - شعله‌ور ساخت، به آموزه‌ای چنان رام و محافظه‌کار بدل شد که هزینه و تدارک تبلیغاتی آن را سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا برعهده گرفت. ۲۶ چنانچه آنتونی بلاستر در سال‌های اولیه قرن ۲۱ به بررسی وضع و موقعیت لیبرالیسم می‌پرداخت قطعاً بر نکات مذکور و سابق‌الذکر بروز انحصارطلبی، نظامی‌گری و حرکت‌های فاشیستی مدعیان لیبرالیسم آمریکایی را با انعکاس اخبار و اسناد مربوط به کنترل تلفن عموم شهروندان آمریکایی، زندانی کردن بی‌جرم و جنایت هر مظنون برای مدتی نامحدود در زندان‌های آمریکایی و انگلیسی، منع استفاده از نمادهای مذهبی در فرانسه و آلمان و شکنجه زندانیان در زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب و ... را بر این مجموعه می‌افزود. به قول همین نویسنده، آیا به واقع ما بلاش‌م مرام و جنبشی مترقی روبرو هستیم که چیز قابل ملاحظه یا شایسته‌ای از آن باقی نمانده است که بتوان نجاتش داد؟ ۲۷ جواب



کاملاً مثبت است. این عبارت آتونی بلاستر بازخوانی پیش‌بینی اسوالد اسپنگلر است که پیش از نیچه با روشن‌بینی درباره سرانجام تمدن غربی گفته بود: «تمدن غربی و ارزش‌های مسلط بر آن به پایان خود نزدیک می‌شود. قیود و سنت‌هایی که جامعه را بر پا داشته در حال تلاشی و رشته‌های پیوند دهنده زندگی و همراه با آن یگانگی تفکر و فرهنگ در حال گسستن است. غرب نیز همچون هر تمدن دیگری که از چرخه طبیعی می‌گذرد، ناگزیر از خزان «روشنگری» یا «روشن‌اندیشی» به زمستان فردگرایی و پوچ‌باوری گذر کرده است. بحران ایدئولوژیک ۲۸ یا بن‌بست در «رهبری»، که در خود اغتشاش و پراکندگی مناسبات را داشت، لیبرال سرمایه‌داری را بر سر سه‌راهی «تسلیم در برابر تاریخ جدید»، «بازگشت به بنیادهای متافیزیکی» به و «مقابله مذبحخانه و اقدام بازدارنده» به اتخاذ روش سوم کشید. راه‌اندازی ماشین جنگی، شدیدتر از آنچه که درباره فاشیسم، مارکسیسم و نازیسم از آن انتقاد می‌کردند، پرده از واقعیتی بر می‌داشت که وجهه «یکجانبه‌گرایی» و «توتالیترا» مآبی ایدئولوژی‌های تاریخ غربی را نمودار می‌ساخت و وجود هر نوع استثنا را منکر می‌شناخت. این سرانجام محتوم و آخرین منزل از تاریخ غرب بود. سر و صدای ماشین جنگی و تکنولوژی به هیچ وجه نشانه حیات فرهنگی نیست بلکه، خلجان و دست‌وپا زدن محتضری را می‌ماند که آخرین لحظه‌های حیات را تجربه می‌کند. «بحران ایدئولوژیک» تنها یک وجه از زنجیره بحران‌هاست که از آخرین دهه‌های قرن بیستم «تاریخ سرآمده» را در خود پیچیده است. همین بحران و بن‌بست، عموم ساکنان غرب را با آگاهی و گاه از روی صرافت طبع متوجه چند نکته ساخته است: ۱. ضرورت تجدید نظر در آنچه که طی ۴۰۰ سال گذشته رخ داده ۲. بازگشت به مبانی و مبادی دینی ۳. انتظار تجربه منجی آسمانی و ظهور دوم مسیح (ع) در چنین موقعیت و شرایطی از تاریخ، در حالی که غرب عاری از بنیه نظری، فلسفی برای تجدید حیات در خود در میانه انحطاط و بحران فرهنگی دست‌وپا می‌زند، برای خود راهی جز به راه انداختن ماشین جنگی به عنوان «ابزاری بازدارنده» در برابر «تاریخ جدید» نداشت. پر واضح است که عناصر مادی و تکنولوژیک به دلیل جایگاه و شأن پست و تعلقشان به ساحت صرفاً مادی - که تنها صورت بیرونی فرهنگ است - قادر به تجدید حیات فرهنگی نیست به این می‌ماند که جسم فرسوده انسانی پیر، بخواهد حافظ و نگهدار نفس و روح در کالبد انسانی باشد. این معنا را پیش و بیش از آنکه مردانی در جهان به اصطلاح توسعه نیافته درک کنند، مردانی در غرب درک کردند و متذکر آن شدند. در میان این وضع، لیبرالیست‌ها و نظریه‌سازان پشت‌پرده دستگاه‌های سیاسی غرب (امریکا و انگلیس)، ابزار کشنده «لیبرال سرمایه‌داری» را به مثابه یک ایدئولوژی در اختیار مردانی چون هانتینگتون و کارل پوپر گذراندند تا با اغراض و فرصت‌طلبی، لیبرال سرمایه‌داری را ایدئولوژی غالب ۲۹، و ناگزیر مطرح و از آن دفاع کنند و مردان جنگی را برای استقرار و بسط آن در میان سایر ملل به میدان بفرستند. در واقع؛ به مدد همه آنچه که در سال‌های جنگ سرد به بهانه مقابله با تاریخ‌پرداز و ایدئولوژی علیه کمونیسم به کار می‌بردند وارد میدان شدند و پرده از این واقعیت برداشتند که «لیبرال سرمایه‌داری» خود به مثابه یک ایدئولوژی والته آخرین ایدئولوژی، عمل می‌نماید. آن هم در شرایطی که در میانه «بحران» دست‌وپا می‌زند. گرچه پیش از این، [تاریخ‌پردازان] مارکس، نیچه، اسپنگلر و دیگران سقوط غرب را در سرمایه‌داری نیست‌انگاری و انحطاط پیش‌بینی کرده بودند. ۳۰ تلاش مخالفان ایدئولوژی همانقدر مذبحخانه بود که دکترین مارکس برای اثبات قانونمندی سیر تاریخ مبتنی بر «تبیین اقتصادی تاریخ». ۳۱ حمایت همه‌جانبه تجربه‌گرایانی چون پوپر و هانتینگتون، از لیبرال سرمایه‌داری و مقابله با منتقدان تنها حاصل انفعال و وضع‌گیری آنان در برابر سقوط ناگزیر پیش‌بینی شده و حتمی‌الوقوع غرب، پایان تاریخ غربی و بالاخره پایان عصر ایدئولوژی‌ها بود. ۳۲ دیگر برای همگان اثبات شده بود که «ایده و عمل» - لیبرال‌ها به همان اندازه غیرواقعی است که فاشیسم و کمونیسم. ۳۳ به قول استاد سید احمد فرید، در این ۴۰۰ سال نحله‌ها به جان هم افتادند تا این که خسته و تمام شده‌اند. ۳۴ تجربه همگانی این پایان (هرکس مطابق درک و شأن خود) از آخرین دهه‌های قرن بیستم، زمزمه گفت‌وگو از «آخرالزمان» و قریب‌الوقوع بودن فصل ظهور منجی موعود را در میان عموم مردم شایع ساخت. چه، دیگر هیچ ایدئولوژی و نظام اجتماعی، سیاسی قادر به پاسخ‌گویی به نیاز ناگزیر انسان و حمایت از او برای دستیابی به حداقل بهره‌مندی

از «آرامش جهان»، «عدالت» و «آزادی» به معنی حقیقی لفظ نبود. این خلاصه بحثی است که از آن با عنوان بحران و بن‌بست ایدئولوژی‌ها در آخرین دهه‌های قرن بیستم میلادی یاد می‌کنیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. در بخش‌های آینده به ارائه این مردان پرداخته می‌شود. ۲. سوره غافر (۴۰)، آیه ۸۳: أفلم یسیروا فی الأرض فیظنوا کیف کان عاقبۃ الذین من قبلهم ... ۳. فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نوذری، ص ۱۰۹. ۴. همان، ص ۸۲. ۵. همان، ص ۸۲. ۶. پوپر، کارل، فقر تاریخی‌گری، ص ۳؛ فلسفه تاریخ، ص ۲۸۲. ۷. میچل، جی. د. نشریه جامعه‌شناسی، ش ۱، ص ۵؛ فلسفه تاریخ، ص ۲۸۳. ۸. چنانکه خواننده محترم می‌داند، مارکس و تابعان او، برای سیر و سفر بلند انسان از ابتدا تا به انتها در عرصه زمین، مراحلی را ذکر و سعی در جلوه دادن دریافت‌های خود داشتند. ادوار و مراحل: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیت، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم مراحلی بودند که از نظر مارکس به عنوان یکی از فلاسفه تاریخ در گستره تاریخ جاری بوده و هستند و به عنوان قاعده و قانونی ثابت همه اقوام با گذار از این مراتب با نیروی محرکه «ابزار تولید» رو به سوی تجربه سوسیالیسم و بالاخره «کمونیسم» به عنوان «اتوپیا و شهر امن» در حال حرکتند. مارکس طی این مراتب را ناگزیر و تجربه آن را حتمی‌الوقوع اعلام می‌کرد از همین رو مبتنی بر این دریافت «ایدئولوژی» ویژه خود را طراحی و پیشنهاد کرد. ۹. فلسفه تاریخ، ترجمه حسینعلی نوذری، ص ۸۴. ۱۰. همان، ص ۸۲. ۱۱. همان، ص ۱۱۰. ریشه یونانی empiricism peria به معنی: آزمایش، محاکمه، آزمون می‌باشد. ۱۲. فوکویاما، فرانسیس، پایان تاریخ، ص ۱۱۹. ۱۳. همان، ص ۱۲۰. ۱۴. بلاستر، آر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص ۴۹۷. ۱۵. همان، ص ۴۹۷. ۱۶. فوکویاما، همان، ص ۱۲۰. ۱۷. بلاستر، همان. ۱۸. مجله سیاسی، اقتصادی، ترجمه شهروز رستگار. ۱۹. از گذشته‌های دور، علمای مسلمان «ملل» را در مقابل «نحل» تعریف می‌کردند. معتقدات دینی منبعث و منتسب به دین را به عنوان «ملت» و غیر آن را که جز «اهوا» و منبعث از هواجسند «نحله» می‌شناختند. ۲۰. مددپور، محمد، دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان، ص ۳۵۴. ۲۱. همان، ص ۳۵۸ و ۳۶۰ و ۳۷۶. ۲۲. بلاستر، همان. ۲۳. جلد سوم از مجموعه استراتژی انتظار، تألیف نگارنده. ۲۴. نیچه، فردریک، اراده معطوف به قدرت، ص ۶۵. ۲۵. بلاستر، همان، ص ۴۹۸. ۲۶. همان، ص ۵۱۱ و ۵۱۲. ۲۷. همان، ص ۵۳۶. ۲۸. فوکویاما، همان، ص ۲۳. ۲۹. همان، ص ۱۳۶. ۳۰. همان، ص ۱۲۳. ۳۱. ویکر، بارنز، تاریخ اندیشه اجتماعی، ج ۲، ص ۱۷۱. ۳۲. فوکویاما، همان، ص ۱۲۶. ۳۳. همان، ص ۱۳۳. ۳۴. مددپور، همان، ص ۳۵۴.

### مسجد امام حسن مجتبی (ع)

«مسجد امام حسن مجتبی (ع)» با لطف و عنایت خود حضرت ساخته شده و مورد توجه دوستان حضرت هم هست. داستانش را آقای عسکری که برای خودشان در آنجا اتفاقی افتاده در سال چهل شمسی نقل می‌کنند. آقای احمد عسکری می‌گویند: من در تهران جلسه ای قرآنی داشتم که نوجوان‌ها و جوان‌ها در آن مجلس شرکت می‌کردند و همین‌طور با جوان‌های محل آشنا بودیم. یک روز پنج‌شنبه سه تا از جوان‌ها آمدند منزل ما. اگر از جاده کمربندی قم که از اصفهان به تهران می‌رود رد شوید در اثنای آن کمربندی به تقاطعی برخورد می‌کنید که شما البته از روی پل رد می‌شوید منتها در خیابانی که از زیر پل رد می‌شود و به ترمینال قم می‌رود در آنجا تقاطعی هست سمت راست مسجد باشکوهی است که دارای گنبد و گلدسته هست و کنار مسجد هم حسینیه ای ساخته اند که آن هم دارای یک گنبد و گلدسته ای هم هست. اگر فرصت کردید بروید هم نمازی بخوانید و هم توسلی داشته باشید. این مسجد به نام «مسجد امام حسن مجتبی (ع)» است که با لطف و عنایت خود حضرت ساخته شده و مورد توجه دوستان حضرت هم هست. داستانش را آقای عسکری که برای خودشان در آنجا اتفاقی افتاده در سال چهل شمسی نقل می‌کنند. آقای احمد عسکری می‌گویند: من در تهران جلسه ای قرآنی داشتم که نوجوان‌ها و جوان‌ها در آن مجلس شرکت می‌کردند و همین‌طور با جوان‌های محل آشنا بودیم. یک روز پنج‌شنبه سه تا از جوان‌ها آمدند منزل ما. سه تا از جوان‌هایی که شغل مکانیکی هم داشتند و گفتند حاج آقای عسکری امروز پنج‌شنبه است

بیاید برویم . جمکران چون شما آبرومند در خانه خدا هستید همراه ما بیاید تا ما به امید دعای شما مطمئن باشیم دعای ما مستجاب می شود . من اول شرمنده شدم و گفتم، من که هستم که بخواهم برای شما دعا بکنم ولی دیدم جواب رد دادن به این جوان ها خوب نیست . خودشان ماشین داشتند همان صبح پنج شنبه حرکت کردیم . پیش از ظهر بود که رسیدیم مسجد امام حسن مجتبی (ع) که حدوداً آن موقع هفت، هشت کیلومتر تا قم فاصله داشت و بیابان بود . در آنجا ماشین خراب شد . دوستان هر سه نفر مکانیک بودند، ایستاندند ماشین را درست کنند . من هم فرصت را غنیمت شمردم و چون احتیاج به دستشویی داشتم آفتابه را برداشتم و آب هم در ماشین بود و گفتم تا اینجا ببیند عیب ماشین چیست بروم کنار بیابان و برگردم . یک مقدار فاصله گرفتم و آمدم تا آن قسمتی که الآن مسجد هست . دیدم یک سیدی با هیبت ایستاده اند مثل برخی افراد خراسانی هستند که عمامه ای سبز بر سر می بندند، ایشان هم عمامه ای سبز به سر بسته بودند و خالی به صورتشان و یک نیزه ای نسبتاً بزرگ هفت، هشت متری دستشان بود که داشتند روی زمین با آن علامت گذاری می کردند . من سلام کردم و پیش خودم گفتم، این سید در این هوای گرم چرا ایستاده این کار را می کند؟ آن هم در زمانی که توپ و تانک هست چرا نیزه دست گرفته است . در ذهنم آمد که ایشان را راهنمایی کنم و بگویم : برو به درست برس، درست را بخوان . در ذهنم این مطالب دور می زد و رفتم یک گوشه ای قضای حاجت بکنم که یک وقت دیدم آقا فرمودند : « آقای عسکری آنجا ننشین، اینجا مسجد است . » جا خوردم و با اینکه روحیه ام این است که زود و بدون چون و چرا اطاعت نکنم بدون اختیار گفتم چشم . بعد فرمودند « برو آن طرف » پشت تپه ای بود، من هم بی اختیار رفتم . تا رفتم و برگردم فکری در سرم آمد که بگویم سید برو درست را بخوان، بیکار ایستاده ای در این گرما، اینجا چه کار است انجام میدی . نکته دیگر اینکه شما بیرون شهر، هفت هشت کیلومتر فاصله است برای چه مسجد میخو اهی بسازی، کی اینجا نماز میخواند؟ و نکته سوم هم اینکه میخو استم بگویم شما مسجد نساخته، حکم مسجد را بر آن بار کردی؟ برگشتم دیدم آقا هنوز مشغولند . آمدم جلو و در ذهنم اول گفتم بگذار سر به سرش بگذارم، شوخی بکنم . ما با سادات که شوخی می کردیم میگفتیم سادات چهارشنبه ها یک مقدار کارهاشان نامتعارف است ولی شیوخ هر روز کارهاشان این طور است . این مرسوم شده بود . در ذهنم آمد که بگویم مگر امروز چهارشنبه است که ایستاده ای و این کارها را می کنی؟ یک وقت دیدم آقا از ذهن من خبر داشتند و گفتند : « آقای عسکری امروز پنج شنبه است . » یک تبسمی هم کردند و من جا خوردم که آقا پیشاپیش از فکرم اطلاع داشتند . بعد در ذهنم آمد که سؤالاتم را بپرسم، آقا فرمودند : « سؤالات را بپرس . » گفتم واقعه این است که میخو استم ببینم شما این مسجد را برای چه کسی می سازید، جن میخو اهد اینجا نماز بخواند یا فرشته که در این فاصله از شهر مسجد می سازید؟ فرمودند : « اینجا مسجد می شود، مردم هم می آیند اینجا نماز میخوانند . » باز به ذهنم رسید که اینجا هنوز مسجد ساخته نشده شما حکم مسجد به آن دادید؟ چرا می گوید اینجا نجاست کردن صحیح نیست؟ فرمودند : « اینجا یکی از فرزندان حضرت فاطمه (س) شهید شده است » و بعد اشاره کردند به طرف همان جا که الآن محراب مسجد ساخته شده است و آن طرف هم که الآن دستشویی های مسجد ساخته شده است را نشان دادند و فرمودند : « آنجا هم بعضی از دشمنان خدا کشته شده اند . لذا از این جهت احترام به خاک را میگفتم نه اینکه مسجد است . » بعد هم فرمودند : « آن قسمت هم حسینیه می شود . » تا گفتند حسینیه دیدم اشکشان جاری شد، خود آقای عسکری میگفتند ، خود من هم بی اختیار اشکم جاری شد، نفهمیدم چه شد؟ همین که نام امام حسین (ع) برده شد خود آقا اشکشان جاری شد و ما هم بی اختیار گریه کردیم . بعد گفتم که چه کسی کمک می کند؟ برنامه چیست؟ اینجا که زمین بایر است؟ همین طور نگران و متحیر بودم که جریان چیست؟ آقا فرمودند : « اینجا ساخته می شود، کتابخانه ای هم آن طرف ساخته می شود، کتاب هایش را بده، شما کتاب هایش را میدی؟ » گفتم : انشاءالله زنده باشم، این مسجد هم ساخته شود . آقا فرمودند : « انشاءالله . » گفتم زنده باشم چشم، کتاب هایش را میدم . اما شما بگوئید کی اینجا را می سازد؟ بانی مسجد کیست؟ آقا



فرمودند: « یدالله فوق ایدیهیم » گفتم من قرآن بلدم و بالاخره میدانم یدالله فوق ایدیهیم اما بالاخره یعنی چه؟ باز فرمودند: « بانی مسجد را شما می بینی سلام مرا به او برسان. » گفتم باشد. آمدم و از آقا فاصله گرفتم تا رسیدم به ماشین دیدم دوستان، همان لحظه ماشین را تعمیر کرده اند. گفتم ماشین درست شده؟ گفتند: بله همین الان که شما آمدید ماشین درست شد. گفتند: آقای عسکری چقدر معطل کردید؟ گفتم با آن آقا داشتم صحبت می کردم و صورتم را برگرداندم، دیدم هیچ کس نیست و زمین خالی خالی است. یک مرتبه منقلب شدم. دیگر به روی خود نیاوردم و با جوان ها هم زیاد صحبت نکردم اما دیگر در حال خودم نبودم؛ سوار ماشین شدیم و آمدم قم. حضرت معصومه (س) را زیارت کردیم و من هم همین طور حالم منقلب بود. ناهار را هم خوردیم و جوان ها همین طور با من صحبت می کردند اما من در فکر دیگر بودم. در فکر آن جریانی که اتفاق افتاد. آمدم مسجد جمکران بعد از ظهر پنج شنبه بود. نماز امام زمان (ع) را خواندم و تسبیحات حضرت زهرا (س) و بعد صد تا صلوات در سجده دارد. رفتم به سجده صلواتی بفرستم. در حالی که طرف راستم یک پیرمردی بود و طرف چپم یک جوانی. من هم در حال خودم بودم و به خاطر آن جریان حالم منقلب بود. در حالت سجده داشتم صلوات می فرستادم. صدای آقا را مجدداً شنیدم. آقای عسکری سلامی علیکم. دیدم صدا عین همان صدایی است که پیش از ظهر از آقا شنیده بودم. تا سلام را شنیدم جواب سلام دادم. اما دیگر حالم منقلب شد. گفتم در حالت سجده صلواتی می فرستم و بعد بلند می شوم و این بار دست به دامنشان می شوم. بلند شدم دیدم کسی نیست. از آن پیرمرد پرسیدم این آقا که سلام کردند کی بودند؟ گفت: کسی اینجا نبود. به آن جوان هم گفتم. گفت: نه کسی نبود. مجدداً حالم منقلب شد. افتادم و ظاهراً بیهوش شدم. آن دو، سه نفر جوانی که با ما بودند، آمدند ما را بغل کردند و مرتب می‌گفتند چه شده؟ من روی خودم نیاوردم. این جمله را هم فراموش کردم. آنجا در بیابان وقتی میخوایم از آقا جدا شوم آقا فرمودند: « به آن جوانان بگویند، ما حاجت شما را دادیم و مشکل شما حل شد. » لذا به آن جوان ها هم گفتم شما مشکلاتتان را حل شده تصور کنید با اینکه هنوز نیامده بودند و توسل هم نکرده بودند، آقا پیشاپیش فرمودند، به این جوان ها بگویند ما مشکل شما را حل کردیم. برگشتیم آمدم تهران و مدتی هم از این جریان گذشت یک روز یکی از این رفقای ما فوت کرده بود، جنازه اش را گفته بودند می آوریم قم. ما هم جزء تشییع کنندگان بودیم. وقتی نزدیک قم رسیدیم، دیدم همانجایی که آقا فرموده بودند مسجد می شود پایه های مسجد و جای گلدسته ها را مشخص کرده اند و یک مقدار کار بنایی داشت می شد. یک مرتبه فکر افتاد به آن قضیه ای که آقا فرموده بودند اینجا مسجد می شود و سلام من را به بانی مسجد برسان، یک مرتبه حال من منقلب شد. باز خودم را نگه داشتم تا رفتیم قم. رفقا داشتند تشییع جنازه می کردند گفتم تا شما کارها را می کنید من یک کاری دارم، می روم و برمی گردم. فوری سوار ماشین شدم، آمدم کنار همان مکان و از افرادی که آن اطراف بودند، پرسیدم بانی مسجد کیست؟ آنها درست نمی شناختند، گفتند ظاهراً پسران حاج حسین سوهانی هستند. رفتیم سراغ گرفتیم دیدیم نه آنها نیستند. گفتیم پس کی بانی مسجد است؟ آنها می شناختند و گفتند حاج یدالله. تا گفتند حاج یدالله یک مرتبه بدنم لرزید و یاد جمله اقا افتادم که فرمودند: « یدالله فوق ایدیهیم » فکر منتقل به آن آیه شد. گفتند چه شد؟ گفتم چیزی نیست. جای او کجاست؟ گفتند فلان جا کارخانه دارد. فوری رفتم کارخانه، کارگرها گفتند نیست، ایشان منزل هست. از همانجا گفتم تلفن بزنید من یک کار فوری با او دارم. تلفنی به حاج یدالله گفتم من یک کار فوری با شما دارم و یک مقدار کتاب میخوایم برای کتابخانه این مسجد هدیه بکنم. وعده گذاشتیم، هفته آینده، منزلش را آدرس داد و گفت بیاورید اینجا. ما برگشتیم با رفقا رفتیم تهران و هفته بعد یک ماشین را بار کردیم کتاب برداشتیم و طبق آدرس آوردیم منزل همین حاج یدالله، فامیل او هم « رجبیان » بود. گفت: من این کتاب ها را قبول نمی کنم تا داستان را برای من بگویی چیست؟ این کتاب ها از کجا آمده؟ از کجا حواله داده شده است؟ ما هم اصل جریان را تعریف کردیم و گفتیم موقعی که اینجا آمدم آقا اینجا ایستاده بودند و این صحبت ها بین ما رد و بدل شد. از

جمله بانی مسجد را که پرسیدم، آقا فرمودند: «یدالله فوق ایدیهم» و من هم نمیدانستم تا اینکه فهمیدم اسم شما حاج یدالله است و آقا هم به شما سلام رساندند. خیلی برای او عجیب و جالب بود، کتاب‌ها را هم ما هدیه کردیم و از او جدا شدیم. بعد در طول ساختن مسجد یک جریان دیگری هم اتفاق افتاد و آن اینکه بنایی که آنجا مسجد را می‌ساخت، چند تا کارگر هم داشت رسم این بود که روزهای پنج‌شنبه مزد کارگرها را میدادیم بعد از یک هفته که کار می‌کردند. استاد بنا، یک روز عصر پنج‌شنبه که آمد مزد خود و کارگرانش را بگیرد یک جمله اضافه کرد و گفت: حاج یدالله وقتی ما کار می‌کردیم یک آقای سیدی آمدند و کار ما را برانداز می‌کردند و نگاه می‌کردند، یک مقدار قدم زدند، آنقدر زیبا بودند و جمالشان جذابیت داشت که من همین‌طور میخواسم دست از کار بکشم و آقا را تماشا کنم. ضمن اینکه کار می‌کردم آقا را برانداز می‌کردم که چه می‌کنند دور فضای شبستان مسجد که نیمه‌کاره بود قدم می‌زدند و بعد آمدند کنار داربستی که ما داشتیم آنجا کار می‌کردیم و یک پنجاه تومانی درآوردند و فرمودند: «این پنجاه تومانی را بدهید به بانی مسجد.» من گفتم بانی مسجد از کسی پول قبول نمی‌کنند و میخواسم پول را نگیرم. آقا فرمودند: «بگیر، این پول را قبول می‌کنند.» ما هم گرفتیم. آقا تشریف بردند به یکی از کارگرها گفتیم برو بین آقا کجا می‌روند؟ چه می‌کنند؟ او هم رفت و برگشت و گفت، رفتند. گفتم سوار ماشین شدند. گفت نه همین‌طور رفتند تا دیگر ندیدمشان. ما پنجاه تومانی را که نگاه کردیم دیدیم روی آن نوشته برای مسجد امام حسن مجتبی (ع). اسم مسجد را روی آن نوشته بودند و پنجاه تومانی را داد به حاج یدالله. ما پول را گرفتیم و خیلی خوشحال شدیم که اسم مسجد هم از طرف خود آقا حواله شده. پول را در جیبمان گذاشتیم. مثل اینکه مصلحت نبود آن پول را نگه داریم. یک خانمی آمده بود از ما کمک میخواسم ما هم حواسمان نبود دست کردم در جیبمان و پنجاه تومانی را دادم به او. بعد که رفت یادم آمد که آن پنجاه تومانی را میخواسم نگه بدارم و اصلاً خرجش نکنم اما تا مدت‌ها هر چه پنجاهتومانی دستم می‌رسید نگاه می‌کردم بینم روی آن نوشته شده یا نه؟ دیدم نه مصلحت نبود که آن پول در دست ما بماند. اکنون به چند نکته از این ماجرا میخوایم توجه بکنیم. ? : شب‌های جمعه تعلق به آقا بقیه‌الله (ع) دارد. از این جهت انسان می‌تواند آن شب و همچنین روز جمعه در توسل توجه بیشتری بکند. اگر چه مسجد جمکران وقت خاصی ندارد نه شب جمعه و نه شب‌های دیگر، اصلاً زمان خاصی ندارد فقط نماز حضرت را گفته شده که در آنجا بخوانند ولیکن بعضی‌ها آنجا را با مسجد سهله تشبیه کرده‌اند. مسجد سهله هم شب‌های چهارشنبه است و گرنه ما دستور خاصی نداریم و رسم آن دستور دینی ندارد. شب جمعه را هم دستور خاصی نداریم ولی چون شب جمعه متعلق به حضرت است و از این جهت اگر توسلی بشود مناسب‌تر است. ? . گاهی ما نیاز به واسطه داریم برای واسطه. جوان‌ها که آمده بودند گفته بودند شما با ما بیاید تا برای ما دعا کنید بلکه امام زمان (ع) لطف بکنند. چهارده معصوم (ع) واسطه هستند ولیکن باز ما گاهی احتیاج داریم که واسطه‌ای را در خانه آنها ببریم. یک شخص آبرومندی را نزد آنها ببریم. مثلاً امام زاده‌ها و علما می‌توانند چون انسان‌های آبرومندی هستند به خصوص آنها که از دنیا رفته‌اند و دستشان بازتر از آنهاست که زنده هستند منتها آنهاست که زنده هستند، انسان حضوری می‌رود خدمتشان، یک مقدار اطمینان بیشتری دارد که آنها دعایش کرده‌اند. در هر صورت افراد آبرومند را انسان می‌تواند واسطه قرار بدهد. دستور هم داریم. ظاهراً به یکی از اینها خدای متعال فرمود: با زبانی که با آن گناه نکرده‌ای مرا صدا بزن. آن پیغمبر گفت اینکه نمی‌شود بالا-خره یک زمانی ما گناه کرده‌ایم. خطاب شد یعنی اینکه از دیگران بخواهی که دعایت بکنند چون شما با زبان دیگران که گناه نکرده‌ای اگر هم گناه کرده‌ای با زبان خودتان گناه کرده‌ای. لذا دیگری در دعای برای شما زبانش بازتر است یعنی وسیله پاک‌تری را در خانه خدا برده‌اید. یک تشریف هم یکی از آقایان قم داشته‌اند که بعضی از علمای حاضر ایشان را می‌شناختند حضرت به او فرموده بودند: «خدا را به حق جیره‌خواران ما قسم بدهید.» گفته بودند: جیره‌خواران چه کسانی هستند؟ فرموده بودند: «همین طلبه‌ها» این دستور خود حضرت

بوده و علت آن چه بوده، من احتمال میدهم ایشان به چشم کمی به طلبه‌ها نگاه می‌کرده لذا حضرت هم فرموده اند به چشم کم به طلبه‌ها نگاه نکن، اینها جیره‌خواران ما هستند و دعایت را اگر با اینها ببری جلو، من دعایت را مستجاب می‌کنم. این نظیر شهادت بر شهادت است. گاهی اوقات کسی که شهادت میدهد خودش ندیده است ولی می‌گوید من شهادت بر این شهادت میدهم. روز قیامت هم برنامه همین است، دوازده امام شهادت میدهند بر اعمال مردم. می‌گویند ما دیدیم این آقا چه کرد، آن آقا چه کرد... تمام اعمال عمرش را شهادت میدهند. بعد خداوند می‌فرماید پیامبر هم شهادت بر شهادت امامان میدهد که بله، اینها درست شهادت میدهند. ؟ لازم است که مسجد پاک باشد، لزومش هم فوری است، در حدی که فقها نوعاً این مسئله را مطرح می‌کنند که اگر وارد مسجد شدید و دیدید مسجد نجس شده حق ندارید نماز بخوانید، باید اول مسجد را پاک کنید، با این همه سفارش‌هایی که روی نماز اول وقت شده می‌گویند نماز را به تأخیر بیندازید و اگر تطهیر مسجد را به تأخیر انداخت بسیاری از فقها می‌گویند نمازش باطل است و بحث نهی در عبادت را مطرح می‌کنند. من یک نکته ای را به مناسبت نهی در عبادت می‌خواهم اضافه بکنم و آن این است که اگر شرایط نماز جمعه صحیح بود و نماز جمعه برپا شد، اقامه نماز جماعت از نظر اصل قربت بی اشکال نیست. ببینید مثلاً من وارد مسجد می‌شوم می‌بینم مسجد نجس است می‌خواهم نماز بخوانم: چهار رکعت نماز ظهر به جا می‌آورم قربتاً الی الله؟! در حالی که (الله) می‌گوید این کار را نکن، می‌گوید برو مسجد را آب بکش. من که با این نماز به خدا نزدیک نمی‌شوم چون او نهی کرده است. بچه شما هم که نافرمانی شما را می‌کند از شما دور می‌شود پس باید بگویید چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم تعبداً من الله نه تقرّباً الی الله. بنابراین ظهر جمعه چطور من می‌خواهم نماز ظهر بخوانم و بگویم قربتاً الی الله. خدای متعال می‌فرماید این نماز را نخوان، در نماز جمعه حضور پیدا کنید. منتها نمی‌خواهم بگویم حضور در نماز جمعه واجب است اما تأکید در آن نشده است. مرحوم آیت الله العظمی خویی (ره) به خاطر همین احتیاط می‌کردند و میگفتند که اگر نماز جمعه با شرایطش برپا شد، احتیاط واجب می‌کردند که شرکت نکنند و اگر کسی هم نرفت به هر دلیلی مثلاً تنبل است یا بیمار است احتیاط می‌کردند که اول وقت نماز نایستند. یک مقدار تأخیر بیندازد تا حدی که دیگر نمی‌رسد به نماز جمعه مثلاً سه ربع ساعت. من که وجه دقیق شرعی برای اینکه اول وقت بایستند نماز بخواند را نمی‌توانم پیدا بکنم مگر اینکه کسی امام جمعه را قبول نداشته باشد و بگوید شرایط نماز جمعه درست نیست. که به فتوای خود آقای خویی هم همان اول وقت می‌تواند نماز بخواند. حضرت امام (ره) احتیاط واجب نمی‌کردند میگفتند واجب تخیری است ولیکن تأکید می‌کردند که شرکت کنید به لحاظ مسائل اجتماعی و سیاسی که بالأخره شکوهی. ؟ امام (ع) توجه به فکر ما دارند. یعنی آن سؤالی که در ذهن آقای عسکری آمده بود فوری گفته بودند. می‌خواه است بگوید امروز چهارشنبه است آقا هم فوری فرموده اند: امروز پنج‌شنبه است، چهارشنبه نیست. یا سؤالاتی که آماده کرده بود. این احاطه حضرت به فکر ما نکته ای است که ما باید بدانیم، اینجا هم که نشسته ایم فرمان هم باید کنترل شود. هم رفتارمان و هم فکرمان. همه جا همین طور است، مؤمن هیچ وقت در فکرش خیانت نمی‌آید. کفار به عکس هستند، مخالفین و منافقین. آن وقتی هم که اذیت نمی‌کند ولی در فکرش خیانت است. چرا اذیت نمی‌کند؟ چون نمی‌تواند؛ مثل آمریکا. به اصطلاح علمی می‌گوییم آنها سوء فاعلی دارند یعنی بد آدمی است. اما عمل بد انجام میدهد یا نه؟ سوء فعلی هم دارد یا نه؟ دائماً نیست. گاهی اوقات بد عملی انجام میدهد و گاهی هم یک عملی را انجام میدهد که به نفع ما تمام می‌شود ولیکن مؤمن حسن فاعلی دارد، گاهی هم ممکن است سوء فعلی داشته باشد. اگر چه گاهی در عمل ضربه هم می‌زند ولی نیتش ضربه زدن نبود. تبرک به مکان است. اختلاف هست که تبرک به مکان به چه چیزی است؟ مثلاً یک مکانی که حرمت و احترام دارد به چه چیزی است برخی معتقدند که برکت یک مکان ذاتی است یعنی ذاتاً این مکان با آن مکان فرق دارد. قول دوم این است که تبرک مکان به واسطه ولی خداست مثلاً یک ولی خدا اینجا نماز خوانده یا شهید شده و... قول سوم هم این است

که هر دو است یعنی گاهی برکت ذاتی است و گاهی به خاطر انسان است. راجع به زمان هم همین سه قول وجود دارد. مثلاً شب های قدر را بعضی می گویند ذاتی یک زمان خاصی است و با بقیه شب ها فرق دارد ولی بعضی می گویند، نه، شب قدر به خاطر ولی خداست که حضور ملائکه در نزد اوست تا تقدیرات مشخص شود. مسجدالحرام را هم بعضی می گویند ذاتاً شرافت دارد ولی بعضی می گویند به خاطر حضور پیامبر اکرم (ص) است. در دعا هم دارد که پیامبر مشرف و معظم آنجا هستند. در این جریان هم دقت کردید که یک ولی خدا آنجا شهید شده لذا حرمت آن مکان را اینچنین گفتند. دشمنان خدا را هم گفتند چون آنجا کشته شده اند دستشویی مسجد می شود. ؟. نکته ششم بحث « یدالله فوق ایدیهم » است که نکته خیلی مهمی است و دو نکته دارد که حضرت، اسم حاج یدالله رجیبان را با آیه با کنایه بیان کردند و هم اینکه دست خدا فوق دست ها است و اگر خداوند اراده بکند کار انجام می گیرد. آیه ?? سوره فتح است و اولش این است که: « إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ یدالله فوق ایدیهم ». اگر ما به این آیه توجه بکنیم یک نکته خیلی مهم میتوانیم از آن بفهمیم، آیه این است: کسانی که آمدند با پیامبر خدا بیعت کنند با خدا بیعت می کنند، در حالی که آمده اند دست پیغمبر را برای بیعت می گیرند. این چیست؟ مثل این است که شما تقلید از مرجع تقلید می کنید اما در واقع دارید فرمان خدا را می شنوید. چرا؟ واضح است. وقتی من فرمان خدا را می شنوم به خاطر اینکه خدا گفته است. اگر نگفته بود اطاعت نمی کردم. لذا ما چندگانه پرست نیستیم، ما موحدیم. از دو جا هم فرمان نمی گیریم بلکه از یک جا. خداست که فرموده از پیغمبر تبعیت کنید می گوئیم چشم. اگر نگفته بود تبعیت نمی کردیم. خداوند فرموده از دوازده امام تبعیت بکنید گفتیم چشم. خداوند گفت مجتهد جامع الشرايط بر شما ولایت دارد، فقیه ولایت دارد. گفتیم چشم. حال ما از چند جا تبعیت می کنیم؟ ظاهراً اگر نگاه کنید از جاهای مختلفی تبعیت می کنیم ولی در واقع از یک جاست. بچه هم از پدر و مادرش تبعیت می کند پس آیا او مشرک است؟ نه، در واقع از یک جا تبعیت می کند. اگر خدا نفرموده بود فرمان پدرش را هم نمی شنید. این را دقت بکنیم، بیعت با خداست، بیعت با ولی فقیه بیعت با امام زمان (عج) است. فرقی نمی کند، یکی است مخالفتش هم همین است. در آن روایتی که مرحوم شیخ حر عاملی نقل کرده اند حضرت فرمودند: اگر مجتهد را رد کردید و قبول نکردید در حد مشرک به خدا هستید. این یعنی چه؟ برخی فکر می کنند من تعبدی این حرف را زدم. نخیر تعبدی نیست. دلیل عقلی دارد، و آن این است که آن وقت که انسان می پذیرد فرمان خدا را می پذیرد و آن وقت که فرمان پدر و مادر با ولی فقیه را نشنید، دارد از نفسش تبعیت می کند پس نفسش شد شریک خدا. یعنی از دو جا اطاعت می کند پس مشرک می شود. این همان معنای « یدالله فوق ایدیهم » است. در ضمن بدانیم هر کاری که انجام میدهم فوق آن دست خداست. اگر هم خدمتی را به کسی کردیم، از دید خودمان حواسمان باشد که اگر مشکل کسی را حل کردیم فکر نکنیم ما مستقل در آن کار هستیم. تا خدا اراده نکند دست ما تکان نمیخورد. ؟.

بحث کمک فرهنگی است. ببینید حضرت به حاج احمد آقا گفته بودند شما کتاب های مسجد را بیاور. می توانستند بگویند ساختمان مسجد را شما بساز. پول برای کاشی های مسجد بده یا محراب مسجد را شما بساز. ولی فرمودند کتاب های آن را شما بیاور. کمک کردن فقط به کمک های ظاهری نیست که یک کاشی بیاورم بزنم بعد اسم هم بزنم، چنانکه برخی می کنند، تا خوب علنی بشود. می گوید اسمم را بنویسید تا مرتب ببینند و مرا دعا بکنند. بنده خدا تو نیکی می کن و در دجله انداز. با خدا داری معامله می کنی. اسم دیگر چیست؟ اصلاً این اسم چیست که روی مسجد یا مدرسه اسم گذاشته بشود. مگر تو با مردم معامله می کنی؟ خداوند فوق آن را به تو میدهد. یک بنده خدایی یک عبا به پدر ما داده بود و عوض آن را گفته بود هر وقت یادتان افتاد یک یاد خیری از پدر ما بکنید. پدر ما آمدند منزل و گفتند این عبا را یک آقای داده و این طور گفته است. شما قبول می کنید؟ شرطش هم این است که هر وقت یادتان افتاد پدر او را دعا کنید. گفتم نه من اصلاً قبول نمی کنم. گفتند چرا؟ گفتم من وسواس فکری پیدا می کنم. مرتب حساس می شوم که هر وقت یادم افتاد او را دعا کنم.

بنده خدا تو میخو اهی کمک به پدرت بکنی، همان عبا را که مید هی دیگر طرف را به زحمت مینداز . تو باید راحتش بکنی . خدمت به آن شخص این است که عبا را به او بدهی و بگویی هیچ از تو نمیخو اهم . خلاصه این چنین صحبتی شد و پدرم هم چیزی نگفتند چون صحبت استدلالی بود . بعد از یک چند روز یکبنده خدایی آمد پیش من و گفت حاج آقا من میخو اهم این عبا را به شما بدهم و هیچ چیزی هم عوض آن نمیخو اهم . من هم ماجرای قبلی را برایش تعریف کردم که اگر شرطی دارد موجب عذاب روحی آن شخص می شود که عبا روی دوشش هست و تو که نمیخو اهی عذاب روحی را برای پدرت هدیه بفرستی . او هم گفت نه این عبا هیچ شرطی روی آن نیست . در منزل عبا را نشان پدرم دادم و گفتم آن عبا را قبول نکردیم به جایش این عبا آمد . حاج آقا هم یک نگاه کردند و گفتند این همان عباس است . در هر صورت خواهشی که از شما دارم این است که کمک های فرهنگی بکنید . الآن ببینید یک روحانی می رود در یک منطقه ای، تبلیغ دین میخو اهد بکند . بچه ها می آیند . بالاخره دوره سال که روحانی را نمی بینند یک ماه رمضان مثلاً این روحانی رفته، میخو اهد بچه را جذب این مسجد بکند . باور کنید ده تا، بیست تا جایزه باید دست این روحانی باشد ببینید او چه می کند از همان اول این جوایز را نشان مید هد، کنار مسجد می گذارد . این جوان ها هجوم می آورند به مسجد، مطالب علمی می شنوند، داستان، آیه و ... بعد هم یک مسابقه ای گذاشته می شود و به ده تا، بیست تا از آنها جایزه داده می شود . این برکت نیست؟ ده هزار تومان داده ولی یک مرتبه می بینید با همین ده هزار تومان یک محله را آباد می کند . کتاب تهیه بکنید بروید بیمارستان عیادت مریض ها بعد هم یکی از این کتاب های داستان های امیرالمؤمنین، امام حسین (ع) و ... را به آنها بدهید . او هم میخو اند، هم وقتش پر می شود و هم انش با اهل بیت بیشتر می شود . باور کنید بعضی از اینها اصلاً نماز نمیخو انند . کتاب را که مید هی اصلاً او نماز خوانش می کند . حالا شما یک دسته گل ببرید برای او، یک کمپوت، یک شیرینی . فکر شما چیست؟ حتی در مجالس عقد و عروسی هم عقیده من همین است . یکی از روحانیون این حرف ما را شنیده بود . در مجلس عقدش شیرینی که تعارف کردند برداشتم دیدم دور آن یک کاغذ پیچیده بود، کاغذ را که باز کردم دیدم یک حدیث در آن نوشته بود . شیرینی آن حدیث برای من بیشتر از خود شیرینی ای بود که مربوط به جسم من است . فکر بکنید . در همان جلسه عقد و عروسی هم بنشینید فکر بکنید . همان طور که فکر می کنید بهترین میوه چیست؟ از کجا بخرم؟ یک فکری هم برای فکر اینها بکنید که اینها فقط نیابند پذیرایی جسمی شوند و بروند . یک روحانی را ببینید بگوید ده تا حدیث به من بده، با خط خوب بنویسید و در و دیوار مجلسان را مزین بکنید . کار خیلی ساده ای است . اگر انسان بنشیند فکر بکند، خیلی چیزها به ذهن او می رسد . مثلاً شیرینی یا بستنی را حذف بکنید، اگر میخو اهد خرج زیاد هم نکنید و پول همان را کتاب بخرید و هدیه بدهید . ببینید اثر آن چیست . این ماندنی است، می رود در خانه ها، بچه ها میخو انند، نماز خوان می شوند . باقیات الصالحات اینهاست . ؟ . توجه به مسجد جمکران است که به دستور خود حضرت ساخته شده، خواهشمندم توجه زیاد به آنجا پیدا کنید که البته دارید . ؟ . فرمودند حاجت این سه تا جوان را ما داده ایم . قبل از اینکه آنها بروند مسجد جمکران حاجت آنها داده شده است، خیلی عجیب است . گاهی اوقات بهانه است، نماز حاجتی که میخو انیم یا می رویم جایی تا توسل پیدا بکنیم، قبل از اینکه انسان برود کارش را بکند در عالم ملکوت حاجتش داده شده است . منتها باید اقدام را بکنیم مثل آن بنده خدا نشود که میگفتند یک کسی هر دفعه هزار تومان به بچه اش مید اد و میگفت برو خرد کن میخو اهم صدقه بدهم . این مرتب می رفت و خرد می کرد اما صدقه نمید اد . دو مرتبه فردا همین طور می کرد . آخرش به پدرش گفت شما هر روز پول به من مید هی خرد کنم اما من تا به حال ندیده ام صدقه بدهی . پدرش گفت مگر نشنیده ای « الاعمال بالنیات » ، « نِیَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ . » من نیتش را می کنم، بهتر از عملش است . نخیر، او در واقع نیتش این است که ندهد . یعنی از او که سؤال بکنید تصمیمت چیست؟ می گوید تصمیم این است که پول را خرد کنم اما صدقه ندهم . « نِیَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ » آن وقتی است که نیت می کند بدهد ولیکن به مانع برخورد می کند . در هر صورت



اقدام به عمل بکنید ولی بدانید گاهی اوقات قبل از عملتان حاجتان داده شده است. ?? . نکته آخر کمک خود امام (ع) است به مسجد و اینکه نام مسجد را معرفی کردند. میخوام بگویم اگر کار خیر انجام دادید از لطف بالای سرتان هست. می آیند کمکتان می کنند، به فکرتان الهام می کنند که میخوامی کار خوب بکنی، این کار را بکن. انشاءالله خداوند ما و شما را به بهترین کارهای خوبی که در رضایت امام زمان (ع) در آن است موفق بدارد. پی نوشت: \* این سخنرانی در ماه رمضان???? ایراد شده است.

### فلسطین، پرچم جهاد جهان اسلام

بیانات حضرت آیت الله خامنه ای در مراسم گشایش کنفرانس بین المللی قدس حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در مراسم گشایش سومین کنفرانس بین المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین در جمع صدها نفر از شخصیت های سیاسی، مذهبی و فرهنگی ایران و جهان اسلام رهبران سازمان ها و گروه های مقاومت و اندیشمندان داخلی و خارجی، بیداری روز افزون امت اسلامی و زنده تر شدن و کارآمدتر شدن ملت مؤمن و شجاع فلسطین را پدیده ای مبارک و نوید آفرین خواندند و تأکید کردند: فلسطین پرچم جهاد پیچیده، دشوار و بلندمدت دنیای اسلام با مستکبران متجاوز و غارتگر است که شرط اصلی پیروزی در این جهاد عظیم پای فشردن بر اصول است. حضرت آیت الله خامنه ای اشغال فلسطین و قدس شریف را بزرگترین مصیبت تاریخ معاصر خواندند و با اشاره به مصادف شدن برگزاری این کنفرانس با سالروز میلاد رسول اعظم (ص) افزودند: همزمانی این اجلاس با سالی که ملت ایران آن را به نام پیامبر اعظم مزین کرده است باید برای همه الهام بخش اتحاد و مجاهدت و زمینه ساز رحمت و نصرت الهی باشد. ایشان دوران کنونی را دوران بیداری اسلام و ملت فلسطین را کانون این بیداری برشمردند و با بیان تحلیلی تاریخی از فراز و نشیب های ملت فلسطین و جبهه صهیونیست های غاصب و حامیانشان در دوران شصت ساله اشغال فلسطین خاطر نشان کردند: فرآیند پر ماجرای اشغال فلسطین که در همه حال متکی بر پول و زور امریکا و انگلیس و حمایت شرم آور آنان از جنایات صهیونیست ها بوده است از یک سو به ظهور نسل نو و بالنده ای از ملت شجاع فلسطین و آتشفشان انتفاضه منجر شده است و از سوی دیگر موج تردید و تزلزل و یأس را در میان سردمداران رژیم غاصب دامن زده است که معنای این حقیقت عبرت آموز قرار گرفتن ملت فلسطین در جایگاه اقتدار و تنزل موقعیت صهیونیستها به جایگاه ضعف و تزلزل و درماندگی است. رهبر انقلاب اسلامی در تبیین روند اقتدار ملت فلسطین به تجربه های ناموفق گروه های فلسطینی در اتکا به انگیزه های قومی، ناسیونالیستی و چپ گرایی اشاره کردند و افزودند در حالی که به تدریج نقطه های روشن ایمان دینی در درون ملت فلسطین در حال شکل گیری بود خورشید انقلاب اسلامی که بر روی پرچم بلند آن همراه نام خدا و شریعت اسلامی، نام فلسطین نیز نقش بسته بود از ایران طلوع کرد و روند زوال دولت غاصب و زوال سیطره امریکا آغاز شد و گروه های جهادی و مؤمن فلسطینی و لبنانی با اتکا به جهاد و شهادت به میدان آمدند و همه محاسبات صهیونیست ها و مستکبران حامی آنها را بر هم زدند. حضرت آیت الله خامنه ای با اشاره به شکست های نظامی و سیاسی پی در پی صهیونیست ها در لبنان و فلسطین در سال های اخیر افزودند: در مقابل اقتدار روز افزون نسل به پا خاسته فلسطین، جبهه باطل با از دست دادن امیدهای کاذب خود دچار تفرقه و تردید و سردرگمی شده و حامی اصلی آن یعنی امریکا با موج روز افزون نفرت ملت های منطقه و همه ملت های جهان رو به رو شده است و به علت همین واقعیات صهیونیست ها و حامیانشان با تانک و بمب و ترور و زندان و بلدوزر درصدد سرکوب ملت فلسطین و رهایی از این اوضاع هستند اما این شیوه ها جز مقاوم تر شدن بیشتر فلسطینی ها هیچ نتیجه ای نخواهد داشت. رهبر انقلاب اسلامی با اشاره به حضور ملت فلسطین در مرکز میدان جهاد دشوار و بلندمدت خاطر نشان کردند: این جهاد بخش برجسته ای از جهاد گسترده دنیای بیدار شده اسلام با مستکبران و متجاوزان است. ایشان در تشریح بیداری اسلامی به اقبال ملت ها و روشنفکران

مسلمان از شعار حاکمیت اسلامی، قدرت و پیشرفت روزافزون ایران و آگاهی ملت های مسلمان به حقیقت زهراگین لیبرال-دموکراسی غربی اشاره کردند و افزودند: مفهوم واقعی واژه آزادی و حقوق بشر غربی امروز برای ملت های مسلمان در عراق، فلسطین، لبنان، گوانتانامو، ابوغریب و سیاهچال های پنهان دیگر بخوبی مشخص شده است و ملت های مسلمان درصددند آزادی و کرامت و پیشرفت و عزت را در سایه اسلام به دست آورند و تحقیر و تکبر دولت های سلطه گر را به خودشان بازگردانند. ایشان با اشاره به شکست تلاش ده ها ساله امریکا، انگلیس و صهیونیست ها برای پاک کردن نام فلسطین از نقشه جهان افزودند: قضیه فلسطین کلید رمز آلود گشوده شدن درهای فرج به روی امت اسلامی است و همه دنیای اسلام باید مسئله فلسطین را مسئله خود بدانند تا در سایه تحقق وعده های الهی، فلسطین به ملت فلسطین برگردد و دولت واحد فلسطینی به انتخاب همه فلسطینیان سراسر کشور خود را اداره کند. ایشان دست یافتن جهان اسلام به هدف والای رهایی از سلطه و زورگویی مستکبران را امری ممکن اما منوط به جهاد علمی سیاسی و اخلاقی دانستند و خاطر نشان کردند: ملت ایران در بیست و هفت سال اخیر میوه های شیرین این جهاد مقدس را بر پایه ایمان گرایی، مردم گرایی و علم گرایی چشیده است. حضرت آیت الله خامنه‌ای شرط اصلی موفقیت جهاد ملت فلسطین و امت اسلام را پای فشردن بر اصول برشمردند و با اشاره به تلاشهای پیچیده دشمنان برای چشم پوشیدن مسلمانان از اصول خود و یا حداقل کم رنگ شدن این اصول تصریح کردند: اگر این هدف دشمن تحقق یابد امت اسلامی شاخص های راهنما را گم می کند و محکوم قواعدی می شود که دشمن تعیین کرده است و نتیجه این تسلیم از هم اکنون معلوم است. ایشان در همین زمینه با انتقاد از کسانی که با انگیزه های مختلف ملت های مسلمان را به رها کردن اصول فرا می خوانند افزودند: امریکا و غرب بارها نشان داده اند که حتی به تسلیم شدگان رحم نمی کنند. حضرت آیت الله خامنه‌ای با اشاره به سخنان رئیس جمهور امریکا در تهدید دنیای اسلام و به میان کشیدن جنگ صلیبی افزودند: شبکه استکباری صهیونیسم و سازمان های جاسوسی امریکا و انگلیس در همه دنیای اسلام سرگرم فتنه انگیزی هستند و حتی سیمای ملکوتی پیامبر اسلام (ص) از جسارت آنان مصون نمی ماند ضمن اینکه این دشمنان هر روز در جای جای جهان اسلام در حال جنایت هستند که در مقابل چنین دشمن غداري عقل و شرع بر مقاومت و پایداری تأکید می کنند. حضرت آیت الله خامنه‌ای مبالغه در قدرت دشمن را یکی از ترفندهای استکبار برای ترساندن ملت ها ارزیابی کردند و افزودند: ملت عراق دعوی امریکا را درباره دموکراسی و برخورداری از قدرت مطلق به چالشی جدی کشاند و مسخره کرد و ملت های مسلمان اگر بر خدا تکیه کنند هرگز شکست نخواهند خورد. ولی امر مسلمین هدف امریکا از حلقه های به هم پیوسته توطئه درباره ایران و عراق و سوریه و لبنان را حاکمیت بر خاورمیانه برشمردند و تأکید کردند: این توطئه ها هرگز به نتیجه ای نخواهد رسید و خسارت مهلکی برای سردمداران امریکا به بار خواهد آورد. ایشان افزودند: اگر دولت امریکا تصادفاً از خرد و وجدان پیروی کند باید این کارها را انجام دهد: - از لجاجت در برابر ملت عراق دست بردارد و به رأی این ملت درباره دولت منتخب تمکین کند. دولت منتخب ملت فلسطین را محترم بشمارد -، هم پیمان یاغی خود یعنی دولت غاصب صهیونیستی را مهار کند -، زندانیان مظلوم گوانتانامو و ابوغریب و دیگر زندان های پنهان خود را آزاد سازد -، توطئه بر ضد سوریه و لبنان و ایران را متوقف کند و با نادانی خود منطقه حساس خاورمیانه و خلیج فارس را ملتهب نسازد. رهبر انقلاب اسلامی در بخش پایانی سخنان خود در مراسم گشایش سومین کنفرانس بین المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین با تجلیل از شهیدان سرافراز فلسطین خطاب به ملت فلسطین افزودند: ملت ایران و یقیناً انبوه مسلمانان و آزادی خواهان در سراسر جهان در درد و رنج شما شریک اند و امت اسلامی موظف است به هر شکل ممکن شما را در ادامه دادن این راه مبارک کمک کند.

## در جستجوی آب و نور

گفتگو با سید محمود بحرالعالم میردامادی اشاره: حجت الاسلام و المسلمین سید محمود بحرالعالم میردامادی در سال ۱۳۳۶ در

خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود و پس از گذراندن دوارن کودکی نزد پدر، مرحوم آیت‌الله بحرالعلوم میردامادی و مرحوم آیت‌الله شیخ مجتبی لنکرانی و شیخ جواد تبریزی و شیخ محمد تقی مجلسی و مرحوم حسن صافی اصفهانی در قم و اصفهان به تحصیل علوم دینی پرداخت. ایشان در حال حاضر در شهر اصفهان ریاست مدرسه عقاید و کتابخانه تخصصی حضرت ولی‌عصر(ع) را عهده دارند و به تدریس، تألیف و سخنرانی در راستای ترویج فرهنگ مهدویت اشتغال دارند. جایگاه معرفت و نیز ضرورت تبلیغ یاد و نام امام زمان(ع) در شرایط کنونی موجب بود تا با ایشان به گفت‌وگویی صمیمانه پردازیم که آنرا به حضور خوانندگان عزیز موعود تقدیم می‌کنیم؟. بسیاری از جوان‌ها این پرسش را دارند که حضرت مهدی(ع) کیستند و چه جایگاهی دارند؛ لطفاً برای ما و این دسته از جوانان بفرمایید که پاسخ چیست و چگونه باید آنرا دریابند؟؟ بحث درباره وجود مطهر حضرت مهدی(ع) کاری است بسیار بزرگ و بحثی است بسیار عمیق و کار بزرگان است. به قول حضرت امیر(ع) که در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن». [کرامت‌های قرآن درباره آنان است و ایشان گنج‌های خداوند رحمانند]. کار، کار بسیار بزرگی است. سخن از امام زمان(ع) گفتن بسیار با اهمیت است. اگر کسی که خوب صحبت بکند باید از قول الله بگوید. آن کسی که خوب حضرت مهدی(ع) را می‌شناسد و می‌تواند معرف باشد خدای متعال است؛ یعنی خالق حضرت مهدی(ع). «منهم کرائم القرآن» نیز همین معنا را می‌دهد. آیات ستایشی در قرآن در شأن این خانواده است و از جمله در شأن حضرت مهدی(ع) و برای شناخت و همچنین شناساندن این بزرگواران که کنوز خدای و گنج‌ها هستند، باید رنج برد. هم رنج تحصیل، کلاس، درس، مطالعه، دقت در کتبی که علما نوشته‌اند، و هم رنج مجاهده با نفس، یعنی ما غیر از نگاه به آیات قرآن و نگاه به روایات خود حضرات درباره خودشان و درباره امام زمان(ع) باید به پاکسازی دل و جان پردازیم. قرآن کریم نیز می‌فرماید: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا». [آنانکه در راه ما مجاهده کردند، راه‌هایمان را به آنان می‌نمایانیم]. تا هم از طریق دانش رسمی و مدرسه‌ای و کلاسیک، مطالعه و هم از طریق دانش الهامی و الهی بتوانیم به این کنوز و گنج‌ها و گنج معرفت حضرت مهدی(ع) خصوصاً برسیم. اینکه عرض کردم در باب حضرت مهدی(ع) باید از آیات کمک بگیریم یا از روایات استفاده بکنیم بدین خاطر است که ما فکرمان، اندیشه‌مان خالی از اشتباه نیست. ممکن است در شناخت بدون تمسک به کتاب آسمانی قرآن و روایات معتبره به خطا و اشتباه بیفتیم. برای اینکه مصون باشیم در شناخت امام زمان(ع) از خطا و اشتباه باید به قرآن پناه ببریم. خالق حضرت مهدی(ع) خوب حضرت مهدی(ع) را می‌شناسد و خوب هم معرفی فرموده، بعد از خدای متعال رسول گرامی(ص) که محیط هستند، مقامشان بالاتر از مقام حضرت مهدی(ع) است. ائمه هدی(ع) در گفتارشان خطا و اشتباه ندارند غلو نمی‌کنند آنچه هست واقعیت‌ها را بیان می‌کنند و ما برای فرار از خطا و اشتباه در شناخت امام زمان(ع) باید به قرآن و روایات پناه ببریم: «فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن؟». جوانی که می‌خواهد با حضرت مهدی(ع) آشنا شود از چه راهی و از کجا باید شروع کند؟؟ باید بگویم بحث مهدویت جدا از بحث امامت عمومی و ولایت عمومی اهل‌البیت(ع) نیست و همچنین جدا از بحث رسالت و نبوت نیست. حضرات ائمه(ع) به خصوص حضرت مهدی(ع) در همان خط و مسیر رسول اکرم(ص) کار می‌کنند. حضرت امیر(ع) در خطبه آخرینشان فرمودند: ایها الناس إئی قد ثبتت لکم المواعظ الی و عظ بها الانبیاء امهم. مردم! من همان مطالبی را برای شما می‌گویم که انبیاء برای امت‌هایشان گفتند. حضرت مهدی(ع) مطلبی فراتر از مطالب ائمه هدی(ع) بیان نمی‌کنند. سنت و روش حضرت مهدی(ع) همان سنت و روش رسول گرامی(ص) است. راه همان راه است، اگر کسی درباره حضرت مهدی(ع) سؤال بکند باید ببینیم که این سؤال کننده آیا در شناختن بقیه ائمه(ع) کار کرده است یا نه؟ ادله‌ای که برای امامت و ولایت حضرت مهدی(ع) هم هست. ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، کمالات حضرت، علم حضرت، قدرت حضرت، بصیرت و نورانیت حضرت؛ البته حضرت مهدی(ع) ویژگی‌هایی دارند که این ویژگی‌ها هم در آیات مربوط به ایشان بیان شده است، هم در روایات مربوط به ایشان که غیر از جنبه‌های عمومی یک خصوصیت و ویژگی‌هایی برای حضرت هست که اینها باید رویش بحث شود صحبت شود و تشریح بشود؟. اساساً گفت و گو



راجع به حضرت مهدی(ع) در شرای حاضر، چه ضرورتی دارد و یا ترویج این عقیده نسبت به سایر عقاید ما در میان پیروان دیگر مذاهب اسلامی دارای مزیت ویژه ای هم هست؟؟ بحث درباره حضرت مهدی(ع) مخالف با وحدت بین طوائف مسلمین نیست. مخالف اتحاد نیست برای آنکه توجه دارید سخن از امام زمان(ع) سخنی است که در کتب اهل سنت آمده است. اهل سنت روایات فراوانی درباره حضرت مهدی(ع) از رسول گرامی(ص) نقل کرده‌اند و حتی وهابیت که با شیعه رفاقت ندارد و بعضاً خلاف شیعه و عقاید شیعه تبلیغ می‌کنند و گاهی شیعه را متهم می‌کند به بعضی مطالب خلاف، اینها هم در بحث مهدویت با ما شرکت دارند و بحث امام زمان(ع) حتی بحث اسلامی نیست، نه بحث شیعی است و مذهبی و نه بحث اسلامی و دینی به معنای اسلام رسول اکرم(ص)، بلکه این بحث همه ادیان است: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر...؛ [همانا پس از ذکر در زبور نگاهشیم...] و آیات و روایات دیگر. بشارت‌های کتب آسمانی درباره ایشان که در تورات آمده، در انجیل هم آمده است. پس این بحث مخالف وحدت نیست و منافاتی با وحدت ندارد. اما ضرورت این بحث ضرورت شناخت زندگی است؛ شناخت راه زندگی، راه سعادت، اگر کسی سعادت نمی‌خواهد و برای خودش و برای جامعه‌اش، سعادت و خوشبختی قائل نیست هر که باشد بی‌خیال از مسئله مهدویت، شناخت امامت و شناخت ولایت است. اما اگر کسی خواهان سعادت است؛ خواهان خوشبختی خویش و جامعه است و ضرورتی برای این معنا قائل است باید تلاش کند، کار کند، رنج ببرد، چه رنج تحصیل، خواندن، مطالعه کردن و چه رنج جهاد اکبر و مخالفت با هوای نفس تا نورانیت و معرفت به دست بیاید. چون حضرت مهدی(ع) بنا به عقیده ما «باب‌الله» هستند؛ باب معرفت خدای متعال هستند. در زمان ما حضرت مهدی(ع) طریق نجاتند؛ سفینه نجاتند؛ مصباح هدایت هستند و معرفشان، شناختشان شناخت حق تعالی است؛ آئینه ایزد نمایند. شناخت ایشان باعث می‌شود که انسان خدا را بشناسد؛ شناخت خدا یعنی سعادت‌مند شدن. اگر کسی سعادت را می‌خواهد، خوشبختی را می‌خواهد باید با باب‌الله آشنا بشود. باید امام زمان(ع) را بشناسد، مکتب امام زمان(ع) مسیر سعادت و خوشبختی است. ضرورت این بحث رسیدن به سعادت و خوشبختی است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: والعصر، إن الإنسان لفی خسر. [سوگند به عصر، همانا انسان در حال خسران است.] که منظور از «عصر»، عصر حضرت مهدی(ع) است. اگر کسی ناآشنا باشد، بی‌معرفت باشد به امام عصر(ع) او در خسران و در زیانکاری است. بعد می‌فرماید: إلی الذین آمنوا و عملوا الصالحات. [مگر کسی که ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد.] یعنی کسی که امام مهدی(ع) را بشناسد، مؤمن به آن حضرت(ع) باشد، براساس فرمایش‌های حضرت مهدی(ع) و آباء حضرت(ع) و قرآنی که حضرت مهدی(ع) کتاب قانون نشان است عمل بکند، این خوشبخت و سعادت‌مند است؟. اثرات این شناخت در زندگی فردی و اجتماعی افراد چیست؟؟ سؤال خیلی خوبی است. خیلی عالی است. بحث کردن از حضرت مهدی(ع)، و آشنا شدن با حضرت مهدی(ع) نزدیک شدن به «آب حیات» است. ما در قرآن آیاتی داریم که ائمه(ع) و حضرت مهدی(ع) را تشبیه به آب نموده‌است: مرج البحرين یلتقیان. [دو دریا با یکدیگر تلاقی پیدا کردند.] حضرت امیر و حضرت زهرا(س) این دو بزرگوار دو دریا هستند. این سؤال شما پاسخ‌بخش این است اگر کسی با حضرت مهدی(ع) آشنا بشود و ضرورت بحث درباره حضرت مهدی(ع) را درک بکند، مطالعه کند، پرسد و این خط را ادامه بدهد، مثل کسی است که دنبال آب است، جویند آب است، دنبال آب حیات می‌گردد، تشنه است و طالب آب حیات است. اگر رسید به معرفت حضرت مهدی(ع)، به آب حیات، به ماء معین و به دریای فضائل رسیده است و اولین اثرش حیات است چرا که آب مایه حیات است. اگر کسی با امام زمان(ع) آشنا نباشد معرفت امام زمان(ع) را نداشته باشد، حیات ندارد. حیات انسانی، حیات معنوی، معرفت، عرفان، اخلاق و تزکیه است. اینها در زندگی کسی که با امام زمان(ع) آشنا نباشد وجود ندارد اما هرچه اشخاص به معرفت امام زمان(ع) تشنه باشند و خواهان باشند، کار بکنند و تلاش بکنند به آب حیات و معرفت می‌رسند و اولین نتیجه‌اش حیات است. بنده مقاله‌ای نوشتم که در مجله مسجد آیت‌الله انگجی تبریز چاپ شد با عنوان «حیات‌یابی» که آنجا عنوان شد. مسئله معرفت امام زمان(ع) حیات‌یابی است. نشاط در زندگی، در حیات انسان، جوانی و خلاصه سرور، شوق، حرکت، اینها از فوائد

شناخت حضرت مهدی (ع) است. حضرت مهدی (ع) خودشان امید هستند. اگر کسی با ایشان آشنا شود امیدوار می‌شود؛ امید به زندگی پیدا می‌کند. نشاط پیدا می‌کند، حرکت پیدا می‌کند، البته تشبیه‌های دیگری در قرآن، در روایات راجع به امام زمان (ع) داریم از جمله نور، که در آیات متعددی قرآن کریم از امام زمان (ع) به نورالله یاد کرده است: *یریدون لیطفثوا نورالله بأفواههم*. [می‌خواهند که نور الهی را با دهانشان خاموش کنند.] و یا *آیه شریفه دیگر: واتبعوا النور الذی أنزل معه*. [و آن نور الهی را که همراه او (رسول) نازل شده است تبعیت کنید.] که در اینجا از صاحب ولایت به نور اطلاق شده است و آیات دیگر. پس پاسخ سؤال شما این می‌شود که کسی حضرت مهدی (ع) را بشناسد با نور آشنا شده و زندگی نورانی می‌شود. کسی که حضرت مهدی (ع) را بشناسد با مبدأ نور و مبدأ کمال و معرفت آشنا شده و زندگی نورانی می‌شود. جامعه را افراد می‌سازند. افراد وقتی حیات معنوی پیدا کردند، نورانی شدند، بصیرت پیدا کردند، جامعه، یک جامعه بیدار نورانی، با نشاط، با حیات، با حرکت و با امید می‌شود. این جامعه، جامعه‌ای است که با حضرت مهدی (ع) آشنا شده است. ولی اگر نشناسند حرکت ندارند، امید ندارند. یک هاله‌ی یأس و ناامیدی روی فکر افراد آن جامعه دیده می‌شود. بی‌تلاش، بی‌حرکت بیکار، بی‌فعالیت. اما اگر بشناسد همانطور که عرض کردیم چون حضرت مهدی (ع) مبدأ نور هستند جامعه پر نور می‌شود؟ با توجه به آنچه فرمودید، چه شد که تا این حد از آن آب و نوری که نمی‌توان بدون آن زیست غافل شدیم؟ نسبت به کل عالم بشریت، اگر آب خوب معرفی بشود، نور خوب معرفی بشود، افراد عارف برای رسیدن به آب و نور تلاش بکنند، فعالیت بکنند؛ جهان تشنه‌ی آب است، انسان هم بالفطره تشنه‌ی آب است و خواهان نور است؛ مشکلی که وجود دارد بی‌توجهی افراد عالم یا کم‌توجهی افراد دانشمند و عارف است به مسئله تبلیغ. این که خوب ما جوانان را شناخته‌ایم، کافی است؛ دیگر بس است ما که عالمیم. ما که عارفیم، ما که می‌دانیم این کفایت نمی‌کند. پس نور را معرفی نکرده‌اند آب را معرفی نکرده‌اند؛ خوشبختی و سعادت و فلاح را بیان نکرده‌اند که در کجاست و در کدام مکتب کم‌کاری شده در تبلیغ نور و آب حیات؛ یا مثلاً بعضی شاید فکر می‌کرده‌اند صحبت از حضرت مهدی (ع) مخالف وحدت است یا ضرورتی ندارد که ما برای دیگر جوامع این معنا را بیان کنیم. مبلغین و افراد عارف به حضرت (ع) باید بصیر باشند و تبلیغ جهانی بکنند. با نوشتن کتاب و نشریات از طرق مختلفه وارد بشوند به خصوص امروز با وسایل جدیدی که آمده در رابطه با امام زمان (ع) اطلاع‌رسانی کنند. مردم تشنه‌ی این معنا هستند. کم‌کاری مبلغین ما و تلاش و فعالیت مبلغین کفر باعث شده که آنها تبلیغ کرده‌اند، تبلیغ گمراهی کرده‌اند، فساد را زیاد کرده‌اند و این طرف افراد عارف به ولایت و مهدویت کم‌کاری کرده‌اند. امروز باید تلاش بیش از سابق باشد. در گفت‌وگوهایی که با بعضی از معتقدین به ادیان دیگر ما اینجا داشته‌ایم سخن از حضرت مهدی (ع) برای اینها خیلی شیرین بوده است. فرض کنید که بعضی مسیحی بوده‌اند، بعضی بودایی بوده‌اند صحبت از امام زمان (ع) که می‌شد با اشتیاق مستمع بودند و با دقت می‌شنیدند. پس افراد عارف به حضرت مهدی (ع)، (سربازان امام زمان (ع))، علما، دانشمندان باید کار کنند، تبلیغ کنند، بنویسند و ابعاد جهانی مهدویت را بیان کنند. اهداف حضرت مهدی (ع) را بیان کنند. اما از بعد داخلی و خصوصی شیعه، این دیگر معلوم است، جوان شیعه جوان محب اهل البیت (ع) این خیلی از راه را آمده است. او معتقد به اهل البیت (ع) است، منتها باز اینجا کم‌کاری شده به تبلیغ بسنده کردیم، به خواندن دعای ندبه، جمعیت‌های فراوان، روزهای جمعه، زیارت آل یاسین بسنده کرده‌ایم ولی شرح اهداف حضرت، بیان عظمت حضرت از دیدگاه قرآن و از دیدگاه روایات کم گفته شده است. جلساتی که مربوط به حضرت مهدی (ع) است غالباً به توسل به اشک و گریه گذشته است که البته خوب است، خیلی خوب است اما باید غیر از اشک ریختن و گریه و توسل، مبانی مهدویت بیان شود. آیات الولایه باید شرح داده شود، آیات مربوط به حضرت مهدی (ع) باید برای مردم بیان شود. روایات باید بیان شود. در کنار آن مجالس دعای ندبه، کتابخانه لازم است. بعد از دعای ندبه یک منبر یا قبل از آن راجع به حضرت مهدی (ع)، سخنرانی مستند، مستدل شود اینها از کارهایی است که باید انجام بدهیم. جامعه ما تشنه‌ی آب حیات است و بیش از جوامع دیگر چون عرض کردیم خیلی از راه را رفته‌ایم راه حب، مودت، محبت به اهل البیت (ع)، محبت به حضرت

زهر(س)، حضرت امیر(ع)، ائمه دیگر سلام الله عليهم اجمعین خیلی از راه را رفته‌ایم، باید روی بعد مهدویت بیشتر کار بشود؟. نقطه شروع باید کجا باشد که جذابیت کافی داشته باشد؟؟ این بستگی به محیط کار دارد. در خارج می‌خواهیم کار کنیم، در داخل می‌خواهیم کار کنیم، داخل جامعه شیعی، جامعه اسلامی باز این هم فرق می‌کند و خارج از جامعه شیعی و جامعه اسلامی، این بستگی به محیط کار ما دارد. مثلاً در خارج اگر بناست کار بشود باید از بیان انبیاء وارد شویم؛ از بیان حضرت مسیح و انجیل، سعادت و خوشبختی را معنا بکنیم و بعد بیان کنیم این سعادت و خوشبختی که انسان‌ها به دنبالش هستند در مکتب حضرت مهدی(ع) است و به اصطلاح یک بحث مقایسه‌ای بین اسلام و ادیان دیگر، مکاتب دیگر، و بگوییم اسلام امروز رهبرش حضرت مهدی(ع) است. اسلام و مسیحیت، اسلام و یهودیت مقایسه شود. نکات مثبت در اسلام، تشیع، نکات منفی ادیان دیگر استخراج شود و منتقل شود به یک جوان محقق خارجی، متدین به ادیان غیراسلامی، اینها بررسی شود از طریق مقایسه و بعد وقتی خودمان در مقاله، گفتار و نوشتار برترین سیستم را انتخاب کردیم مستدل و مستند بگوییم رهبر این دین، دین اسلام با این ویژگی‌ها و این نکات مثبت حضرت مهدی(ع) است. این در محیط خارج، اما در داخل کشور، برای اهل سنت یک جور باید صحبت کنیم و از جای دیگری شروع کنیم. برای اهل سنت باید ما از کتاب‌های خودشان سرمایه‌گذاری بکنیم مثلاً حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه»، «من مات و لیس فی عنقه بیعۀ»، «من مات و لا إمام له» کسی که بمیرد و بر گردنش بیعت امامی نباشد مردنش مردن جاهلیت است. که این حدیث به عبارات مختلف نقل شده، در شرح ابن ابی الحدید نقل شده و در صحیح بخاری نقل شده است. این را مطرح کنیم و بعد بگوییم که «امام زمان ما کیست؟» الان امام زمان ما کیست؟ آن کسی که باید ما با او بیعت کنیم، قلباً با او بیعت کرده باشیم کیست؟ همان‌طور که بنده در بعضی مباحثات با اهل سنت این را مطرح کرده‌ام. با آن آقای «عبدالرحمن العلی» که خطیب رمادی بود از عراق و سنی شافعی بود و شیعه شد اولین سؤالی که کردم این بود که الان باید چه کنیم؟ در زمان ما امام زمان کیست که باید با او بیعت کنیم و اگر نکردیم مردنمان مردن جاهلی است؟ این در محیط اهل سنت که با این‌طور شروع که آیا ما در این زمان بی‌سرپرستیم؟ آیا خدای متعال خدای حکیم می‌پسندد که جامعه ما بی‌سرپرست باشد، بی‌امام باشد، بی‌ولی و حجت الهی باشد؟ آیات قرآن و روایات این را نفی می‌کنند. هر زمان باید حجتی و امامی باشد. «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». [تو فقط بیم دهنده‌ای و هر قومی هدایتگری دارد.] و همان‌طور که عرض کردم صحیح بخاری، ابن ابی الحدید نقل کرده‌اند که اگر کسی بمیرد و بر گردنش بیعت نباشد، مردن عصر جاهلیت است؟ شروعش باید این باشد خیلی دوستانه بحث کنیم با اهل سنت، با علمای اهل سنت که تکلیف ما الآن چیست؟ حال فرض کنیم که گذشته‌ها گذشت امروز ما باید چکار کنیم؟ «باب الله» کیست؟ که قرآن می‌فرماید از در وارد شوید، وارد خانه می‌خواهید بشوید. امروز «باب الله» کیست، «حجت الله» کیست؟ امروز سرپرست کیست؟ در محیط شیعه خیلی از راه را رفته، خیلی از مبانی دستش است راه مودت و حجت و اعتقاد به ائمه طاهرین(ع) را رفته. منتها باید روی شناخت حضرت بیش از پیش روی جامعه شیعی سرمایه‌گذاری بشود همان‌طور که عرض کردم عشاق امام زمان(ع) ندبه‌ای‌ها، گریه‌ای‌ها، اینها با کتاب، با کتابخانه، با درس، با کلاس، با تفسیر آیات الولایه، احادیث مربوط به حضرت مهدی(ع) اینها باید آشنا بشوند؟. از چه ابزاری باید استفاده کرد و آیا می‌توان از ابزار امروزی استفاده کرد و کدام ابزار به روز هستند؟؟ جواب این سؤال در خود سؤال است. همان کلمه ابزار روز، ابزاری که دشمن علیه اسلام، علیه مسلمین و علیه مکتب ائمه(ع) و امام زمان(ع) استفاده می‌کند یا به تعبیر دیگر سوء استفاده می‌کند. ما باید از همان ابزار استفاده کنیم. آنها از ابزار جدید از کامپیوتر از اینترنت و... برای تهاجم فرهنگی بهره می‌برند و سوء استفاده می‌کنند؛ عمل ما مقابله است. یعنی صحبت از حضرت مهدی(ع)، مکتب حضرت مهدی(ع)، شناخت مکتب حضرت مهدی(ع) مقابله است با تهاجم فرهنگی. این یک کار ساده آسان و راحتی نیست، کاری سخت اما ضروری است و معنایش دفاع است. یعنی ما ضمن اینکه می‌شناسیم، می‌شناسانیم از آیات و روایات معتبر دفاع می‌کنیم. این عرفان حضرت مهدی(ع)، عرفان ائمه(ع) غیر از عرفان صوفیه است. عرفان این نیست که شخصی بشناسد،

گوشه‌ای بخزد و ذکری و وردی بگوید و دل خوش کند که من عارف بالله هستم. عارف به رسول الله (ص) هستم، عارف به ائمه هدی (ع) هستم؛ البته اگر باشند. این طور نیست، شناخت و شناساندن به معنای دفاع است، به معنای نبرد و مبارزه با تهاجم فرهنگی است. پس باید از همان وسایل و همان تجهیزاتی که سوء استفاده می‌کنند ما استفاده کنیم و مسئله فقط به کتابخانه و سخنرانی و چهار دیواری حسینیه، مسجد، هیئت‌ها نباید خلاصه شود باید با وسایلی که کشش و جاذبه دارد، جوان‌ها را مشتاق‌تر می‌کند، با همان وسایل با همان روش پیش برویم و شناخت امام زمان (ع) را تبلیغ بکنیم. ما نمی‌توانیم از وسایلی که امروز هست برای تبلیغ استفاده نکنیم چرا که عقب می‌مانیم، و امروز غیر از دیروز است. تبلیغات خیلی فراوان است، تهاجم خیلی زیاد است. ما اگر خواستیم بسنده کنیم به مسجد و منبر و چهاردیواری حسینیه و مهدیه و امثال اینها خیلی عقب می‌مانیم کما اینکه خیلی مانده‌ایم و دشمن خیلی تبلیغات کرده است. اخیراً بنده مطلع شدم کتابی که مخالف شیعه نوشته‌اند از طرف وهابیت که اسم کتاب را نمی‌برم، کتابی است که اساساً دروغ است و جعل است. این کتاب به ۱۴ زبان ترجمه شده و در تمام دنیا پخش شده است. اصل خود کتاب عربی است. من ترجمه فارسی‌اش را دیدم، خوب اگر خواستیم بمانیم از دستگاه چاپ هم نباید استفاده کنیم. دستگاه چاپ هم کار جدید است کار امروز است. نه، ما باید همان‌طور که دشمن تلاش می‌کند از وسایل استفاده می‌کند ما هم از وسایل، از اسباب به نفع مکتب در خدمت مکتب استفاده کنیم، یعنی برابر همان کتاب یک کتابی بنویسیم. آن کتابی که آن آقای وهابی نوشته و به شیعه تهمت زده است و مخالف وحدت اسلامی حرف زده، شیعه را بدنام کرده و مسلمین را علیه شیعه تحریک کرده ما باید علیه آن ردیه بنویسیم کما اینکه بنده یک ردیه بر آن نوشته‌ام و نزدیک به چاپ است. بعد ترجمه کنیم و پخش کنیم و لازم است با وسایل جدید کار کنیم و نمی‌توانیم مثل قدیم کار کنیم؟. از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید متشکریم.

### سپیدترین ترانه هستی

سهیلا سلاحی اصفهانی پستی و بلندی، اینجا بی معنی است. جز چند تپه ناچیز تا چشم کار می‌کند زمین صاف است و هموار. نگاه که می‌کنی وسیع دشت را می‌بینی که پایانی ندارد. خاک عظمت خود را به نمایش گذاشته و بیکرانگی بودنش را به دیدگان نگران پیشکش می‌کند. از سرسبزی خبری نیست. طراوت و شادابی مدتی است که نشانی این دشت را گم کرده‌اند. خشک سالی همه چیز را به فرسودگی کشانده است. صحرا در حسرت آب می‌سوزد و دم نمی‌زند. آب اسباب نشاط است. جان کار است و پویایی. آب خود زندگی است. و اینکه که آسمان بخشندگی‌اش را دریغ کرده، نه نشاطی مانده، نه تلاش و پویایی و نه زندگی. ای کاش زمین در آن دوردست‌ها که به آسمان می‌رسد، قسمش می‌داد که بیارد و مهربانی ابره‌ایش را بر شن‌های تفتیده اینجا بنمایاند! ای کاش عزیزی در گوش آسمان حدیث آشتی می‌خواند! ای کاش کسی می‌آمد که با پادرمیانی او آسمان دست از خاموشیش بردارد! ای کاش ستوده‌ای، آسمان را شرمند حضور خویش می‌کرد! حلیمه نگاهش را از آسمان برگرفت و به اطراف خود نگریست: ... آبیگری کوچک که سال‌هاست رفیق این چند نخل کهنسال است، ... چاهی نیمه‌جان که هنوز کریمانه میزبان دست‌هاست، ... سی و چند خیمه که به زحمت سر پا مانده‌اند، ... و چند شتر و گاو و گوسفند؛ همه چیز بود که به چشم او می‌آمد. با خود اندیشید: اگر فرزندی را نیامد که دایگی او کنم... اگر نوزادی در آغوش من آرام نگیرد... اگر دهان کوچکی شیر اندک مرا طلب نکند... آن وقت ناداری و تنگدستی چهره خود را سخت تر نشانمان می‌دهند. امان از این خشک سالی که «بنی سعد» را در مانده کرده است! تنها امید حلیمه به مکه بود، دلش را برداشت و راهی شد. صدای رعد، چرت‌های عمدی را به بیداری خواند. چشم‌های نیمه‌باز، یک باره درخشیدند. درهای آسمان گشوده شد و قطره‌های آرام باران که تند و تندتر می‌شدند، سپیدترین ترانه‌های هستی را ارمغانه آوردند. هلهله زنان با غریو مردان در هم آمیخت. آواز شادی کودکان در صحرا بازگشت. خیمه‌ها به نشانه شکر سرشان را بالا گرفتند. شوق صمیمانه دست زندگی را فشرد. غبار تیرگی رفت و روشنایی آب جای آن را

گرفت. بوی تازگی بیابان را پر کرد. چاه زنده شد. نخل‌ها در اندیشه باروری فرو رفتند. شتران به زیادی شیرشان بالیدند. سستی و خمودی بساطشان را جمع کردند. تلاش دوباره آغاز شد... لبخند پرفروغی بر لب‌های حلیمه نشست. دلش گواهی می‌داد که این همه به برکت حضور میهمان کوچکی است که به خانه او آمده و نوزاد را عاشقانه به سینه اش چسباند و سر و روی محمد(ص) را غرق بوسه کرد.

### سیمای حضرت مهدی (ع) در کلام نبوی

رضا عباسپور اشاره: نامگذاری سال نو شمسی به نام مبارک نبی اعظم(ص) با هدف الگو قرار دادن سیره رسول گرامی(ص)؛ و همچنین ضرورت یافتن معرفت نسبت به جانشین آن حضرت در عصر حاضر- یعنی صاحب‌الامر، امام مهدی(ع) - که به انجام رساننده هدف رسول اکرم و خاتم اوصیای پیامبر خاتم(ص) است زمینه‌ای فراهم نمود تا از این شماره به شکل ویژه درج مقالاتی با عنوان: سیمای حضرت مهدی(ع) در بیان نبوی(ص) پردازیم. اولین قسمت از این مجموعه را با موضوع «جایگاه حضرت مهدی(ع) نزد خداوند» تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنیم. پیامبر اعظم اسلام(ص) مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ و درخشان‌ترین کهکشان عالم وجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است. علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با رحمت، عزت همراه با فروتنی، روزآمدی توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی‌های سیاسی از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم(ص) است. ۱. جلوه آشکار و مظهر اسمای خداوندی، نمونه انسان کامل و سرآمد تمام پیامبران و ختم رسل است. احادیث بسیاری از چنین شخصیتی وجود دارد که به بیان اسامی و ویژگی‌های اهل بیت گرامی‌اش می‌پردازد. هنگامی که می‌خواهد از کسی صحبت کند که او را هم‌نام خود معرفی می‌کند ۲ می‌فرماید: آگاه باشید که هر کس (از پیامبران و امامان) پیش از او، نوید آمدنش را داده‌اند، آگاه باشید که او برگزیده و انتخاب‌شده خداوند است، آگاه باشید که او آنچه بگوید از پروردگارش می‌گوید و هشداردهنده به امر ایمان است. ۳. مردم را به یاری، اطاعت و پیروی از او فرا می‌خواند. همانی که خداوند متعال تمام معجزات انبیاء و اوصیاء(ع) را به دست مبارکش جاری می‌سازد. ۴. پیامبر رحمت و رأفت بیاناتی درباره شأن، مقام و منزلت حضرت مهدی(ع) در پیشگاه خداوندگار بزرگ دارند که به اجمال به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم: حضرت مهدی(ع) یکی از هفت آقای اهل بهشت پیامبر اکرم(ص) شأن و منزلت فرزندش مهدی(ع) را در بهشت این گونه می‌داند: ما، سروران اهل بهشت از فرزندان عبدالمطلب هستیم، من، حمزه(ع)، علی(ع)، جعفر(ع)، حسن و حسین(ع) و مهدی(ع). ۵. ابن ابی‌الحدید طی حدیث مرسلی آنها را سروران روز قیامت و آقایان اهل دنیا می‌داند. ۶. بهشت مشتاق حضرت مهدی(ع) بهای انسان‌ها چیزی جز بهشت نیست، به فرموده حضرت امیرالمؤمنین(ع) نباید خود را به چیزی کمتر از بهشت فروخت، ۷. حال با این همه اگر بهشت مشتاق کسی باشد چگونه است؟ حضرت رسول اکرم(ص) بهشت را مشتاق درک وجود حضرت مهدی(ع) می‌داند: بهشت مشتاق چهار نفر از اهل بیت من است، خداوند آنها را دوست می‌دارد و مرا امر کرده است تا آنها را دوست بدارم، علی بن ابیطالب(ع)، حسن و حسین(ع) و مهدی(ع) که عیسی بن مریم(ع) پشت سر او نماز می‌خواند. ۸. حضرت مهدی(ع) طاووس بهشتیان از آنجا که طاووس زیباترین مخلوقات است، هر آنچه را می‌خواهند به زیبایی و جمال متصف کنند از آن با طاووس نام می‌برند، بهشتیان زیبارویانند و برترین آنها از نظر جمال حضرت مهدی(ع) است. چرا که پیامبر فرمودند: مهدی(ع) طاووس اهل بهشت است. ۹. جزای پیروی و نافرمانی از آن حضرت پیروی از حضرت مهدی(ع) سبب نجات و نافرمانی از آن حضرت سبب هلاکت، اطاعت وی اطاعت خداوند و نافرمانی وی نافرمانی خداوند است. در زیارت آل یاسین آمده است: ای مولای من (اقرار می‌کنم) کسی که با تو مخالفت کند، شقی و بدبخت است و خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که از تو فرمان برد و مطیع تو باشد. ۱۰. این گونه است که اطاعت از امام مهدی(ع) مایه



نجات و سرباز زنی از فرامین او مایهٔ هلاکت است. در این باره پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: قائم (ع) از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه او کنیه من است، شکل او شکل من و سنت او سنت من است، مردم را بر دین و آئین من به پا می‌دارد و آنها را به سوی کتاب پروردگرم فرا می‌خواند. کسی که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که او را نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است. کسی که در دوران غیبت منکر او باشد مرا انکار کرده است و کسی که او را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است و همچنین کسی که او را تصدیق کند مرا تصدیق کرده است. من از تکذیب‌کنندگانم دربارهٔ امر او و انکارکنندگانم دربارهٔ او و گمراهانم از راه او، به خدا شکایت می‌کنم، آنهایی که ظلم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاه و محل انتقامی باز خواهند گشت. ۱۱. خضوع و تواضع حضرت در برابر خداوند پیامبر اکرم (ص) فروتنی و خشوع حضرت مهدی (ع) را در برابر پیشگاه ربوبی خداوند این گونه مثال می‌زند: حضرت مهدی (ع) نسبت به خداوند خاشع و خاضع است، مانند خشوع و خضوع باز شکاری که هنگام پرواز، بال‌های خود را فرو می‌خواباند. ۱۲. حضرت مهدی (ع) جانشین خداوند رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: حضرت مهدی ظهور می‌کند در حالی که در بالای سر او ابری است که ملکی بر آن سوار است و فریاد می‌زند که: این مهدی (ع) جانشین خداوند است از او پیروی کنید. ۱۳. حضرت مهدی عبد صادقی که به سبب او خداوند، بندگانش را می‌بخشد رسول اکرم (ص) فرمودند: آن هنگام که به آسمان هفتم عروج کردم و از آنجا به سدره‌المنتهی و سپس به حجاب‌های نورانی رسیدم، پروردگرم - جل جلاله - ندایم کرد که: ای محمد! تو بندهٔ من و من پروردگار تو هستم. همانا تو را بنده، حبیب، رسول و پیامبر قرار دادم و برادرت علی (ع) را جانشین تو، همانا علی (ع) حجت بر بندگان من است و امام و رهبری برای مخلوقاتم. به واسطهٔ او دوستانم از دشمنانم باز شناخته می‌شوند و به وسیلهٔ اوست که حزب من از حزب شیطان شناخته می‌شود. به خاطر اوست که دینم برپا شده است و حدود و احکام دینم حفظ و اجرا می‌شود. به خاطر او و تو و فرزندان توست که بندگانم را می‌بخشم و به واسطهٔ قائم (ع) فرزندان توست که با تسبیح، تهلیل، تقدیس و تکبیر و تمجید زمین را می‌سازم و آباد می‌کنم، به واسطهٔ اوست که زمین را از دشمنانم پاک کرده و دوست‌دارانم را وارث زمین می‌گردانم. به خاطر اوست که کلمهٔ کسانی که کفر ورزیدند را پست قرار داده و کلمهٔ خود را برترین می‌سازم. با علم و احاطهٔ خود، به خاطر او و به واسطهٔ اوست که بندگانم را زنده می‌سازم و شهرهایم را احیا می‌کنم. به سبب اوست که به تدبیر و مشیت من گنج‌ها و ذخایر آشکار می‌سازم و فقط به خاطر اوست که به اراده‌ام اسرار و پنهانی‌ها را آشکار می‌سازم و آن را به ملائکه می‌سپارم تا تأیید کنندهٔ اجرای فرمان‌هایم و اعلان دینم باشد. او (مهدی (ع)) به حقیقت ولی (آیین) من است و مهدی (ع) صدیق‌ترین بندگانم است. ۱۴. به حقیقت منزلت و مقامی بس عظیم در پیشگاه مقام ربوبی خداوندگار دارد که خداوند به واسطهٔ او و پدران گرامی‌اش باران را بر بندگانش فرو می‌فرستد و به واسطهٔ وجود آنان است که آسمان نگاه داشته شده است و بر زمین نمی‌افتد. ۱۵. برای ظهورش دعا کنیم و مشتاقانه منتظرش باشیم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیز پس از توصیف کمالات حضرتش آهی کشیدند و با دست، اشاره به سینهٔ خود کرده و فرمودند: «چقدر مشتاق دیدار اویم». ۱۶. پی‌نوشت‌ها: ۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در حریم مطهر رضوی (ع)، ۱/۱/۸۵. ۲. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۱۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۳. ۳. مجلسی، همان، ج ۳۷، صص ۲۱۳ - ۲۱۱. ۴. حر عاملی، محمدبن حسن، إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۰۰؛ صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر، ص ۳۱۲. ۵. الغیبة، ص ۱۱۳؛ صدوق، محمدبن علی بن بابویه، امالی، ص ۳۸۴؛ حر عاملی، همان، ص ۳۱۲. ۶. ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۶۴. ۷. نهج البلاغه، نامهٔ ۴۵۶. ۸. حر عاملی، همان، ج ۴۳، ص ۳۰۴؛ آریلی، کشف‌النعمة، ج ۱، ص ۵۲؛ حر عاملی، همان، ج ۳، ص ۵۵۲. ۹. مجلسی، همان، ج ۲، ص ۶۹۴؛ آریلی، همان، ج ۳، ص ۲۷۱؛ صافی گلپایگانی، همان، ص ۱۴۷. ۱۰. یا مولای، شقی من خالفکم و سعد من أطاعکم. ۱۱. صدوق، همان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۷۳؛ حر عاملی، همان، ج ۳، ص ۴۸۲. ۱۲. عقد الدرر، ص ۳۸. ۱۳. مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۸۱؛ حیلۃ الأبرار، ج ۲، ص ۷۱۶؛ صافی گلپایگانی، همان، ص ۱۴۷. ۱۴. مجلسی، همان، ج ۱۸، ص ۳۴۱؛ صدوقی، همان، ص ۵۰۴؛

صافی گلپایگانی، همان، ص ۱۶۷. ۱۵. فرازی از زیارت جامعه کبیره. ۱۶. نعمانی، الغیبه، ص ۲۱۲؛ مجلسی، همان، ج ۵۱. ص ۱۱۵؛ حر عاملی، همان، ج ۳، ص ۵۳۷.

### تبلیغات ماهواره ای شیعه

گفت و گو با دکتر سید محمد تیجانی سماوی اشاره: ترویج فکر ناب شیعی در جهان و ارائه معارف ناب معارف اهل بیت (ع) انگیزه، ابزار و برنامه ریزی خاص خود را می طلبد که به نظر می رسد عدم انسجام در این زمینه خسارات جبران ناپذیری را وارد کرده است. کلان نگرى در این مهم می تواند صدها فرصت و امکان را در یک جهت هماهنگ نماید و نتیجه های منطقه ای را به دستاوردهای جهانی تبدیل کند. مجاهدات افرادی چون استاد محترم تونسسی آقای «دکتر تیجانی سماوی» که توفیقات فراوانی را نیز در پی داشته است، اگر سرلوحه فعالیت هایی از این دست قرار گیرد، چه افق هایی را که نخواهد گشود. دغدغه های این مبارز خستگی ناپذیر عرصه فرهنگ اهل بیت (ع) در قالب گفت و گویی تقدیم می گردد، باشد که مورد توجه قرار گیرد؟. با توجه به نیازهای فرهنگی جهان و خلأهای فرهنگی که مشاهده می شود و با لحاظ توانمندی شیعه در این زمینه، چه راه کارهایی را پیشنهاد می کنید؟ حل این مشکلات، آسان نیست؛ چرا که انقلاب اسلامی بیش از ۲۵ سال است با برگزاری همایش های مختلف بین المللی در صدد ایجاد اتحاد بین مسلمانان است اما گویی این مشکل به طور کامل حل نشدنی است! اما لازم است ما شیعیان هم مانند برادران اهل سنت از شبکه های ماهواره ای متعدد استفاده کنیم. متأسفانه تعداد این شبکه ها در جهان تشیع بسیار کم است و فقط درباره وحدت اسلامی صحبت می کند؛ ما باید شبکه های متعددی داشته باشیم که به انتشار مکتب اهل بیت (ع) در جهان پردازد. همچنین باید در این برنامه های ماهواره ای به پرسش و پاسخ در مورد فکر اهل بیت (ع) پردازیم؛ چون غیر از طلاب علوم دینی و مستبصرین هدایت یافتگان به تشیع، میلیون ها انسان در جهان هستند که حتی نام اهل بیت (ع) را نشنیده اند. بسیاری از اهل سنت هم فکر می کنند اهل بیت (ع) همان «نساء النبی» هستند! آنها معنای امامت را نمی دانند. پس باید به این بیندیشید که برای ترویج فکر اهل بیت (ع) در عالم برنامه های تلویزیونی و ماهواره ای را گسترش دهید؟. آمادگی شیعیان برای پر کردن این خلأ چقدر است؟ این بستگی به شما دارد. شما که در این کشور سکونت دارید، مسئولیت دارید که این فکر را رواج دهید؟. جهان امروز با همه ادعای پیشرفت و توسعه یافتگی و جریان جهانی سازی، از بیماری های مختلف فرهنگی و غیره رنج می برد، به نظر شما چگونه می توان به درمان این دردها پرداخت؟ قبل از هر چیز یک طیب باید ابزار لازم را داشته باشد؛ ابزار این کار، شبکه ماهواره ای است. دوم، این که باید جمهوری اسلامی ایران در تمام کشورهای اسلامی، مرکز فرهنگی داشته باشد که متأسفانه این کار از ابتدای انقلاب صورت نگرفته است. سوم، این که طلاب خارجی که در ایران آموزش می بینند و با این فرهنگ آشنا می شوند، باید با اخذ مدرک معتبر به کشورهای خود بازگردند و به تبلیغ پردازند و با این کارها می توان به درمان امراض فرهنگی پرداخت؟. با فراهم آمدن تمهیداتی که گفتید، آیا مشکل رفع خواهد شد؟ خدا می داند. اما اگر درمان نکند (حداقل) بیمار را هم نخواهد کشت! البته اگر از ابزار و معارف درست استفاده شود، حتماً نتیجه خواهد داد. اگر آن طور که مردم می فهمند، با آنها سخن بگویید، درمان صورت می گیرد؛ دوا را باید شیرین کرد و با مهربانی تجویز کرد. علاج در این است که طبق روایات، با عملمان دعوت کنیم و زینت اهل بیت (ع) باشیم و اصل معارف را بدون شائبه به مردم برسانیم تا بپذیرند لذا نباید از زبان خشن و تکفیر و لعن در تبلیغ استفاده کرد. همان گونه که حضرت امام خمینی (ره) در بازگشت از پاریس گفتند باید هدف ما وحدت بین مسلمین باشد، پس باید کلام، قابل هضم، مستدل و با لطف ادا شود؟. با توجه به شناخت شما از غرب و اروپا، برای رشد و تقویت شیعه در آن سامان چه پیشنهاد عملی دارید؟ اولاً- ما توقع نداریم همه جهان، اعم از مسیحیان و بوداییان و غیره شیعه شوند؛ اما در درجه اول به مسلمانان می اندیشیم. تلاش ما باید آشنا ساختن کسانی باشد که به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر (ص) ایمان دارند و بسیاری از حقایق را

نمی‌دانند. این مسلمانان بحمدالله در سرتاسر جهان منتشر هستند؛ پس باید با نوشتن مقاله‌ها، کتاب‌ها و برنامه‌های تلویزیونی با اسلوب و روشی مطلوب و رسا، مسلمانان جهان در آمریکا و اروپا و کشورهای عربی را مورد خطاب قرار دهیم و با آنها ارتباط داشته باشیم. مثلاً همین «لویس فراخان» که رهبر مسلمانان آمریکا است و به ایران هم آمده بود، به دولت آمریکا گفت شما به اسرائیلی‌ها پول می‌دهید تا بر سر مسلمانان بمب بریزند، اما من کمک‌های مالی را از کشورهای مسلمان جمع می‌کنم تا به فقرای آمریکا بدهم! ما اگر با این گروه‌ها ارتباط داشته باشیم و فکر اهل بیت (ع) را به آنها برسانیم، فوج فوج وارد این مکتب خواهند شد، ان‌شاءالله؟! ارزیابی شما از نقش روحانیون در حوزه‌های شیعه چیست و به نظر شما چگونه باید باشد؟! دعوت باید منطقی و معقول باشد و با قرآن و سنت شریف نبوی (ص) در تعارض نباشد، اما گاهی چیزهایی در حوزه‌ها یافت می‌شود که این طور نیست، یعنی بالاتر از فهم مردم است. گفتن احادیثی که مردم آنرا نمی‌فهمند، باعث بروز چالش و تنش می‌شود. ما باید روی آیه تطهیر کار کنیم یا روی حدیث. انا مدینه العلم و علی بابها. من شهر علم هستم و علی در آن (شهر) می‌باشد. که شیعه و سنی روی آن اتفاق دارند. پخش احادیثی که مربوط به خلقت نوری ائمه (ع) و یا جایگاه عرفانی آنها دارد، در بین اهل سنت تبعات منفی خواهد داشت. ما باید تلاش کنیم مسلمانان، اهل بیت (ع) را کشتی نجات بدانند و به حدیث ثقلین معتقد شوند؟! بهترین قالب‌های تبلیغی در سطح جهان را چه می‌دانید؟! خود من تماشای برنامه تلویزیونی را مثلاً در فلان کشور به مطالعه کتاب ترجیح می‌دهم. نیم ساعت برنامه تلویزیونی به ده‌ها کتاب می‌آورد. در عصر ارتباطات که با یک خبر، موضع‌گیری‌های مختلفی در جهان به وجود می‌آید، ما باید از ابزار ماهواره‌ای برای تبلیغ استفاده کنیم؛ اما شبکه‌های شیعی بسیار کم هستند و حتی شبکه «العالم» هم به درستی به این وظیفه عمل نمی‌کند. باید شبکه‌های خاص شیعی به وجود بیاید که این فرهنگ را ترویج کند و پرسش‌های مردم را پاسخ گوید؟! با عنایت به ملاحظات سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران، چه انتظاری از علماء و مؤسسات علمی فرهنگی شیعه دارید؟! مراجع، علما و مراکز فرهنگی وظیفه مهمی در این زمینه دارند. باید یک صندوق حمایت از شبکه‌های ماهواره‌ای تأسیس شود تا بدون هیچ حساسیت و نگرانی و ملاحظه‌ای، فکر اهل بیت (ع) را منتشر کند. با شعار نمی‌شود این کار را کرد. من بارها این مطلب را به آقایان ولایتی، آصفی، تسخیری و اختری گفته‌ام، اما تاکنون چیزی ندیده‌ام. همه حرف‌ها و همایش‌ها روی کاغذ صورت می‌گیرد اما در عمل کاری صورت نمی‌گیرد؟! آیا دانشمندان غربی از شیعه و اسلام باخبر هستند؟! حقیقت این است که غربی‌ها اسلام را دشمن خود می‌دانند و فرهنگ اسلام را با فرهنگ خود در تضاد می‌بینند و این مخالفت را با صراحت بیان می‌کنند و با حجاب و دیگر اعمال دینی مخالفت می‌کنند؛ حتی با زکات به بهانه کمک به تروریسم، مبارزه می‌کنند! متأسفانه در حوزه تبلیغ، کار درستی صورت نمی‌گیرد. صدام در زمان جنگ، پول می‌داد تا در اروپا مجله‌ای منتشر شود که صدام را از طرفداران صلح و ایران را جنگ‌طلب معرفی کند. هنوز هم بسیاری از مسلمانان، حکومت صدام را بهتر از حکومت شیعیان در عراق می‌دانند، چون فکر می‌کنند ایران و اسرائیل دست به دست هم داده‌اند تا صدام را برکنار کنند؟! در رابطه با کتاب‌هایتان و زبان‌های ترجمه شده و شمارگان آن و نیز آخرین کتابی که منتشر ساخته‌اید و اگر کتاب منتشر نشده‌ای دارید، توضیح دهید؟! من کتاب‌های زیادی نوشته‌ام که شاید اسم آنها را هم نشنیده باشید، اما کتاب آنگاه هدایت شدم تاکنون به ۲۴ زبان ترجمه شده و به هزاران شمارگان منتشر شده است. آخرین کتاب منتشر شده من هم اُجیوا داعی الله (ندادهنده الهی مرا پاسخ گوید) است که به وضعیت مهاجران مسلمان کشورهای غربی می‌پردازد و وظیفه آنها در جذب دیگران به اسلام را بررسی می‌کند. کتابی هم درباره نهج البلاغه دارم که رساله دکترای من در دانشگاه «سوربن» فرانسه است و به زبان فرانسوی نوشته شد و در کنگره نهج البلاغه در ایران ارائه گردید. این اثر تاکنون چاپ نشده است؟! اکنون چه موضوعاتی را برای تألیف نویسندگان مسلمان پیشنهاد می‌کنید؟! موضوعات که بسیارند؛ اما لازم است کتاب‌هایی نوشته شود که تاریخ شیعه را با روایات صحیحیه معرفی نماید و در خلال آن معارف اهل بیت (ع) را ابلاغ کند. این کتاب‌ها و کتاب‌هایی که قبلاً در این زمینه نوشته شده، باید به زبان‌های مختلف ترجمه شود. همچنین کتاب‌هایی که



«شهید صدر» نوشته‌اند مثل اقتصادنا و فلسفتنا؟ آیا تعداد کسانی که به دست شما شیعه شده‌اند را می‌دانید؟؟ نه؛ ولی شاید به میلیون‌ها نفر برسد، مثلاً در «ساحل عاج» که چند بار به آنجا سفر کردم و موفق شدم نزدیک به یک میلیون نفر را شیعه کنم؟. بهترین خاطره‌اشما پس از استبصار (گرایش به تشیع) خودتان چیست؟؟ من به خاطر نوشتن کتاب سیروا فی الأرض و تنظروا (در زمین سیر کنید و بنگرید) زندانی شده بودم. وقتی در زندان بودم، خواب دیدم که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند امروز آزاد می‌شوی؛ و آزاد شدم؟. شناساندن فرهنگ شیعی در جوامع غربی چه مشکلاتی دارد؟؟ تنها مشکل، وجود وهابیت است که مانع تبلیغ شیعه می‌شوند و نمی‌گذارند به راحتی این کار صورت گیرد؟. آیا توصیه خاصی خطاب به حوزویان ایران دارید؟؟ علمای شیعه باید ابتدا در اتحاد شیعیان قدم بردارند و قبل از ایجاد اتحاد بین مسلمانان باید بین بزرگان شیعه، حسن ظن وجود داشته باشد. اهل خانه باید متحد باشند تا بتوانند همسایگان را به اتحاد دعوت کنند. در عراق هم همین وضع وجود دارد و هر گروهی به آنچه خود دارد، خوشنود است و به فکر دسته و گروه خود است در حالی که باید اتحادشان روزافزون باشد. پی‌نوشت: \* برگرفته از: نشریه افق حوزه، بهمن ۱۳۸۴.

### تبیین امامت در پرتو قرآن و عترت

مهدی نصیری روزنامه شرق در تاریخ ?? و ?? اسفند ?? اقدام به درج سخنانی آقای دکتر محسن کدیور با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» کرده بود که حاوی نکات و مطالب قابل تأملی پیرامون مسئله خطیر امامت است، ضمن آنکه آقای کدیور در همین سخنرانی وعده پرداخت بیشتر به این مباحث را در آینده داده است. سخنران محترم در اظهارات خود بخشی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اعتقادات تشیع را در موضوع امامت به نقد و چالش کشیده و خواستار ارائه تفسیری نو و جدید از مسئله امامت شده است. نگارنده این سطور بی‌آنکه به برخی مسائل سیاسی و حاشیه‌ای مطرح شده در این سخنرانی بپردازد، ابتدا چکیده‌ای از اهم مطالب عنوان شده توسط آقای کدیور را پیرامون موضوع امامت گزارش کرده و سپس توضیحاتی را ارائه می‌کند. ? تلقی از امامت در جامعه ما دچار استحاله و تحول جدی شده است. در مفهوم امامت از قرن اول تا امروز به تدریج ابعادی تغلیظ، تأکید و برجسته شده است و ابعادی تخفیف یافته، تضعیف و کوچک شده است. آنچه غلیظ شده است نوعی تقدیس در حوزه امامت است حال آنکه در قرون اولیه اثر کمتری از آن یافت می‌شود. تأکید امام علی (ره) و متون معتبر باقی مانده از امامان همواره بر بشری بودن آنها است. آنچه که آنها به آن تأکید می‌کردند، نوعی افضلیت علمی، بصیرت، تهذیب، پاکی نفس و عقل درایتی در مقابل عقل روایتی است اما یاد نداریم که سیدالشهدا، امام علی (ع) و دیگر ائمه (ع) برای معرفی خود بر جنبه‌های فرابشری استناد کنند. کافی است به نهج‌البلاغه، خطبه‌های امام حسین (ع)، ادعیه صحیفه سجادیه و سایر متون معتبر دینی مراجعه کنید. ? من جایی ندیده‌ام امام حسین در پاسخ به این سؤال مهم که «امام کیست؟» گفته باشد: الإمام هو المنصوب من الله، الإمام هو المنصوص من قبل رسول الله، الإمام هو المعصوم، الإمام هو العالم بالغيب. [امام منصوب از جانب خدا، بیان شده از سوی پیامبر خدا، معصوم و عالم به غیب است.] مگر نه اینکه این چهار نکته ابعاد مرجعی به نام امامت کلامی در میان ما است. عصمت، علم غیب، نصب الهی و نص از جانب پیامبر چهار نکته‌ای که متکلمین محترم ما از حدود قرن سوم و چهارم به بعد گفته‌اند و هرچه پیش رفته، گسترده‌تر و فربه‌تر شده است. ? این مفاهیم در قرون اولیه از زبان امامان کمتر گفته شده است و شیعیان اصیل از قبیل سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، کمیل، مالک اشتر، ابوبصیر، زراره و محمد بن مسلم و... آنان را این گونه که متکلمان رسمی معرفی می‌کنند، نشناخته بودند. آیا مسلمانان صدر اسلام و شیعیان اولیه با ائمه خود با این مفاهیم مواجه می‌شدند یا با مفاهیم قرآنی و متعارف. ? امروز می‌باید از تبدیل «معارف اصیل دینی» به نظام خاص کلامی - فقهی بحث کرد و این که چگونه این نظام کلامی - فقهی به جای آن مباحث اصیل دینی نشست‌اند. در قرون اولیه و متون معتبر، نکات متفاوتی به عنوان شاخص امامت بیان شده است که نوعاً ناظر به

هدایت به راه خدا، اقامه دین و حقوق مردم است.؟. اسوه بودن ائمه زمانی است که سنخیت و تشابهی بین امام و مأموم ممکن باشد. این مشابهت در امکان رسیدن به مرتبه امام برای مأمومین است و وقتی این صفات در آنها به حدی باشد که متکلمین فرموده‌اند، دیگر اسوه بودن از آن وجودهای محترم برمی‌خیزد.؟. نمی‌خواهم بگویم این مفاهیم نادرست است، می‌خواهم بگویم شاخص امامت روز اول چیز دیگری بود و به تدریج به نصب، نص، عصمت و علم غیب تحول یافت.؟. امام علی(ع) در عبارت «ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظه ظالم ولا سغب مظلوم...» خود را «علما» خطاب می‌کند. امام علی(ع) در نهج البلاغه به جای اینکه خود را به علم غیب معرفی کند (یعنی آنچه متکلمان گفته‌اند) از پیمان خدا با عالمان سخن می‌گوید.؟. وقتی که مردم وجودهای مذهب عالم ائمه(ع) را مشاهده کردند به سیاق مبالغه شرقی به این نتیجه رسیدند که اینها باید تافته جدا بافته باشند و شروع کردند در مناقب و فضائل آنها سخن گفتن و سخن را به جایی رساندند که داد خود ائمه(ع) برخاست که آنچه می‌گویند خارج از حد ماست، ما این که شما می‌گویند نیستیم. این افراد مشهور به غالی شدند. امام علی(ع) گروهی از این غالیان را مجازات کرد.؟. گروهی دیگر که شعبه‌ای از غالیان اند، مفوضه هستند که می‌گویند خداوند کار خلقت جهان، کار دین و کار تدبیر و روزی رسانی خلائق را به پیامبر(ص) و پس از پیامبر به علی و ائمه بعدی(ع) تفویض کرده است. روایات فراوانی از اینها صادر شده و اکنون در میان جوامع روایی ما وجود دارد.؟؟. مراتبی از مفوضه که قائل به تفویض خلقت عالم به ائمه بودند، به صراحت توسط برخی از علما شرک دانسته شد. اینها کم کم از شیعیان جدا شدند و در بین شیعه دیگر کسی با این تفکر نبود. اما مراتب بعدی تفویض مثل تفویض در امر دین باقی ماند. یعنی اینکه خدا امر دینش را به پیامبر(ص) و امام(ع) سپرده است، آنها غیرخدا نمی‌خواهند ولی می‌توانند هرچه را که صلاح بدانند حلال یا حرام کنند، یا تاییدن آفتاب و باریدن باران، به اذن ائمه و از برکت وجود ایشان است.؟؟. در جلد ?? بحارالانوار، بیش از ??? صفحه حدیث در نفی غلو و تفویض یافت می‌شود. مسئله تا بدان جا بالا می‌گیرد که در قرن چهارم شیخ صدوق می‌گوید: مفوضه و غلات کافر و مشرک هستند و از همه اهل ضلالت گمراه‌ترند.؟؟.

علمای آن زمان قم نسبت به غلو و تفویض بسیار سخت گیر بودند و کسانی را که در حق ائمه زیاده‌روی می‌کردند از شهر اخراج می‌کردند.؟؟. تفکر تفویضی با یک شکل اعتدالی‌تر از حالت اولیه اش به اندیشه غالب و مسلط شیعی تبدیل شد. مراد از تفویض اعتدالی این است که ائمه را خدا نمی‌دانند و به آنها امر خلقت جهان را تفویض نمی‌کنند اما در سه محور، اندیشه تفویض را حفظ می‌کنند: یکی تدبیر عالم، دوم اعطای رزق عباد، سوم در شریعت و دین. اصلاً بحث تفویض امر دین و دنیا به ائمه از بدیهیات اولیه مذهب تشیع است و با بیان این مطلب دیگر نام خود را تفویضی نمی‌گذارند، نامش می‌شود شیعه اصیل. این معالم مذهب است که استحاله و تغلیظ شد.؟؟. در ادعیه شیعه وقتی مقایسه کنیم می‌بینیم دو سنخ دعا و زیارت وجود دارد، سنخ اول متعلق به تفکر اول (تشیع اولیه) و سنخ دوم متعلق به تفکر دوم (تشیع مفوضه اعتدالی) است. سنخ اول دعای کمیل، دعای ابو حمزه، دعا‌های صحیفه سجاده، مناجات شعبانیه و دعای عرفه است. در این دعاها یک کلمه اتکا و توسل به غیرخدا نیست، هرچه هست مستقیم به محضر خدا رفتن است.؟؟. ما تشیعی داریم که شاخصه اش خطبه سیدالشهدا در روز عاشورا، خطبه‌های نهج البلاغه و دعا‌هایی چون عرفه امام حسین است و تشیع دیگری داریم که شاخصه اش توسل و شفاعت ائمه به جای توکل به ذات ربوبی است. [آنچه گذشت فرازهای مهم مطرح شده توسط آقای کدیور بود. اکنون به ارائه توضیحاتی پیرامون مدعیات فوق می‌پردازیم تا دریابیم از چه میزان صحت، استحکام و استناد برخوردارند.؟: اگرچه سخنران محترم ابراز داشته است که قصد انکار وجود ویژگی‌هایی چون: نصب از جانب خداوند، نص از جانب رسول خدا(ص)، عصمت و علم به غیب را در امامان(ع) ندارد، اما فضای کلی بحث این است که این ویژگی‌ها نه به استناد سخنان خود ائمه(ع) بلکه محصول دخل و تصرف متکلمان و فقها است و امامت کلامی اقتضای مطرح کردن چنین ویژگی‌هایی را داشته است و الا- امام حسین(ع) هرگز در توصیف امامت این چهار ویژگی را ذکر نکرده است. از سخنان ایشان همچنین برمی‌آید که وجود گرایش‌هایی چون غلو و تفویض در میان شیعیان و اغلب عالمان شیعی در ارائه چنین تصویری از

امامت مدخلیت داشته است و ما همچنان با گرایش‌های غلوآمیز و تفویضی مواجه هستیم. سخنران محترم خوشبختانه به برخی عالمان، از جمله شیخ صدوق و مجلسی و نیز برخی متون از جمله نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه، دعای عرفه و دعای ابوحمزه در جهت تأیید حرف‌های خود استناد کرده است و اعتراف کرده است که این عالمان و متون در مقابل مسئله غلو و تفویض موضعی مناسب دارند و امامت مطرح شده توسط آنها، از امامت کلامی - فقهی متفاوت است. البته ایشان بارها سخن از متون معتبر گفته‌اند که ای کاش نام آنها را نیز ذکر می‌کردند تا با مراجعه به آنها به وضوح بیشتری پیرامون مسئله دست می‌یافتیم. اما ما عمدتاً با مراجعه به کتب روایی شیخ صدوق که به اعتراف همه کسانی که با بنیان احادیث و روایات مشکلی ندارند، در زمره کتب و متون در مجموع معتبر است و سخنران محترم هم به موضع مناسب صدوق در مسئله امامت و حساسیت در مقابل غلو و تفویض اشاره کرده است، نشان خواهیم داد که منشاء طرح چهار ویژگی فوق‌الذکر برای ائمه (ع)، کسی جز رسول گرامی اسلام (ص) و خود ائمه (ع) نبوده و هرگز یافته و یا بافته متکلمان و فقها نیست، ضمن آنکه آیاتی از قرآن نیز اشاره به ویژگی‌های مورد بحث دارند.

الف) عصمت: شیخ صدوق (ره) در کتاب معانی الاخبار، در بابی با عنوان «معنی عصمة الإمام» به ذکر سه حدیث می‌پردازد که مضمون آنها علاوه بر اثبات عصمت برای ائمه (ع)، حاوی معنای عصمت نیز هست. ؟: حدیث اول از امام موسی بن جعفر (ع) به نقل از امامان صادق (ع)، باقر (ع) و سجاد (ع) است که فرمود: همه ما امامان، معصوم هستیم و عصمت را نیز از ظاهر خلقت و قیافه نمی‌توان شناخت و از همین رو جز از راه نص (الهی یا نبوی و یا امام سابق) قابل شناخت نیست. از امام کاظم (ع) سؤال شد، معنای عصمت چیست؟ فرمود: معصوم یعنی چنگ زنده به ریسمان الهی که قرآن است و این دو (قرآن و امام) تا روز قیامت از هم جدایی ندارند. امام، هادی به قرآن و قرآن، هادی به امام است و معنای سخن خداوند که «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ حَقِّهَا يُدْعَوْنَ» همین است. ؟؟ در روایت بعدی، صحابی معروف امام صادق (ع) هشام بن حکم در پاسخ به فردی که از وی می‌پرسد، این سخن شما که می‌گویید «جز معصوم کسی نمی‌تواند امام باشد» یعنی چه؟ می‌گوید: از امام صادق (ع) همین سؤال را پرسیدم، ایشان فرمود: معصوم یعنی آنکه به مدد الهی از همه محارم الهی اجتناب ورزد و آیه «وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» اشاره به همین معنا دارد. شیخ صدوق پس از ذکر این سه حدیث می‌گوید: «دلیل بر عصمت امام این است که چون هر سخنی که از گوینده‌ای نقل می‌شود، قابل تأویل به معانی گوناگون است و قرآن و سنت نیز محتمل وجوه گوناگون است، واجب است که با قرآن و سنت نبوی (ص)، راوی و مفسر صادق و معصوم از دروغ و خطا باشد که مقصود واقعی خدا - جلّ و علا - و رسول (ص) را از کتاب و سنت توضیح دهد که اگر چنین نباشد و خداوند چنین فردی را تعیین نکرده باشد، گویا جواز اختلاف و تفرقه در دین را صادر کرده است که می‌دانیم این امری محال از جانب خداوند است. بنابراین واجب است که با قرآن و سنت در هر عصری کسی باشد که مقاصد خداوند و رسول را از قرآن و سنت توضیح دهد و باب تأویل‌های گوناگون را سد کند و از سوی دیگر واجب است که این فرد معصوم از دروغ و اشتباه باشد تا در آنچه خبر می‌دهد، احتمال دروغ و خطا راه نداشته باشد.؟» شیخ صدوق در ادامه می‌افزاید: «وقتی پذیرفتیم که صفت عصمت برای امام واجب است، به ناچار باید بپذیریم که خداوند باید از لسان نبی بر او تنصیب کند، چرا که عصمت ویژگی‌ای نیست که در ظاهر افراد بتوان شناخت.؟» صدوق (ره) همچنین در کتاب علل الشرایع به نقل روایت زیر از علی (ع) می‌پردازد که: اطاعت (به طور مطلق) فقط از خدای تعالی و رسول او و والیان امر واجب است و اطاعت صاحبان امر به آن جهت واجب شده که آنان معصوم و پاکیزه‌اند و به گناه امر نمی‌کنند.؟ علامه مجلسی (ره) در کتاب بحار الانوار؟ در ذیل بابی با عنوان: باب عصمة الأئمة و لزوم عصمة الإمام (ع)؟؟، حدیث درباره معصوم بودن امامان (ع) ذکر می‌کند و در پایان این باب به نقل سخن صدوق (ره) در باب عصمت امامان می‌پردازد که می‌گوید: «به عقیده ما، انبیا و رسولان و ائمه (ع) همگی معصوم و پاک از هر آلودگی هستند، نه مرتکب گناه کبیره می‌شوند و نه صغیره و هرگز از امر خدا سرپیچی نمی‌کنند و به آنچه مأمورند، عمل می‌کنند و هر کس از امامان نفی عصمت کند، جاهل در حق آنان است.؟» ب) نصب الهی و اما دلایل این که

ائمه (ع) از جانب خداوند منصوب به مقام امامت شده‌اند: - بیان آیات. ??: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. ?به اعتقاد همه شیعیان، اولی الامر کسانی جز ائمه معصومین (ع) نیستند که بر اساس این آیه به امر و نصب الهی به این مقام نائل شده و واجب‌الاطاعه هستند. ??. یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتِكَ و اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ?ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است، کاملاً برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند. به اتفاق و اجماع همه شیعیان، مفاد این دستور [و نصب] الهی چیزی جز معرفی امام علی (ع) به مقام جانشینی حضرت رسول (ص) و امامت مردم نبوده است. ??. أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ?امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم. باز هم به اجماع همه شیعیان، این اكمال دین و اتمام نعمت از جانب خداوند ناشی از چیزی جز نصب علی (ع) به عنوان امام و جانشین رسول الله (ص) نبوده است. ??. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و رَسُولُهُ و الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و هم را کعون ?? سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. به اتفاق همه مفسران، مقصود از «والذین آمنوا» که در اینجا از جانب خداوند به عنوان سرپرست و ولی مؤمنان در کنار خداوند و رسولش منصوب شده است، کسی جز امام علی (ع) نیست که در حال رکوع انگشتی اش را به فقیری بخشید. به روایت شیخ صدوق از امام باقر (ع)، این آیه در پاسخ به گروهی یهودی تازه مسلمان نازل شد که از رسول خدا (ص) پرسیدند: موسی، یوشع بن نون را وصی و جانشین خود قرار داد، جانشین تو و ولی و امام ما پس از تو کیست - ?? بیان روایات. ??: شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار به نقل روایتی از امام باقر (ع) و ایشان به نقل از پدرش و پدرش به نقل از جدش (ع) می‌پردازد که وقتی آیه و کَلِّ شَيْءَ أَحْصِيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مَبِينٍ بر رسول خدا (ص) نازل شد، ابوبکر و عمر برخاسته و پرسیدند: یا رسول الله (ص) آیا مقصود از امام مبین تورات است، حضرت (ص) فرمود: نه، گفتند: انجیل است؟ فرمود: نه، گفتند: قرآن است، فرمود: نه، در این هنگام امام علی (ع) وارد شد و حضرت رسول (ص) به علی اشاره کرد و گفت: اوست امامی که خداوند هر علمی را در او احصاء کرده است. ??: شیخ صدوق در معانی الاخبار به نقل روایتی از امام رضا (ع) می‌پردازد، به این شرح: «خداوند پیامبرش را قبض روح نکرد مگر آنکه دینشان را کامل کرد و قرآن را که تفصیل هر چیزی در آن است بر او نازل کرد و در حجة الوداع این آیه را نازل کرد که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و...»، پس امر تعیین امامت [علی (ره) از جانب خداوند] مایه اتمام دین بوده است... مسئله امامت مهم‌تر و عظیم‌تر و بلند مرتبه‌تر و دست نیافتنی‌تر از آن است که مردم با عقل‌ها و نظراتشان بدان دست یابند و یا آنکه امامی را برای خویش انتخاب کنند. امامت مقامی است که ابراهیم خلیل پس از مقام نبوت بدان دست یافت و امامت در ذریه ابراهیم (ع) باقی ماند و در قرنی پس از قرنی به ارث رسید تا آنکه رسول خدا (ص) آن را به ارث برد و حضرتش به امر خداوند این مقام را پس از خود به علی (ع) اعطا کرد و پس از آن مقام امامت در ذریه علی (ع) باقی ماند. ? ? «ابی جارود از امام باقر (ع) می‌پرسد امام چگونه شناخته می‌شود؟ امام (ع) فرمود: با ویژگی‌هایی که اول آنها نص و نصب از جانب خداوند متعال است که او را به عنوان راهنما و حجت بر مردم نصب می‌کند، از همین رو رسول خدا (ص) [به دستور خداوند] علی (ع) را نصب کرد و او را به مردم معرفی کرد و همچنین ائمه (ع) هر یک امام پس از خود را [به دستور خداوند] نصب می‌کنند. ? ? علی (ع) طی سخنانی در جمع انصار و مهاجران که در مسجد پیامبر در زمان عثمان جمع شده بودند، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید وقتی آیه «ای آنان که ایمان آوردید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولوالامر از خودتان را اطاعت کنید.» ۱۴ و آیه «همانا ولی شما فقط خدا و رسولش است و آنان که ایمان آورده و نماز اقامه می‌کنند و در حال رکوع زکات می‌دهند» ۱۵ و آیه «و غیر خدا و رسولش و مؤمنان، کافران را دوست اختیار نکنند.» ۱۶، نازل شدند، مردم به رسول خدا (ص) عرض کردند: آیا این آیات به عده‌ای خاص از مؤمنان اختصاص دارد یا برای همه آنها است؟ خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا اولیان امرشان را به آنان بشناساند و چنان که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنها تفسیر می‌کند،

ولایت را نیز برایشان تفسیر کند، پس مرا در غدیر خم، علم و نشانه برای مردم قرار داد؛ سپس خطبه خواند و فرمود: ای مردم آیا می‌دانید خدای - عزوجل - مولای من است و من مولای مؤمنان و از خود آنها به آنها سزاوارترم؟ همه گفتند: آری یا رسول الله، سپس فرمود: ای علی برخیز، من برخاستم، پس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست... بعد ابوبکر و عمر بلند شدند و گفتند ای رسول خدا آیا این آیات فقط به علی اختصاص دارد، حضرت فرمود: آری به او و اوصیای من تا روز قیامت. گفتند: ای رسول خدا، آنان را به ما معرفی کن، فرمود: علی برادرم و وزیرم و وارثم و وصیم و خلیفه من در امتم، سپس فرزندم حسن و بعد فرزندم حسین و بعد؟ نفر از اولاد حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنها است و آنها با قرآنند، از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنها جدا نمی‌شود تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. ۱۷.؟ امام صادق(ع) فرمود: «خداوند در روز قیامت با سه نفر سخن نمی‌گوید و به آنها توجه نمی‌کند و آنها عذابی دردناک دارند: کسی که درختی را برویاند که خدای متعال آن را نرویانده باشد؛ یعنی کسی که امامی را نصب کند که خدا او را نصب نکرده است و کسی که امام منصوب از سوی خدای متعال را انکار کند و بعد هرکسی که خیال کند برای او در این دو در اسلام سهمی هست، در حالی که خداوند می‌فرماید: و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ ۱۸؛ پروردگار تو می‌آفریند آن را که می‌خواهد و اختیار می‌کند و آنان اختیاری ندارند» ۱۹.؟ ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق(ع) بودم که سخن از اوصیاء و امامان پیش آمد و من نام اسماعیل [فرزند امام صادق(ع)] را بردم، امام فرمود: نه، قسم به خدا این امر در دست ما نیست بلکه در عهده خود خداوند است که یکی را پس از دیگری معرفی می‌کند. ۲۰.؟ عمرو بن اشعث می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌گوید: آیا می‌پندارید که هر یک از ما کسی را که می‌خواهیم وصی خود قرار می‌دهیم؟ نه به خدا قسم، این [امامت] عهدی از جانب خدا و رسول است که به مردی پس از مرد دیگر می‌رسد تا آن که این امر به صاحبش منتهی می‌شود. ۲۱ ج) نص.؟ مجلسی(ره) در جلد ?? بحارالانوار در ذیل بابی با عنوان «امامت جز با نص نیست و برهر امامی واجب است که بر امام بعد از خود تنصیص نماید ??»، حدیث ذکر می‌کند.؟ شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة، در مورد نص بر حضرت حجت بن الحسن(عج) و اینکه دوازدهمین امام است به ترتیب زیر احادیث فراوانی را ذکر می‌کند: .؟ نص خداوند بر قائم(عج)؟، حدیث.؟ نص رسول خدا(ص) بر قائم(عج)؟؟، حدیث.؟ نص امیرالمؤمنین بر قائم(عج)؟؟، حدیث.؟ نص حضرت فاطمه(س) بر قائم(عج)؟، حدیث.؟ نص بر قائم(عج) در لوحی که خداوند او را به رسولش اهدا کرد و حضرت رسول(ص) آن را به فاطمه(س) واگذار نمود و فاطمه(س) به جابر بن عبدالله انصاری و جابر آن را به امام باقر(ع) تحویل داد.؟ نص امام حسن(ع) بر قائم(عج)؟، حدیث.؟ نص امام حسین(ع)؟، حدیث.؟ نص امام سجاد(ع)؟، حدیث.؟ نص امام باقر(ع)؟؟، حدیث.؟ نص امام صادق(ع)؟؟، حدیث.؟ نص امام موسی(ع)؟، حدیث.؟ نص امام رضا(ع)؟، حدیث.؟ نص امام جواد(ع)؟، حدیث.؟ نص امام هادی(ع)؟؟، حدیث.؟ نص امام عسکری(ع)؟، حدیث گفتنی است که در اکثر احادیث فوق علاوه بر قائم(عج) نام دیگر امامان نیز ذکر شده است.؟ کلینی(ره) در اصول کافی در ذیل بابی با عنوان «آنچه خدا و رسولش بر امامان، یکی پس از دیگری نص کردند؟»، حدیث ذکر کرده و در ?? باب دیگر احادیث مربوط به نص امام قبلی بر امام یا ائمه بعدی را ذکر می‌نماید. ۲۲ ادامه دارد. پی نوشت‌ها.؟ شیخ صدوق، معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسین ???، ه، ص.؟. ??? همان، ص.؟. ??? همان ص.؟. ??? عِلَلُ الشَّرَائِعِ، ص؛ ??? إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَلِرَسُولِهِ وَلِلْوَلَاءِ الْأَمْرِ وَ أئِمَّةِ الْأَمْرِ بَطَاعَةٌ أُولَى الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مَطْهُرُونَ وَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةٍ.؟ بحارالانوار، ج ??، ص.؟. ??? بحارالانوار، ج ??، ص.؟. ??? به نقل از اعتقادات صدوق، صص.؟. ???-??? سورة نساء (۴)، آیه.؟. ??? سورة مائده (۵)، آیه.؟. ??? سورة مائده (۵)، آیه.؟. ??? سورة مائده (۵)، آیه.؟. ??? صدوق، امالی، ص.??-?? صدوق، معانی الاخبار، ص.??-?? همان. ۱۴. سورة نساء (۴)، آیه ۵۹. ۱۵. سورة مائده (۵)، آیه ۵۵. ۱۶. سورة توبه (۹)، آیه ۱۶. ۱۷. طبرسی، احتجاج، ج ?، ص.??-?? ۱۸. سورة قصص (۲۵)، آیه ۶۸.؟. ۹. تحف العقول، ص.??-?? ۲۰. کلینی، کافی، ج ?، ص؛ ???، مجلسی، بحارالانوار، ج ??، ص.??-?? ۲۱. شیخ صدوق،



کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص. ??? ۲۲. کلینی، کافی، ج ۱، صص ??? تا ???

## یهود و جعل نام فلسطین

عبدالله شهبازی این سرزمین و مردم این خطه را تا سده نوزدهم میلادی «فلسطین» و «فلسطینی» نمی‌خوانند. در متون کهن عهد عتیق، «فلسطینی» به یکی از اقوام مهاجر جزایر دریای اژه اطلاق می‌شد که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به سرزمین کنعان حمله کردند و شهر - دولت‌های غزه و اشکلون و اشدود را پدید آوردند. آنان در ستیز با کنعانی‌ها و بنی‌اسرائیل بودند. سردار نامدارشان همان «جالوت» است که با داوود جنگید و سرانجام داوود تمامی سرزمین اسرائیل را فتح کرد. فلسطین یک واژه آشوری است و با واژه فارسی «پلشت» یکی است به معنی مردم پست و فرومایه. در اسناد رامسس سوم از ایشان با نام «مردم دریاها» یاد شده است به دلیل تعلق‌شان به جزایر دریای اژه. از این قوم، به جز چند نام و واژه، هیچ نشانی بر جای نمانده است. مردم کنونی سرزمین فلسطین از نظر نژادی به طور عمده آمیزه‌ای از کنعانی‌ها و بنی‌اسرائیل با فرهنگ اسلامی و عربی هستند. از سده نوزدهم، الیگارشی «یهودی» غرب واژه «فلسطین» را به تدریج به فرهنگ جدید وارد کرده برای اطلاق بر مردم بومی این منطقه. در اوایل سده نوزدهم در آلمان واژه «فیلیستر» رواج یافت به معنی انسان بی‌فرهنگ، وحشی و نافرہیخته. واژه‌های philistinus لاتین و philistin فرانسه و philistine انگلیسی به همین معناست. در اواخر سده نوزدهم واژه «فیلیستین»، به معنی وحشی، در زبان انگلیسی رواج یافت به ویژه توسط ماتیو آرنولد در کتاب فرهنگ و آناشسی. در سال ۱۹۲۲ دولت دیوید لوید‌جرج، که به شدت در زیر نفوذ یهودیان صهیونیست قرار داشت، نام «فلسطین» را به نام رسمی سرزمین قدس بدل کرد و سر هربرت ساموئل را به عنوان کمیسر عالی «فلسطین» منصوب نمود. به این ترتیب، مردم مسلمان و بومی منطقه با مهاجران غاصب عهد عتیق، که در فرهنگ یهودی و مسیحی و اسلامی وجهه ای منفی دارند، یکی معرفی شدند. این نام نیز اکنون چنان رواج یافته که با آن نمی‌توان کاری کرد.

## بازخوانی اومانیسیم

بیشتر افراد نظر مثبتی نسبت به «اومانیسیم» یا بشرانگاری دارند. این انگاره مفاهیمی چون نوع‌دوستی، صلح و برادری را به ذهن بسیاری متبادر می‌کند. اما معنای فلسفی اومانیسیم فراتر از این است. اومانیسیم طرز تفکری است که مفاهیم بشری را در مرکز توجه و تنها هدف خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر بشر را به رویگردانی از خالق خویش و اهمیت دادن به خود وجودی و هویتی فرا می‌خواند. لغت اومانیسیم را در یک فرهنگ لغت ساده چنین می‌یابید: «نظام فکری مبتنی بر ارزش‌ها، خصایص و اخلاقیاتی که پنداشته می‌شود فارق از هر گونه قدرت ماوراء الطبیعی، درون انسان وجود داشته باشند.»<sup>۱</sup> روشن‌ترین تعریف را از اومانیسیم حامیان آن ارائه داده‌اند. «کرلیس لامنت» از سخن‌پردازان برجسته اومانیسیم می‌باشد. وی در کتاب فلسفه اومانیسیم می‌نویسد: [به طور خلاصه] اومانیسیم معتقد است که طبیعت سراسر از حقیقت ساخته شده، که ماده و انرژی اساس جهان است و ماوراء الطبیعه وجود ندارد. غیرواقعی بودن ماوراء الطبیعه به این معناست که اولاً در سطح بشری، انسان‌ها دارای روح غیرمادی و جاودان نیستند، و ثانیاً در سطح جهانی، عالم صاحب خدای غیرمادی و فناپذیر نیست. ۲. چنانچه مشاهده می‌کنیم اومانیسیم با الحاد برابر است و اومانیسیت‌ها خود این حقیقت را پذیرفته‌اند. در قرن گذشته، دو اعلامیه توسط این گروه منتشر شد. اولین آن در سال ۱۹۳۳ که به امضای مهم‌ترین شخصیت‌های آن دوره رسید و دومی چهل سال بعد در ۱۹۷۳ که علاوه بر تأیید اولین بیانیه به پیشرفت‌های صورت گرفته در این مدت زمان اشاره داشت. هزاران نفر از متفکران، دانشمندان، نویسندگان و اعضای رسانه بیانیه دوم را امضا نمودند. این بیانیه مورد حمایت «انجمن اومانیسیم آمریکا» که بسیار فعال می‌باشد قرار دارد. با بررسی بیانیه‌ها به نکات اساسی برمی‌خوریم؛ از جمله عقاید الحادی مبنی بر اینکه جهان و انسان خلق نشده‌اند و مستقلاً به وجود آمده‌اند؛ انسان‌ها نسبت به هیچ

قدرتی غیر از خود مسئولیتی ندارند؛ و عقیده به خداوند موجب عدم پیشرفت افراد و جوامع شده است. به عنوان نمونه به شش ماده اول اولین بیانیه توجه کنید: اول: اومانیست‌های مذهبی جهان را وجودی خود به خود می‌پندارند و به آفرینش ایمان ندارند. دوم: اومانیسم معتقد است انسان جزئی از طبیعت می‌باشد و در نتیجه فرایندی ممتد پدیدار شده است. سوم: اومانیست‌ها با داشتن عقیده زیستی نسبت به حیات، دوگانگی ذهن و جسم را رد می‌کنند. چهارم: اومانیسم معتقد است تمدن و فرهنگ مذهبی بشر که به طور واضح در علوم انسان‌شناسی تاریخ ترسیم گردیده‌اند محصول تدریجی کنش و واکنش‌های انسان با محیط طبیعی و میراث اجتماعی او بوده‌اند. فردی که در محیط فرهنگی خاصی متولد می‌شود تا حدود بسیاری از آن الگو می‌پذیرد. پنجم: اومانیسم ادعا می‌کند آنچه توسط دانشمندان نوین به عنوان ماهیت جهان ترسیم شده هرگونه ضمانت ماوراء الطبیعی بودن ارزش‌های انسانی را غیرقابل قبول می‌کند... ششم: ما مجاب شده‌ایم که جهان، اعصار توحید، خداپرستی، مدرنیسم و انواع اندیشه‌های جدید را پشت سر گذارده و می‌گذارد. ۳. در موارد بالا- تجلی فلسفه مشترکی که خود را با نام‌هایی چون ماتریالیسم، داروینیسم و الحاد آشکار می‌سازد مشهود است. در ماده اول اصول مادی‌گرا درباره وجود ابدی جهان مطرح شده است. ماده دوم، چنانچه نظریه تکامل مطرح می‌کند، مخلوق نبودن بشر را بیان می‌کند. ماده سوم با انکار وجود روح مدعی است انسان‌ها فقط از ماده ساخته شده‌اند. ماده چهارم به تکامل فرهنگی اشاره دارد و منکر طبیعت الهی انسان است (طبیعت خاصی که از طریق آفرینش به او عطا شده است). ماده پنجم قدرت و حاکمیت خداوند بر عالم و انسان را انکار می‌کند و ماده ششم ادعا می‌کند زمان آن فرا رسیده که توحید را انکار کنیم. اشاره خواهد شد که این ادعاها عقاید متداول کسانی است که با مذهب حقیقی دشمنی دارند. دلیل این سخن این است که اومانیسم پایه اصلی تمایلات ضد مذهبی است. زیرا اومانیسم تجلی این تفکر می‌باشد که: «انسان گمان می‌کند بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می‌شود.» این طرز تفکر در طول تاریخ اساس انکار خداوند بوده است. خداوند در آیات قرآن می‌فرماید: آیا انسان گمان می‌کند که [خلقت و مرگ او تصادفی و بدون هدف بوده و] بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می‌شود؟ آیا او از نطفه‌ای که [در رحم مادر] ریخته شده به وجود نیامده؟ سپس نطفه به صورت خون بسته درآمد و آنگاه خداوند به او شکل و تناسب اندام بخشید و از او، زوج مذکر و مؤنث خلق فرمود: آیا چنین آفریدگاری قادر نیست که مردگان را زندگی دوباره بخشد؟ ۴. خداوند می‌فرماید انسان‌ها بدون بازخواست رها نمی‌شوند و بلافاصله یادآوری می‌کند که آنان مخلوقات او هستند. زیرا هنگامی که فرد مخلوق خداوند است، می‌فهمد که در مقابل او مسئولیت دارد و بدون حساب رها نمی‌شود. این ادعا که انسان‌ها خلق نشده‌اند اصل اول فلسفه اومانیستی است. دو ماده نخست بیانیه اول بیانگر این اصل می‌باشد. به علاوه، اومانیست‌ها اظهار می‌دارند که علم این ادعاها را تأیید می‌کند. آنها در اشتباهند. از زمانی که اولین بیانیه اومانیست‌ها منتشر شد، اشتباه بودن دو فرضی که به عنوان حقایق علمی مطرح کردند - جاودانگی جهان و نظریه تکامل - به اثبات رسید. ۱. اندیشه فناپذیری جهان همان زمان به کمک کشفیات نجومی باطل گردید. کشفیاتی چون انبساط عالم و تشعشعات محیطی آن و همچنین محاسبه نسبت هیدروژن به هلیوم نشان دادند جهان آغازی داشته و حدود ۱۵ تا ۱۷ میلیارد سال پیش در نتیجه انفجار بزرگ، از هیچ به وجود آمده است. حامیان فلسفه اومانیسم و ماتریالیسم با وجود آنکه نسبت به قبول نظریه انفجار بزرگ بی‌تمایل بودند، بالاخره مغلوب آن گشتند. در نهایت جوامع، نظریه انفجار بزرگ را که به معنی آغازمندی جهان است پذیرفتند. چنین شد که «آنتونی فلو» ۵ از متفکران منکر خدا مجبور به اعتراف گردید: بنابراین اعتراف می‌کنم که اجماع معاصر کیهان‌شناسان موجب شرمساری منکران خدا می‌شود، چون به نظر می‌رسد کیهان‌شناسان به دلایل علمی دست یافته‌اند که پیش‌تر با اثبات فلسفی آن مخالفت می‌شد. یعنی جهان آغازی داشته است... ۶. ۲. نظریه تکامل نیز که با اهمیت‌ترین توجیه علمی اولین بیانیه اومانیسم به شمار می‌رود، طی دهه‌های بعد مجبور به عقب‌نشینی شد. امروز آشکار گردیده است که سناریوی نوشته شده دربارهٔ مبدأ آفرینش توسط تکامل‌گرایان ملحد (و بی‌شک اومانیست)ی چون ای. آی. آپرین ۷ و جی. بی. اس. هالدین ۸ در دهه ۱۹۳۰ فاقد اعتبار علمی است. بنابر این نظریه،

موجودات زنده به طور خود به خود از ماده‌ای که خود وجود نداشته به وجود آمده‌اند. این موضوع امکان ندارد. چنانچه سنگواره‌ها نشان می‌دهند موجودات نه طی روندی از تغییرات کوچک، بلکه یکباره و با همان ویژگی‌های خاص خود به وجود آمده‌اند. دیرین‌شناسان تکامل‌گرا از دهه ۱۹۷۰ خود این حقیقت را پذیرفتند. زیست‌شناسی مدرن نشان داده است موجودات برآیند تصادف و قوانین طبیعت نیستند بلکه در هر ترکیب از موجودات زنده، نظام پیچیده‌ای وجود دارد که از هدفی هوشمند حکایت می‌کند و این گواه آفرینش است. به علاوه تجربیات تاریخی این ادعا را که عقاید مذهبی عاملی ممانعت‌کننده در راه پیشرفت بشر بوده و او را به تهاجم و داشته‌اند، باطل می‌کند. اومانیزم‌ها ادعا می‌کنند جدایی از عقاید مذهبی باعث شادی مردم و آسایش آنان می‌شود، اما خلاف این ثابت شده است. شش سال پس از انتشار بیانیه اول، جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست؛ فاجعه‌ای که به موجب ایدئولوژی فاشیستی ماده‌گرا بر جهان تحمیل شد. ایدئولوژی اومانیزم، خوشونت و بی‌رحمی بی‌مانند خود را ابتدا برای مردم شوروی، بعد چین، کامبوج، ویتنام، کوبا و کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای لاتین به ارمغان آورد. در مجموع ۱۲۰ میلیون نفر زیر سلطه رژیم‌ها و سازمان‌های کمونیستی جان خود را از دست دادند. مشهود است که نوع غربی اومانیزم (نظام سرمایه‌داری) نیز در به بار نشاندن صلح و خوشنودی برای جوامع خود آنها و دیگر مناطق جهان ناموفق بوده است. شکست استدلال‌های اومانیزم در رابطه با مذهب در زمینه روانشناسی نیز به اثبات رسیده است. افسانه «فریود» که از اوایل قرن بیستم سنگ بنای عقاید انکار خداوند را ساخت به کمک حقایق تجربی باطل اعلام شد. پاتریک گلین از دانشگاه جرج واشنگتون در کتاب خود با عنوان خداوند: گواه، مصالحه ایمان و عقل در دنیای پست سکولار ۹۰ چنین می‌نویسد: ربع آخر قرن بیستم با روانشناسی نامهربان بود. بخش عمده‌ای از آن را ظهور نظرات فریود درباره مذهب (به سیل موضوعات دیگر اشاره نمی‌کنم) تشکیل می‌داد که کاملاً غلط می‌باشد. جالب است که برخلاف ادعاهای فریود و مریدانش مبنی بر اینکه مذهب ناشی از اختلالات روانی یا موجب اختلالات روانی است، چنین ثابت شده که عقاید مذهبی از مهم‌ترین عوامل سلامت ذهن و خوشنودی آن می‌باشد. مطالعات پیاپی، ارتباط استوار میان عقاید مذهبی و ممارست در آنها را با رفتارهای سالم مسائلی چون خودکشی، استفاده از الکل و مواد مخدر، طلاق و افسردگی نشان داده است. به طور خلاصه باید گفت توجیه علمی تصور شده برای اومانیزم و وعده‌های آن باطل اعلام شده است. با این حال هواداران این نظام فکری فلسفه خود را رها نکرده‌اند و هر چه بیشتر در تلاشند به کمک تبلیغات انبوه آن را گسترش دهند. مخصوصاً در دوران بعد از جنگ [جهانی] تبلیغات اومانیزم شدیددی در زمینه علوم، فلسفه، موسیقی، ادبیات، هنر و سینما صورت پذیرفت. شعر «تصور کن» از جان لنن، تکخوان مشهورترین گروه موسیقی به نام بیتلز، نمونه‌ای از این دست می‌باشد: تصور کن بهشتی نباشد اگر سعی کنی آسان است زیر پایمان جهنمی نباشد و بالای سرمان فقط آسمان باشد تصور کن همه فقط برای امروز زندگی کنند تصور کن هیچ کشوری نباشد سخت نیست! چیزی برای کشتن یا کشته شدن وجود نداشته باشد مذهبی هم نباشد... ممکن است بگویی خیالبافم اما من تنها نیستم امیدوارم روزی تو هم به ما بپیوندی اینطور جهان دنیای واحد می‌شود. در نظرخواهی‌های متعدد صورت گرفته در سال ۱۹۹۹، این آهنگ به عنوان «آهنگ قرن» شناخته شد. این نمونه، از حربه عاطفی اومانیزم که عاری از هرگونه اساس علمی و عقلی است حکایت می‌کند و تحمیل آن بر توده مردم را نشان می‌دهد. اومانیزم در مخالفت با مذهب و حقایق آن قادر به ارائه استدلال‌های عقلی نیست، اما تلاش می‌کند از روش‌های این چنینی بهره ببرد. با به اثبات رسیدن پوچی وعده‌های اعلامیه اول، چهل سال سپری شد تا اومانیزم‌ها پیش‌نویس دومین اعلامیه را ارائه کردند. اول تلاش شده بود برای شکست وعده‌ها دلیل آورده شود. این دلایل با وجود ضعیف بودن، نشان‌دهنده پیوستگی دائم آنان با فلسفه کفرآمیزشان بود. مهم‌ترین مشخصه اعلامیه پافشاری آن بر حفظ بخش‌های ضد مذهب اعلامیه اول بود. چنانچه می‌گوید: اومانیزم‌ها هنوز همانند سال ۱۹۳۳ معتقدند، توحید سنتی، مخصوصاً ایمان به اینکه خدا دعا را می‌شنود، زنده است، مراقب انسان‌هاست، دعاهایشان را درک می‌کند و برایشان کاری انجام می‌دهد، هنوز به اثبات نرسیده و منسوخ شده است. ما معتقدیم مذاهب متعصب سنتی و



خود کامه که وحی، خدا، تشریفات مذهبی و دین را مافوق نیازها و تجربیات انسانی می‌پندارند موجب بدبختی نوع بشر گشته‌اند. ما به عنوان کسانی که به توحید ایمان نداریم به انسان و طبیعت - نه به خدا - توجه می‌کنیم. ۱۱ این تعریف بسیار سطحی است. انسان برای درک مذهب، اول به هوش و فهم نیازمند است تا مفاهیم عمیق را دریابد. او باید با خلوص نیت به این امر تمایل داشته باشد و از تعصب دوری گزیند. اومانیسیم چیزی نیست جز تلاش کسانی که از ابتدا ملحد آتشی مزاج و ضد مذهب بوده و تعصب خود را مستدل و مدلل جلوه می‌دهند. تلاش‌های اومانستی برای بی‌اساس خواندن و منسوخ تلقی کردن ایمان به خداوند و مذاهب توحیدی عمل تازه‌ای نیست. این کار تقلیدی از اعمال هزاران ساله کسانی است که خداوند را انکار می‌کنند. خداوند در قرآن مجید مباحث مطرح شده توسط کافران را اینگونه شرح می‌دهد: خدای شما آن خالق یگانه و یکتاست و آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند دل‌هاشان منکر توحید است و آنها مردمانی عصیانگر و متکبرند. به طور قطع خداوند به آنچه که مشرکان آشکار می‌کنند و آنچه که پنهان می‌دارند دانایی کامل دارد و بدون تردید خداوند متکبران عصیانگر را دوست نمی‌دارد. و چون از آنان پرسیده شود: «پروردگارتان چه چیز بر شما نازل کرد؟» پاسخ می‌دهند: «همان افسانه‌ها و داستان‌های قدیمی و تکراری!» این آیه دلیل حقیقی انکار مذهب را تکبر نهفته در قلب‌های کافران می‌داند. اومانیسیم برخلاف آنچه حامیان آن مدعی‌اند طرز فکر جدیدی نیست، بلکه یک جهانی‌بینی قدیمی و متروک به شمار می‌رود که در میان همه کسانی که از روی غرور خداوند را انکار می‌کنند مشترک می‌باشد. با نگاهی به پیشرفت اومانیسیم در تاریخ اروپا به دلایل متقنی در تأیید این ادعا دست می‌یابیم. ریشه‌یابی اومانیسیم در کابالا دیدیم که «کابالا» اصولی متعلق به مصر باستان است که پس از مدتی به یهودیت - دین بنی‌اسرائیل - وارد شد و آن را آلوده ساخت. همچنین دیدیم که بنیان آن ریشه در دیدگاهی فاسد دارد که انسان را غیرمخلوق و ابدی می‌پندارد. اومانیسیم با این منشأ در اروپا گسترش یافت. مسیحیت بر ایمان به وجود خداوند و این که بشر، بندگان وابسته به او و مخلوق او هستند بنا نهاده شده بود. اما با گسترش عقاید شوالیه‌های معبد در اروپا، توجه بسیاری از فلاسفه به کابالا جلب شد. بنابراین در قرن پانزدهم جریانی از اومانیسیم آغاز شد و بر انگاره‌های اروپا نشان ماندگاری از خود برجای گذارد. در منابع متعدد به ارتباط میان اومانیسیم و کابالا تأکید شده است. یکی از این منابع کتابی با عنوان راهنمای این نژاد اثر نویسنده معروف ملاکای مارتین می‌باشد. مارتین استاد «تاریخ مؤسسه مطالعات کتاب مقدس» وابسته به «جامعه اسقفی واتیکان» است. او می‌گوید تأثیر و نفوذ کابالا در میان اومانیست‌ها مشهود است: در جو غیرعادی و ابهام آلود اوایل رنسانس در ایتالیا، شبکه‌ای از انجمن‌های اومانستی برای فرار از کنترل سراسری نظام حاکم به وجود آمد. این انجمن‌ها که چنین اهدافی را دنبال می‌کردند، مجبور بودند در خفا فعالیت کنند و حداقل در شروع کار این امر ضروری بود. اما گروه‌های اومانستی جدای از پنهان کاری دو مشخصه دیگر نیز داشتند. اول اینکه با تفاسیر موجود از کتاب مقدس که مورد حمایت کلیسا و اولیای امور قرار داشت، سر ناسازگاری داشتند و با زیر ساخت‌های فلسفی و خداشناسی کلیسا که برای مردم و امور سیاسی در نظر گرفته شده بود، مخالف بودند... تعجب برانگیز نبود که انجمن‌های مذکور با چنین عنادی در رابطه با پیام اصلی کتاب مقدس و وحی خداوند، مفاهیم خاص خود را دنبال کنند. ایشان آنچه را که دانش کاملاً محرمانه و عرفان می‌نامیدند تا حدی از نژادهای فرقه‌ای و رمزی‌گرای آفریقای شمالی، مصر و تا اندازه‌ای از کابالای سنتی یهود به دست آوردند. اومانیست‌های ایتالیایی اندیشه کابالا را تصفیه کردند. آنها مفاهیم رازهای روحانی و عرفان را احیا نمودند و آن را به سطحی کاملاً دنیایی آوردند. عرفان خاصی که آنان جست‌وجو می‌کردند، دانش محرمانه‌ای بود برای چیرگی بر نیروهای مخفی طبیعت جهت رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی. ۱۳ به طور خلاصه انجمن‌های اومانیست آن دوره در پی جایگزینی فرهنگ کاتولیک اروپا با فرهنگ جدیدی که در کابالا ریشه داشت بودند و بدین منظور ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی را هدف‌گیری نمودند. جالب است که اصول و مفاهیم مصر باستان نیز علاوه بر کابالا از جمله منابع این فرهنگ جدید به شمار می‌رفت. «پروفسور مارتین» می‌نویسد: بنیان انجمن‌های جدید اومانستی هواخواه نیروی بزرگ - معمار بزرگ کائنات - که آن را با عنوان یهود مقدس

بیان می‌کردند، بودند... [اومانیست‌ها] نشان‌های دیگر را - هرم و چشم - اساساً از منابع مصری اقتباس کردند. ۱۴ جالب توجه است که آنها مفهوم «معمار بزرگ کائنات» را به کار می‌برند؛ واژه‌ای که امروزه ماسون‌ها هنوز از آن استفاده می‌کنند. این موضوع نشان می‌دهد باید ارتباطی میان اومانیسیم و فراماسونری وجود داشته باشد. پروفیسور مارتین می‌نویسد: در ضمن در مناطق شمالی اتحاد مهمی با اومانیست‌ها به وقوع پیوست که هیچ کس تصورش را نمی‌کرد. در دهه ۱۳۰۰، زمانی که انجمن‌های اومانیستی - کابالایی سمت و سو می‌یافتند، در کشورهایی چون انگلستان، اسکاتلند و فرانسه اتحادیه‌های قرون وسطایی به جا مانده از قبل وجود داشت. هیچ کس در دهه ۱۳۰۰ پیش‌بینی نمی‌کرد میان افکار دسته فراماسون‌ها و اومانیست‌های ایتالیا اتحاد صورت پذیرد... فراماسونری نوین از تابعیت مسیحیت رم خارج شد و بار دیگر با توجه به اوضاع تمایل به پنهان‌کاری ضروری به نظر می‌رسید. اما دو گروه علاوه بر فعالیت محرمانه، اشتراکات بیشتری با هم داشتند. از نوشته‌ها و سوابق اندیشه فراماسونری بر می‌آید که عقیده به معمار بزرگ کائنات، به عقیده اصلی و مذهبی آنان مبدل شده بود. اکنون بر اثر تأثیرات اومانیسیم ایتالیا این اصطلاح برای ما آشنا است... معمار بزرگ کائنات محصول ذهن روشن فکر است که در عالم مادی نفوذ گسترده دارد و ضرورتاً جزئی از آن به شمار می‌رود. هیچ مدرکی وجود نداشت تا با آن بتوان میان مسیحیت و چنین عقایدی ارتباط برقرار کرد. چون این نوع افکار در آیین مسیحیت گناه تلقی می‌شدند و جهنم، جزا و بهشت، پاداش پنداشته می‌شد. ۱۵ به طور خلاصه باید گفت در قرن چهاردهم در اروپا سازمانی ماسونی و اومانیستی متولد شد که ریشه در کابالا داشت و تلقی آن نسبت به خداوند همانند مفاهیم یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نبود. آنها به جای خالق و فرمانروای کل عالم و تنها صاحب و خدای بشر، به «معمار بزرگ کائنات» اعتقاد داشتند و وی را «جزئی از دنیای مادی» به حساب می‌آوردند. به عبارت دیگر، این سازمان مخفی که در قرن چهاردهم در اروپا ظاهر شد خدا را انکار کرد، اما تحت عنوان معمار بزرگ کائنات، دنیای مادی را هم طراز با خداوند به شمار آورد. برای یافتن تعریف روشن‌تری از این طرز تفکر می‌توانیم به قرن بیستم بیایم و به ادبیات ماسونی نگاهی بیندازیم. به عنوان نمونه یکی از ماسون‌های ارشد ترکیه به نام «سلامی ایشینداغ» کتابی دارد با عنوان الهاماتی از فراماسونری. این کتاب برای آموزش ماسون‌های جوان نوشته شده است. او در ارتباط با عقیده ماسون‌ها به معمار بزرگ کائنات می‌گوید: فراماسونری بی‌خدا نیست، اما مفهومی که به عنوان خدا پذیرفته با آنچه در مذاهب وجود دارد متفاوت است. خدای ماسونری یک کمال اعلی است که در اوج تکامل است. ما با نگوئیم وجود درونی خود، هوشمندی و تقوا می‌توانیم از فاصله میان خود و او بکاهیم. این خدا از خصایص خوب و بد انسان‌ها برخوردار نیست، به آن شخصیت داده نمی‌شود و راهنمای طبیعت یا انسان به حساب نمی‌آید. آن معمار کائنات بزرگ و یگانگی و تناسب خود است. آن کلیت همه مخلوقات جهان است؛ یعنی قدرت کلی و انرژی که همه چیز را در بر می‌گیرد. با این حال نمی‌توان پذیرفت که نقطه شروع بوده باشد... این موضوع یک معمای بزرگ است. ۱۶ با نظر به همان کتاب روشن می‌شود که زمانی که فراماسون‌ها از معمار بزرگ کائنات سخن می‌گویند مقصودشان طبیعت است. آنها طبیعت را می‌پرستند: جز طبیعت هیچ قدرت دیگری عامل افکار و فعالیت‌های ما نیست... اصول و عقاید فراماسونری حقایق علمی هستند که بر پایه‌های علمی استوارند و قدرت طبیعت جزئی از آن است. بنابراین، حقیقت کامل خود تکامل و انرژی است که طبیعت را فرا می‌گیرد. ۱۷ مجله فراماسونری ترکیه با نام «معمار سنان» به بیان همین فلسفه می‌پردازد: معمار بزرگ کائنات، تمایلی به ابدیت و دخول به ابدیت و جاودانگی می‌باشد و برای ما یک راه است و ما را مستلزم جست‌وجوی کمال مطلق در ابدیت می‌کند. آن میان زمان حاضر و هوشیاری فاصله ایجاد می‌کند. ۱۸ ماسون‌ها خداپرست نیستند اما به مفاهیمی چون طبیعت، تکامل و بشریت ایمان دارند و به کمک فلسفه خود آن را خدا ساخته‌اند. با نگاهی اجمالی به ادبیات ماسونی در می‌یابیم که این سازمان چیزی جز اومانیسیم سازمان یافته نیست. همین‌طور می‌فهمیم که هدف آن ایجاد نظامی سکولار و اومانیست در سراسر جهان است. این اندیشه‌ها در میان اومانیست‌های قرن چهاردهم اروپا شکل گرفت و ماسون‌های امروز هنوز همین اهداف را دنبال می‌کنند. پرستش انسان نشریات داخلی ماسون‌ها به تفصیل به تشریح فلسفه سازمان و

دشمنی‌شان با یکتاپرستی می‌پردازند. در این نشریات توضیحات، تفاسیر، نقل قول‌ها و حکایات بی‌شماری درباره‌ی این موضوع وجود دارد. از مشهورترین اومانیت‌های قرن چهاردهم فردی بود با نام «پیکودلا میراندولا» ۱۹ پاپ اینوسنت هشتم در سال ۱۴۸۹ کتاب او را به دلیل داشتن عقاید بدعت‌آمیز محکوم کرد. میراندولا نوشت، در دنیا چیزی بالاتر از شکوه انسان وجود ندارد. کلیسا این عقیده را بدعت‌آمیز و به معنای پرستش انسان یافت. در حقیقت نیز چنین است. چون هیچ موجودی شایسته تکریم نیست. بشریت تنها آفریده خداوند به شمار می‌رود. امروزه ماسون‌ها عقیده بدعت‌آمیز میراندولا را هر چه آزادانه‌تر اعلام می‌کنند. به عنوان نمونه در یک کتابچه ماسونی آمده است: جوامع اولیه ضعیف بودند و به دلیل این ضعف، قدرت‌ها و پدیده‌های اطراف خود را خدا قلمداد می‌کردند اما فراماسونری تنها انسان را خدا می‌داند. ۲۰ بر مبنای عقاید غلط ماسونری، انسان‌ها خدایان می‌باشند ولی تنها استاد اعظم در مقام خدایی کامل می‌شود. راه رسیدن به این مقام انکار خداوند و رد بندگی اوست. نویسنده‌ای به نام «جی.دی.باک» در کتاب خود با عنوان فراماسونری رمزی این حقیقت را چنین بیان می‌کند: فراماسونری تنها بشر را به عنوان خدا می‌پذیرد... بنابراین بشر تنها خدای ماست. ۲۱ به نوشته یک نشریه ترکی، اومانیسیم فراتر از موعظه‌های خشک عقاید مذهبی، بلکه مذهبی واقعی است و اومانیسیم ما که معنای حیات در آن ریشه می‌یابد، امیالی را که جوانان از آنها آگاه نیستند، ارضا خواهد نمود. ۲۲ ماسون‌ها چگونه به این مذهب می‌پردازند؟ برای پاسخ باید نگاه بیشتری به پیام‌های آنان بیندازیم. نظریه اومانستی اخلاق امروزه در بسیاری از کشورها ماسون‌ها در تلاشند تا خود را به جامعه معرفی کنند و با استفاده از کنفرانس‌های مطبوعاتی، پایگاه‌های اینترنتی، تبلیغات روزنامه‌ای و بیانیه‌ها، خود را به عنوان سازمانی معرفی می‌کنند که تنها در جهت مصلحت جامعه فعالیت می‌کند. حتی در برخی کشورها سازمان‌های خیریه‌ای وجود دارند که از حمایت ماسون‌ها برخوردارند. مطمئناً نمی‌توان جلوی فعالیت‌هایی را که به مصلحت جامعه صورت می‌پذیرد، گرفت. ما نیز مخالفتی با آنها نداریم. اما در پس ادعای آنان پیام فریبنده‌ای نهفته است. ماسون‌ها مدعی اخلاق بدون مذهب هستند و ادعا می‌کنند می‌توان بدون مذهب دنیایی اخلاقی ایجاد کرد. هدف آنان از فعالیت‌های خیریه نیز گسترش این پیام در جامعه می‌باشد. مختصراً خواهیم دید چرا این ادعا فریبنده است، اما قبل از آن بهتر است نظرات ماسون‌ها را در این باره بررسی کنیم. در «پایگاه اینترنتی ماسون‌ها» امکان «اخلاق بدون مذهب» چنین تشریح شده است: انسان چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟... آدمی چگونه زندگی می‌کند؟ چگونه باید زندگی کند؟ مذاهب سعی می‌کنند به کمک اصول اخلاقی که برقرار کرده‌اند به این سؤالات پاسخ دهند. با این حال اصول خود را با مفاهیم لاهوتی چون خدا، بهشت، جهنم و عبادت تشریح می‌کنند. مردم نیز باید اصول آنها را بدون وارد شدن به مسائل ماوراء الطبیعی که باید بدون درک به آنها ایمان آورند، دریابند. فراماسونری قرن‌هاست به اعلام این اصول از جمله آزادی، برابری، برادری، صلح، دموکراسی و غیره پرداخته است. اینها فرد را کاملاً از عقاید مذهبی آزاد می‌کنند در حالی که اصول زندگی را همچنان آموزش می‌دهند. مبنای آنها نه در مفاهیم لاهوتی، بلکه درون هر فرد بالغی که بر این کره خاکی زندگی می‌کند، وجود دارد. ۲۳ ماسون‌ها با این طرز تفکر با مؤمنان به خدا و اعمال نیکو برای کسب رضایت او کاملاً مخالفند. به نظر ایشان همه چیز باید محض خاطر بشریت صورت گیرد. این طرز تفکر را می‌توان در کتابی که از سوی لژهای ترکیه به چاپ رسیده به روشنی تشخیص داد: اصول اخلاقی ماسونی بر اساس عشق به انسان بنا نهاده شده‌اند و خوب بودن را که از طریق امید به آینده، منفعت، پاداش و بهشتی را که در نتیجه ترس از یک انسان، مذهب یا نهاد سیاسی و یا نیروهای ناشناخته فوق‌العاده ممکن است به دست آید، به کلی مردود می‌داند. این نظام اخلاقی خاص، خوب بودن را تأیید می‌کند که با عشق به خانواده، کشور، انسان‌ها و بشریت ارتباط داشته باشد. این جنبه از پراهمیت‌ترین اهداف تکامل فراماسونی است. دوست داشتن انسان و خوب بودن بدون چشمداشت و رسیدن به این سطح، تکامل بزرگ است. ۲۴ ادعاهای بالا بسیار گمراه‌کننده هستند. بدون تأدیبات اخلاقی مذهب هیچ نوع حس فداکاری برای جامعه به وجود نمی‌آید و در جایی که چنین چیزی به انجام برسد، همه چیز ظاهری است. کسانی که عاری از اصول اخلاقی مذهب می‌باشند، نسبت به خداوند احساس خشوع و احترام ندارند و در جایی

که خشوع خداوند در میان نباشد انسان‌ها فقط به دنبال منافع خود می‌گردند. وقتی انسان‌ها احساس کنند منافع شخصی‌شان در خطر است نمی‌توانند به اظهار عشق حقیقی، وفاداری و شفقت پردازند و فقط نسبت به کسانی احساس عشق و احترام دارند که برایشان سودی به ارمغان آورد. دلیل آن نیز این است که طبق تصور غلطشان فقط یکبار در این جهان زندگی می‌کنند، پس باید به هر میزان که می‌توانند از آن برگیرند. علاوه بر این بر مبنای این عقیده غلط هیچ نوع مجازاتی در مقابل نادرستی عمل زشتی که در جهان انجام می‌دهند وجود نخواهد داشت. ادبیات ماسونی مملو از خطابه‌های اخلاقی است که سعی می‌کنند این حقیقت را مبهم جلوه دهند. اما در واقع چنین اخلاق بدون مذهبی چیزی نیست جز لفاظی‌های دروغین. تاریخ پر است از نمونه‌هایی که نشان می‌دهند اخلاق، بدون تأدیبات نفسی که مذهب به روح انسان عطا می‌کند و بدون قانون الهی محقق نمی‌شود. برجسته‌ترین نمونه از این دست انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ بود. ماسون‌های محرک انقلاب با شعارهایی که دم از آرمان‌های اخلاقی چون «آزادی، مساوات و برادری» می‌زدند، قیام کردند. با این حال ده‌ها هزار انسان بی‌گناه به گیوتین سپرده شدند و کشور غرق در خون شد. حتی رهبران انقلاب خود نتوانستند از چنین وحشی‌گری بگریزند و یکی پس از دیگری قربانی گیوتین شدند. در قرن نوزدهم «سوسیالیسم» از تصورات امکان‌آید اخلاق بدون وجود مذهب متولد شد و نتایج فجیع‌تری به بار آورد. سوسیالیسم به طور فرضی طالب جامعه‌ای عادل و برابر بود که در آن استثمار وجود نداشته باشد و بدین منظور پیشنهاد داد مذهب را از بین ببرند. با این حال در قرن بیستم در کشورهایی چون شوروی، بلوک شرق، چین، هندوچین، کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای مرکزی مردم را در معرض بیچارگی و مصیبت وحشتناکی قرار داد. نظام‌های کمونیستی شمار باورنکردنی را به قتل رساندند. رقم کلی به حدود ۱۲۰ میلیون نفر می‌رسد. علاوه بر این برخلاف آنچه ادعا می‌شد عدالت و برابری هیچ‌گاه در هیچ کشور کمونیستی برقرار نشد. رهبران کمونیست حاکم شامل طبقه‌ای از برگزیدگان بودند. (میلووان دجیلاس، متفکر اهل یوگوسلاوی در کتاب خود با عنوان طبقه جدید ۲۵ تشریح می‌کند که رهبران کمونیسم برخلاف ادعاهای سوسیالیسم دست به ایجاد «طبقه ممتاز» زدند.) امروز نیز با نگاه به فراماسونری که دائماً به بیان رسمی نظریات خود مبنی بر «خدمت به جامعه» و «فداکاری در راه بشریت» می‌پردازد، به پیشینه درستی دست نمی‌یابیم. ماسونری در بسیاری کشورها کانون ارتباطات جهت رسیدن به منابع مادی نامشروع بوده است. در رسوایی لژ ماسونی ایتالیا در دهه ۱۹۸۰، ارتباط نزدیک میان ماسون‌ها و مافیا افشا شد و آشکار گردید که مدیران لژ به فعالیت‌هایی چون قاچاق اسلحه، تجارت مواد مخدر و پولشویی مشغول بودند. در رسوایی بزرگ لژ شرقی فرانسه در سال ۱۹۹۲ و در «عملیات پاک» در انگلستان، فعالیت‌های لژهای ماسونی در کسب منافع نامشروع افشا شد. این حوادث اجتناب‌ناپذیرند چون همان‌گونه که ذکر کردیم، اخلاق تنها در جامعه‌ای محقق می‌شود که تأدیبات اخلاقی مذهبی وجود داشته باشد. بنیاد اخلاق از غرور و خودپسندی عاری است و کسانی به آن دست می‌یابند که به مسئولیت خود در برابر خداوند پی برده‌اند. خداوند در سوره حشر، پس از صحبت از فداکاری مؤمنان می‌فرماید: مسلماً کسانی که از بخل و طمع نفس خود در امان بمانند به رستگاری واصل می‌شوند. این است اساس حقیقی اخلاق. در سوره فرقان ذات واقعی مؤمنان حقیقی چنین تشریح شده است: بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که بدون تکبر و خودنمایی در زمین راه می‌روند و در برخورد با جاهلان به گفتن سلام و خداحافظی قناعت می‌کنند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که شب را در محضر آفریدگارشان در حال سجده و نماز می‌گذارند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که به استغاثه عرض می‌کنند: «خدایا به لطف و کرمت ما را از عذاب جهنم مصون بفرما که شکنجه‌ای سخت و طولانی و دائمی است. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که انفاق و بخشش نه اسراف می‌کند و نه خست می‌ورزند بلکه میانه‌رو هستند... و برای آفریدگار خود شریکی قائل نمی‌شوند... و چون ذکر آیات و معجزات الهی به میان آید بی‌تفاوت و بی‌اعتنا و کور و کر نسبت به آن حقایق الهی نمی‌مانند. ۲۶. وظیفه اصلی مؤمنان این است که با خضوع در برابر خداوند سر تسلیم فرود آورند؛ نه اینکه با مشاهده آیات او روی برگردانند، گویی نه می‌شنوند و نه می‌بینند. چنین وظیفه‌ای فرد را از خودخواهی نفس، هوس‌های

دنیاپی و جاه‌طلبی‌ها در امان می‌دارد. این نوع اخلاق تنها به این وسیله حاصل می‌شود. به همین سبب در جامعه‌ای که عشق و خشوع الهی و ایمان به خداوند وجود ندارد، اصول اخلاقی برپا نمی‌شوند و چون هیچ چیز به طور کامل تعیین نمی‌شوند هر کس بر مبنای خواسته خود خوب و بد را تعیین می‌کند. تأسیس دنیای اومانیستی فلسفه اومانیستی که ماسون‌ها به آن مباهات می‌کنند، بر انکار ایمان به خداوند و پرستش انسان و ستایش او به جای خداوند بنا نهاده شده است. در اینجا سؤال مهمی مطرح است: آیا این عقیده مختص ماسون‌هاست یا اینکه آنها می‌خواهند دیگران نیز آن را بپذیرند؟ با نگاه به نوشته‌های ماسونی به آسانی به جواب سؤال می‌رسیم. هدف این سازمان گسترش فلسفه اومانیستی در سراسر جهان و ریشه‌کنی مذاهب توحیدی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) است. به عنوان نمونه در مقاله‌ای که در نشریه معمار سینان به چاپ رسیده آمده است: ماسون‌ها در پی مبدأ مفاهیم شرارت، عدالت و درست‌کاری، در آن سوی دنیای مادی نیستند. ایشان معتقدند اینها برآیند موقعیت اجتماعی فرد، ارتباطات اجتماعی او و آنچه در حیات خود در کوشش رسیدن به آن است می‌باشد و می‌افزاید: ماسونری تلاش می‌کند این اندیشه را در سراسر جهان منتشر کند. ۲۷. سلامی ایشینداغ که یک ماسون ارشد ترک می‌باشد می‌نویسد: بر مبنای ماسونری، برای رهایی بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی لازم است اصول اخلاقی را برپا کرد که مبتنی بر دوست داشتن غیرنسبی انسان باشد. ماسونری با توجه به اصول اخلاقی کهن خود تمایلات اندام انسان، نیازها و ارضاهای آن، قوانین زندگی اجتماعی و سازماندهی آنها، وجدان، آزادی اندیشه و بیان و بالاخره همه آنچه به ایجاد یک زندگی طبیعی و سرشتی کمک می‌کند را مورد توجه قرار داده است. به این سبب هدف آن برپایی و تقویت اخلاقیات انسانی در همه جوامع می‌باشد. ۲۸. مقصود این ماسون ارشد از «نجات بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی» بیگانه‌سازی همه انسان‌ها از مذهب است. ایشینداغ در تشریح این هدف و اصول آن جهت محقق ساختن تمدن پیشرفته چنین می‌نویسد: اصول مثبت ماسونری برای تحقق یک تمدن پیشرفته لازم و ضروری‌اند و چنین می‌باشند: - پذیرش اینکه خدای غیرمجسم (معمار بزرگ کائنات) خود سیر تکاملی دارد. - انکار ایمان به وحی، عرفان و عقاید توخالی - برتری اومانیسم عقلانی و کار و تلاش اولین مورد از موارد بالا- مستلزم انکار وجود خداوند است. ماده دوم منکر وحی الهی و تعالیم مذهبی می‌باشد. (ایشینداغ این عقاید را توخالی می‌داند) و ماده سوم به تمجید از اومانیسم و تصور کلی آن از کار می‌پردازد (همان‌طور که در کمونیسیم وجود دارد). اگر به میزان تحقق این مفاهیم در جهان امروز توجه کنیم، می‌توانیم به نفوذ فراماسونری پی ببریم. نکته مهم دیگری نیز وجود دارد که باید به آن توجه کرد. فراماسونری چگونه به مأموریت خود علیه مذهب عمل کرده است؟ با نظر به نوشته‌های ماسونی در می‌یابیم که هدف آنان نابودی مذهب است؛ به خصوص در سطح عامه مردم و به کمک تبلیغات انبوه. ایشینداغ در بخشی از کتاب خود این موضوع را کاملاً روشن می‌کند: ... حتی رژیم‌های سرکوب‌گر افراطی نیز در تلاش خود برای نابودسازی نهاد مذهب ناموفق بوده‌اند. در واقع افراط در روش‌های تند سیاسی، در تلاش خود برای روشن کردن جامعه و نجات آن از عقاید توخالی و تعصب‌آمیز مذهبی، عکس‌العمل معکوس ایجاد نمود. مکان‌های مذهبی امروزه شلوغ‌تر از گذشته است و عقاید و تعصباتی که سعی می‌شد ممنوع شود طرفداران بیشتری یافته است. در سخنرانی دیگری اشاره کردیم که در چنین مواردی که با قلب و احساسات مردم ارتباط دارد، تحریم و زور اثری ندارد. تنها راه انتقال مردم از تاریکی به روشنایی، دانش مثبت و اصول عقلی و منطقی است. اگر مردم از این راه تحصیل علم کنند به جوانب اومانیستی و مثبت مذهب احترام می‌گذارند و در آن حال خود را در برابر عقاید عبث و تعصب‌آمیزش حفظ کنند. ۲۹. تحلیل دقیق این بخش بسیار اهمیت دارد. ایشینداغ می‌گوید سرکوبی مذهب باعث تحریک بیشتر مردم و تقویت مذهب می‌شود. بنابراین فکر می‌کند برای جلوگیری از تقویت مذهب باید آن را در سطح روشنفکران نابود ساخت. مقصود از «دانش مثبت و اصول عقلی و منطقی واقعاً دانش و عقل و منطق نیست. منظور او چیزی نیست جز فلسفه اومانیستی و ماتریالیستی که در پس این عبارات و واژه‌ها پنهان است؛ درست مانند داروینیسیم. ایشینداغ ادعا می‌کند با انتشار این عقاید در جامعه، تنها جوانب اومانیستی در خور احترام می‌شوند یعنی تنها بخشی از مذهب باقی می‌ماند که به



تأیید فلسفه اومانیستی رسیده باشد. به عبارت دیگر آنها در پی انکار حقایق پایه‌ای هستند که شالوده مذهب توحیدی را به وجود آورده‌اند (وی آنها را عقاید پوچ می‌نامد). این حقایق اصولی چون آفرینش انسان توسط خداوند و مسئولیت بشر در مقابل او را در بر می‌گیرد. به طور خلاصه باید گفت ماسون‌ها نابودی عناصری از ایمان را هدف گرفته‌اند که ماهیت مذهب را تشکیل می‌دهند و با این روش در پی تنزل نقش مذهب به عنصری فرهنگی هستند که تنها به بیان عقیده درباره سؤالات عمومی اخلاق می‌پردازد. راه تحقق این امر نیز، به عقیده ماسون‌ها، تحمیل الحاد در ظاهر مبدل علم و عقل به جامعه است. سرانجام هدفشان بیرون راندن مذهب از جایگاه آن حتی به صورت عنصری فرهنگی و ایجاد دنیایی کاملاً سکولار می‌باشد. ایشینداغ در مجله‌ای به نام ماسون، در مقاله‌ای با عنوان «دانش مثبت، موانع ذهن و ماسونری» می‌گوید: به همین دلایل می‌خواهم بگویم که مهم‌ترین وظیفه اومانیستی و ماسونی همه ما این است که از علم و عقل فاصله نگیریم، که تأیید کنم براساس تکامل، این بهترین و تنها راه راج عقاید ما در میان مردم و تعلیم دانش مثبت به آنهاست. سخنان ارنست رنن ۳۰ بسیار مهم است: «اگر مردم به کمک علم مثبت و عقل تعلیم داده شوند و روشنفکر شوند، عقاید پوچ مذهب خود به خود از بین می‌روند.» سخنان لیسنگ ۳۱ نیز این عقیده را تأیید می‌کند: «اگر انسان‌ها به وسیله دانش مثبت و عقل تعلیم داده شوند و روشنفکر شوند، روزی می‌رسد که دیگر نیازی به مذهب وجود نخواهد داشت.» ۳۲ در یک مجله ماسونی به نام آینه این هدف «معبد اندیشه‌ها» نامیده شده است: ماسون‌های جدید هدف ماسون‌های قدیم را از ساخت یک معبد فیزیکی به ساخت «معبد اندیشه‌ها» تغییر داده‌اند. ساخت این معبد زمانی امکان‌پذیر است که اصول و موازین ماسونی برقرار شوند و مردمی که به این روش عاقل شده‌اند روی زمین افزایش یابند. ۳۳ ماسون‌ها جهت پیشبرد این هدف در بسیاری از کشورهای جهان سخت فعالیت کرده‌اند. سازمان ماسونی در دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزشی، رسانه‌ها و دنیای هنر و اندیشه دارای نفوذ و قدرت می‌باشد و هیچ‌گاه در جهت انتشار فلسفه اومانیستی خود در جامعه و بی‌اعتبار ساختن حقایق ایمان مذهبی دست از تلاش نمی‌کشد. خواهیم دید که نظریه تکامل از وسایل عمده تبلیغات است. به علاوه مقصود آنها ساختن جامعه‌ای است که حتی نام خداوند نیز در آن برده نشود و تنها لذایذ انسان، امیال و جاه‌طلبی دنیایی فراهم شود. در چنین جوی دیگر جایی برای ترس از خداوند و عشق به او، عمل به رضای او، عبادت و فکر به جهان آینده باقی نمی‌ماند. امروزه این پیام بارها و بارها در فیلم‌ها، کارتون‌ها و رمان‌ها تکرار می‌شود. در این تشکیلات فریب‌آمیز ماسون‌ها همیشه نقش رهبر را بازی می‌کنند. اما گروه‌ها و افراد بسیار دیگری نیز وجود دارند که به همین کار مشغولند. ماسون‌ها آنان را به عنوان «ماسون‌های افتخاری» می‌پذیرند و از متحدان خود به شمار می‌آورند، زیرا همگی فلسفه مشترکی دارند. سلامی ایشینداغ می‌نویسد: در دنیای خارج انسان‌های خردمندی وجود دارند که با آنکه ماسون نیستند از ایدئولوژی ماسونی حمایت می‌کنند. چون این طرز تفکر کلاً ایدئولوژی انسان‌ها و بشریت است. ۳۴ این جنگ پایدار علیه مذهب بر دو استدلال یا توجیه اصلی استوار است: فلسفه ماده‌گرا (ماتریالیستی) و نظریه تکامل داروین. در دو فصل آینده به بررسی این دو توجیه، مبدأ آنها و ارتباطشان با فراماسونری خواهیم پرداخت. سپس قادر خواهیم بود پشت پرده این اندیشه‌ها را که از قرن نوزدهم تا کنون دنیا را تحت تأثیر قرار داده‌اند به صورت روشن‌تر درک کنیم. پی نوشت‌ها:

۱. Lamont, The Philosophy. ۲. Encarta World English Dictionary, ۱۹۹۹ Microsoft Corporation.
۳. http://www.jjnet.com/archives/documents/humanist.htm. ۴. of Humanism, ۱۹۷۷, p. ۱۱۶.
۵. Henry Margenau, Roy Abraham Vargesse, ۳۶-۴۰. ۶. Anthony Flew
۷. A. I. Oparin ۸. J. B. S. Haldane ۹. Patrick Glynn, Cosmos, Open Court Publishing, ۱۹۹۲, p. ۲۴۱
۱۰. The Beatles Publishing, California, ۱۹۹۷, p. ۶۱
۱۱. http://www.garymcleod.org/۲/johnd/humanist.htm ۱۲. Malachi. ۱۳. ۲۲-۲۴ آیات (۱۶)، سوره نحل (۱۶)، آیات ۲۲-۲۴. ۱۳.



Martin, The Keys of This Blood: The Struggle for World Dominion Between Pope John Paul II, Mikhail Gorbachev, and the Capitalist West, New York, Simon & Schuster, ۱۹۹۰, pp. ۵۱۹-۵۲۰. ۱۴. Malachi Martin, The Keys of This Blood, p. ۵۲۰. ۱۵. Malachi Martin, The Keys of This Blood, pp. ۵۲۱-۵۲۲. ۱۶. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes V, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, p. ۷۳. ۱۷. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VI, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, p. ۷۹. ۱۸. Mimar Sinan, ۱۹۸۹, No. ۷۲, p. ۴۵. ۱۹. Pico della Mirandola. ۲۰. Selamet Mahfilinde Uc Konferans (Three Conferences in Safety Society), p. ۵۱. ۲۱. J. D. Buck, Mystic Masonry, Kessinger Publishing Company, September ۱۹۹۰, p. ۲۱۶. ۲۲. Franz Simecek, Turkiye Fikir ve Kultur Dernegi E. ve K. S. R. Sonuncu ve ۳۳. Derecesi Turkiye Yuksek Surasi, ۲۴. Konferans, (Turkish Society of Idea and Culture, ۳۳rd degree, Turkey Supreme Meeting, ۲۴th conference), Istanbul, ۱۹۷۳, p. ۴۶. ۲۳. <http://www.mason.org.tr/uzerine.html>. ۲۴. Dr. Selami Isindag, Ucuncu Derece Rituelinin Incelenmesi (The Examination of the Third Degree Ritual), Mason Dernegi (Masonic Society) Publications: ۴, Istanbul, ۱۹۷۸, p. ۱۵. ۲۵. Milovan Moiz Berker, "Gercek Masonluk" (Real Masonry), Mimar Sinan, ۱۹۹۰, No. ۷۷, p. ۲۳. ۲۸. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes IV, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, p. ۶۲. ۲۹. Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, pp. ۱۴۵-۱۴۶. ۳۰. Ernest Renan. ۳۱. Lessing. ۳۲. Dr. Selami Isindag, "Olumlu Bilim-Aklim Engelleri ve Masonluk" (Positive Science-The Obstacles of Mind and Freemasonry), Mason Dergisi, year ۲۴, No. ۲۵-۲۶ (December ۷۶-March ۷۷). ۳۳. Ibrahim Baytekin, Ayna (Mirror), Ocak ۱۹۹۹, No: ۱۹, p. ۴. ۳۴. Dr. Selami Isindag, Masonluk Ustune (On Freemasonry), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, p. ۳۲.

### سقوط غرب

مجید مرادی تحلیل استاد دانشگاه آکسفورد از نقش غرب در روابط بین‌الملل پروفیسور «تیموتی گارتن‌اش»، استاد دانشگاه آکسفورد که اخیراً میهمان مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها و سازمان فرهنگ و ارتباطات بود، در مرکز مطالعات فرهنگی، بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات، سخنانی با عنوان «آیا غرب هنوز زنده است؟ ایراد کرد. وی در این سخنرانی، نخست به ضرورت بازشناسی غرب اشاره کرد و گفت: در همه جهان تصویری غیرواقعی از قدرت غرب وجود دارد. اساساً غرب به اسطوره‌ای غیرواقعی برای جهان شرق تبدیل شده است. گارتن‌اش سه سطح متفاوت از غرب را از هم تفکیک کرد: ۱. جهان غرب به عنوان یک بازیگر ژئوپولیتیک در دنیا؛ ۲. تمدن غرب؛ ۳. ارزش‌های غربی. وی جهان غرب را تنها بازیگر ژئوپولیتیک دنیا در قرن بیستم و آن هم در سه دوره مشخص؛ یک. از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۱۸؛ دو. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵؛ سه. در زمان جنگ سرد، معرفی کرد و گفت: در جنگ جهانی اول اتحادی میان آمریکا، انگلستان فرانسه در مقابل آلمان، اتریش و مجارستان شکل گرفت که در حقیقت جنگی

داخلی میان تمدن غرب بود. در جنگ دوم جهانی نیز داستان همین بود؛ یعنی آمریکا، فرانسه و انگلستان، در مقابل آلمان و ایتالیا قرار داشتند که آن هم جنگی در دوران تمدن غرب به شمار می‌آید. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۷۸ یعنی زمان جنگ سرد، تنها زمانی است که می‌توان از غرب به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیک در جهان نام برد. اتحاد عجیبی بود، زیرا در مقابل شوروی، به عنوان شرق شکل گرفته بود. در سال ۱۹۹۳ مقاله‌ای به قلم «اون هریس» با نام «سقوط غرب» منتشر شد که در آن نویسنده بقای موقعیت ژئوپلیتیک غرب را مدیون مقابله با کمونیسم دانسته و مدعی شده بود، با از بین رفتن کمونیسم، غرب هم قطعاً [به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیک] سقوط خواهد کرد. اگر به تضادهایی که میان کشورهای غربی در زمان جنگ عراق وجود داشت و هنوز هم وجود دارد، توجه کنید، به سختی می‌توان نتیجه گرفت که اتحادی عملی میان این کشورها وجود دارد. یکی از وزرای خارجه انگلستان آرزو کرده که ای کاش در زمان کنونی، «برژنف»ی وجود داشت؛ در آن صورت کارها خیلی راحت‌تر به پیش می‌رفت. برخی تصور می‌کنند که اسلام اکنون به جای اتحاد جماهیر شوروی، در جایگاه دشمن و بیگانه، و عامل اتحاد جهان غرب نشسته است، اما من این تصور را غلط می‌دانم، زیرا اولاً تعداد کسانی که این صدا را در جهان غرب بلند کرده‌اند تا جهان غرب یا تمدن مسیحی را در مقابل جهان اسلام قرار دهند، بسیار اندک است، کسانی چون برلوسکونی فالاچی و برامانوس در ایتالیا این مسئله را مطرح کرده‌اند و بی‌دلیل نیست که این صداها از ایتالیا بلند می‌شود، زیرا مرکز آن شهر رم است و کسی مانند جرج بوش هم که یک بار از اصطلاح «جنگ صلیبی» استفاده کرد، آن قدر مورد انتقاد واقع شد که دیگر تکرارش نکرد. دلایل بسیار زیادی وجود دارد که چرا جهان غرب تعریفی از خود ارائه نمی‌کند تا خود را در مقابل جهان اسلام قرار دهد. دلیل نخست این است که اکنون بخش اعظم غرب، دیگر جهان مسیحی تلقی نمی‌شود، بلکه باید آن را جهان سکولار یا تمدن سکولار نام نهاد. دوم اینکه در میان قومیت‌هایی که در غرب وجود دارد، یک جامعه بیست میلیونی فعال قرار دارد؛ برای مثال در برلن، شمار فعالان اسلامی؛ بیشتر از فعالان کاتولیک است. بنابراین احمقانه خواهد بود که در چنین شرایطی، غرب بخواهد خود را نقطه مقابل اسلام معرفی کند. اروپایی‌ها تعریفی از خود ارائه می‌دهند که آنان را در مقابل آمریکا قرار می‌دهد؛ نه در مقابل اسلام. بنابراین غرب در سطح نخست، یعنی به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیک، دیگر وجود ندارد. در سطح دوم، یعنی غرب به عنوان تمدن، باید گفت این تمدن یک واقعیت انکارناپذیر است که با میراث اورشلیم، آتن و رم آغاز می‌شود. امروزه مجموعه‌ای از جوامع وجود دارند که بنیان خانوادگی مشابه و نظام حقوقی و نظام سیاسی مشابه مانند نظام تفکیک قوا دارند و بحث برابری شهروندان در برابر قانون و فی‌الجمله عناصر جامعه مدنی بر آن حاکم است. این امر قابل انکار نیست. در سطح سوم، یعنی مسئله ارزش‌های غربی که از آن در مقابل ارزش‌های سیاسی و اسلامی و کنفوسیوسی استفاده می‌شود، باید گفت این ادعا که تمدن غرب بر پاره‌ای ارزش‌های غربی مبتنی است که فقط در غرب یافت می‌شود، ادعایی نادرست است، زیرا ارزش‌های بنیادین، مانند احترام به کرامت انسانی یا حقوق و وظایف متقابل حکومتگران و شهروندان، در تمام تمدن‌های بزرگ و در تمام کتب مقدس یافت می‌شود؛ برای مثال اصل طلایی «آن چیزی را که برای خود می‌خواهی، برای دیگران هم بخواه»، اصلی جهانی است که در همه ادیان وجود دارد. پروفیسور تیموتی گارتن‌اش در پایان نتیجه گرفت که غرب به عنوان یک بازیگر فعال در عرصه روابط بین‌الملل، دیگر وجود ندارد، ولی به عنوان یک واقعیت تاریخی و یک تمدن تاریخی، همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، ولی به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اساساً حقیقت ندارد؛ یعنی مجموعه‌ای از ارزش‌ها که مختص غرب باشد، وجود خارجی ندارد. پی نوشت: بر گرفته از هفته‌نامه پگاه، ش ۱۷۳.

### آقا شیخ مرتضای زاهد

محمد حسن سیف الهی بخش پایانی در سال ۱۳۷۳ هجری شمسی قضیه و داستانی از مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد را از زبان

حضرت آیت‌الله العظمی بهجت در دفترچه‌ای یادداشت کرده بودم. این قضیه را در اولین جمعه بعد از ماه مبارک رمضان، بعد از جلسه روضه‌خانه ایشان از معظم له شنیده و یادداشت کرده بودم و حالا هم برای ثبت نهایی دوباره به حضورشان رسیدم و نکاتی را جوینا شدم. آن روز حضرت آیت‌الله بهجت در ابتدا ماجرای آقا سید حسن را تعریف کردند؛ ماجرای بسیار زیبا، لطف و طرب انگیز که در نجف اشرف اتفاق افتاده است. مرحوم آقا سید حسن در شهر نجف اشرف زندگی می‌کرد او شیعه و مؤمنی با تقوا و اهل ولایت بود. آقا سید حسن در یکی از سال‌های حیاتش مشکلات و گرفتاری‌های بسیار سنگینی پیدا می‌کند. این نابسامانی‌ها و گرفتاری‌ها مدت‌ها ادامه می‌یابد و روز به روز بر قرض‌ها و مشکلات او افزوده می‌شود. عاقبت صبر و طاقتش را از کف می‌دهد و از آن همه قرض و فقر، خسته و دل‌شکسته می‌گردد. دیگر هیچ راه و چاره‌ای به جز توسل باقی نمانده بود. آقا سید حسن با ایمانی صادق و قلبی شکسته، به ساحت مقدس امام زمانش حضرت حجت‌ابن‌الحسن العسکری(ع) متوسل می‌شود و مشغول خواندن ذکر و دعایی خاص می‌گردد. این توسل و عرض حاجت به ساحت مقدس امام زمان(ع) را باید چهل روز پشت سر هم ادامه می‌داد. این توسل را آغاز می‌کند، روز اول، روز دوم، روز سوم... و همین‌طور روزها پشت سر هم می‌آید و می‌رود. عاقبت چهلین روز نیز فرا می‌رسد. آقا سید حسن آن روز متوجه نبود درست چهلین روزی است که آن دعا و توسل را خوانده است. آن روز به جز او هیچ کس در خانه حضور نداشت و درهای خانه نیز همه بسته بود. آقا سید حسن در آن خلوت و سکوت حاکم بر خانه، مشغول خواندن دعا و توسلش شد. ناگهان آن سکوت و خاموشی شکسته می‌شود و شخصی او را با اسم صدا می‌زند: - آقا سید حسن! آقا سید حسن! آقا سید حسن با شنیدن این صداها گمان کرد خیالاتی شده است. دوباره همه فکر و اندیشه‌اش را به دعا و توسلش جمع کرد. اندکی بعد دوباره همان صدا شنیده شد. این بار صاحب آن صدا آقا سید حسن را با نام و نام پدرش صدا کرد. آقا سید حسن همراه با ترس و اضطراب از جایش بلند شد؛ اطمینان پیدا کرده بود که این صدا واقعی و حقیقی است. سراسیمه و با شتاب شروع به جستجوی اتاق‌ها و همه گوشه و کنار خانه کرد، اما به جز او هیچ کس در خانه حضور نداشت. به شدت حیران و مضطرب شده بود؛ اما اضطرابش همراه با نوعی امید بود. در این هنگام صاحب آن صدا قریب به این مضامین می‌فرماید: آقا سید حسن! شما گمان می‌کنید ما به یاد شما نیستیم و مواظبتان نمی‌باشیم! به راستی عجب صدای دلنشینی داشت. عجب صدای جان‌بخش و مهربانی داشت. - «آقا سید حسن! شما گمان می‌کنید ما به یاد شما نیستیم و مواظبتان نمی‌باشیم!» و بعدها آقا سید حسن برای دیگران تعریف کرده بود: «در آن لحظه‌ای که آن صدای نهانی و جان‌بخش را شنیدم به یک‌باره احساس و نیروی خاصی در من پیدا شد. از آن لحظه به بعد بی‌اختیار اطمینان پیدا کرده بودم که دیگر هیچ گرفتاری و مشکلی ندارم! و عجیب‌تر اینکه بعد هم، بدون اینکه پول و کمک ظاهری و خاصی به من برسد، همه قرض‌ها و مشکلاتم خود به خود و به شکل‌های نامحسوسی برطرف شد و بعد از شنیدن آن آوای روح‌بخش و نهانی همه آن ناراحتی‌ها و گرفتاری‌ها به کلی از میان رفت!» حضرت آیت‌الله العظمی بهجت بعد از اینکه ماجرای آقا سید حسن را تعریف کردند بلافاصله و با شور و شعفی خاص به سراغ مطلب بعدی و به عبارتی صحیح‌تر به سراغ مطلب و ماجرای اصلی رفتند. در حدود سی سال پیش از سال ۱۳۷۳ یک آقای تهرانی، داستان و ماجرای جالبی را برای آیت‌الله بهجت تعریف کرده بود. آن آقای تهرانی شغل و پیشه‌اش نجاری بود، نجاری متدین و با تقوا. او نیز در یکی از سال‌های زندگی در کسب و کارش مشکل پیدا می‌کند و چرخش روزگار، سفارشات و درخواست‌های ساخت وسیله‌های چوبی را بسیار کم و ناچیز می‌کند و درآمدهای او روز به روز کاهش می‌یابد. آن آقای نجار خودش به آیت‌الله بهجت گفته بود: «با آنکه تا آنجا که ممکن بود صرفه‌جویی می‌کردم، ولی باز هم مجبور شده بودم اندک اندک از سرمایه و وسایل کارم بفروشم و خرج کنم. این وضعیت مدت‌ها ادامه یافت و هیچ گشایشی برای من حاصل نمی‌شد و روز به روز بر مشکلاتم افزوده می‌شد...» اما او همچنان امیدوار و صبور بود. مشکلاتش را، حتی برای خانواده‌اش هم بازگو نمی‌کرد. هر روز در محل کارش حاضر می‌شد و همچنان امیدوار به رونق و گشایشی دوباره در کسب و کارش بود. عاقبت در یکی از شب‌های زمستانی، صبر و طاقتش را از دست داد و با

دلی شکسته و همراه با نوعی گله‌مندی، شروع به عرض حاجت به ساحت مقدّس امام زمانش، حضرت بقیه الله اعظم حجت‌ابن الحسن العسکری(ع) کرد. آن شب با توسل و عرض حاجتی پاک و صادقانه سپری شد. فردای آن شب آن نجار به خانه یکی از نیکان دعوت شده بود. آقا شیخ مرتضی زاهد نیز در آن جلسه حضور داشت. صاحبخانه، آقا شیخ مرتضی و چند نفر از مؤمنین را برای صرف غذا دعوت کرده بود. سفره غذا چیده شد. حاضرین بعد از غذا بلند شدند و شروع به خداحافظی کردند، اما آقا شیخ مرتضی زاهد همچنان در مجلس نشسته بود. آن آقای نجار نیز همراه با صاحبخانه و دو سه نفر از میهمان‌ها به دور آقا شیخ مرتضی زاهد حلقه زده بودند. آن آقای نجار برای آیت‌الله بهجت تعریف کرده بود: «بعد از اینکه جلسه تمام شد، من و صاحبخانه و دو سه نفر از دوستان در خدمت آقای زاهد در زیر کرسی نشسته بودیم. ایشان بلافاصله و بدون هیچ مقدمه و پیش زمینه‌ای شروع به تعریف کردن قصه و ماجرای آقا سید حسن کردند (یعنی همین داستانی که پیش از این گذشت) پرداختن به این قصه به اندازه‌ای بی‌مقدمه و بی‌مناسبت بود که به خوبی پیدا بود، علاوه بر من، دیگران نیز از این مطلب تعجب کرده‌اند. آقا شیخ مرتضی زاهد در حال بازگویی و تعریف کردن این قضیه بودند و من هم همانند دیگران در حال گوش دادن به ماجرای آقا سید حسن بودم تا اینکه آقای زاهد به آن قسمت از این قصه و ماجرا رسید که صاحب صدا به آقا سید حسن می‌فرماید: «شما گمان می‌کنید ما به یاد شما نیستیم و مواظبتان نمی‌باشیم!» در این لحظات آقا شیخ مرتضی زاهد این جملات را با نگاهی بسیار نافذ و خاص به من بازگو کرد. با شنیدن این جملات ناگهان یک حالت بسیار شگفت و خارق‌العاده‌ای در من پیدا شد. «شما گمان می‌کنید ما به یاد شما نیستیم و مواظبتان نمی‌باشیم!» به محض اینکه این جملات از لب‌های مرحوم زاهد بیرون آمد، بی‌اختیار احساس می‌کردم دیگر هیچ فقر و نیازی ندارم و هیچ گرفتاری و مشکلی برای من باقی نمانده است! و سپس زمانی هم که با تعجب و حیرت در این فکر مانده بودم خدایا این چه حالی است به یکباره در من پیدا شد؟! باز بی‌اختیار به یاد شب گذشته‌ام افتادم یعنی شبی که در آن به ساحت مقدّس حضرت بقیه‌الله الاعظم(ع) متوسل شده بودم. و عجیب‌تر اینکه من هم بدون اینکه کمک و پول خاصی به من برسد، به سرعت و خود به خود همه مشکلات و کمبودهایم برطرف شد و به شکل‌های غیرقابل‌تصور از همان اولین لحظه‌هایم بعد از آن ملاقات با آقا شیخ مرتضی زاهد، زندگی و کسب و کارم نیکو و خوش و با برکت شد!» بعدها در طول تحقیق معلوم شد آن آقا نجار نامش «آقا سید ابوالقاسم سید پور مقدم» معروف به «آقا سید ابوالقاسم نجار» بوده است و این داستان را بعضی دیگر نیز به نقل از او تعریف کرده‌اند. آقا سید ابوالقاسم نجار یکی از باسابقه‌ترین پامنبری‌های مرحوم زاهد بود و سال‌های سال در جلسات ایشان حاضر می‌شد. او سیدی بسیار خوش باطن و با تقوایی بود. پی‌نوشت: \* برگزیده از کتاب: آقا شیخ مرتضی زاهد، اثر محمد حسن سیف‌اللهی از انتشارات مسجد مقدّس جمکران.

### نگرانی‌های حضرت مهدی (ع)

اشاره: این صفحه اختصاص به ارائه مطالبی دارد که از سوی خوانندگان عزیز موعود ارسال شده است. هر چند حجم بالای این مطالب و مختصر بودن مجال ما، امکان درج کامل این آثار را از ما سلب نموده است، اما ضمن تقدیر از دوستان بزرگواری که مجله را مورد لطف قرار می‌دهند، بنا بر وعده‌ای که نمودیم، بخش‌هایی از مطالب این عزیزان را به جمله موعودیان، تقدیم می‌کنیم. از همین رو توجه شما را به مقاله ارسال شده توسط جناب آقای حمید احمدی جلفایی جلب می‌کنیم. فرض کنید شما به مسجد، امامزاده و یا هر مکان مقدّس دیگری مشرف شده‌اید و در آنجا شخصی را مشاهده می‌کنید که مدام یک مطلب خاصی را از درگاه خداوند مسئلت می‌کند. با تضرع و تواضع خواسته‌اش را تکرار می‌کند و احياناً اشک می‌ریزد. یا اینکه از یک مشکل خاصی به بارگاه پروردگارش اعلام پناهندگی می‌کند. مسلماً شما در خواهید یافت که آن خواسته و یا مسئله، از مهم‌ترین خواسته‌ها و یا نگرانی‌های آن شخص، در حال حاضر می‌باشد، به خصوص اگر شما ببینید که او بر روی آن مسئله بسیار پافشاری

می‌کند، هنگام ورود، حین نماز و پس از آن در غالب حالات خود، آن خواسته و یا مسئله را بر زبان دارد! این تمثیل را در ذهن داشته باشید. اکنون اگر به شما بگویند: وجود نازنین حضرت مهدی (ع) هم دعایی بر زبان دارند که در بسیاری از اوقات خود، آن دعا را از درگاه باری تعالی مسئلت می‌نمایند و با آه سینه و تضرع و ندبه، همیشه در مورد امت خودش این دعا را می‌کنند؛ آیا جز این است که پی خواهید برد، آن دعا، در نظر حضرت، از اهمیت بسیار فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و در حقیقت، از نگرانی‌های اصلی آن حضرت محسوب می‌گردد؟! آیا جز این است که مسائل مطرح شده در آن دعا، در واقع از جمله معضلاتی به حساب می‌آیند که دل آن حضرت را به غصه درآورده‌اند؟! و آیا جز این است که ما شیعیان، باید برای آسایش خاطر مبارک آن حضرت، قبل از هر عمل دیگری، در مسیر رفع این نگرانی‌ها گام برداشته و تلاش نماییم؟! آری، در میان ادعیه‌ای که در خصوص آن حضرت، در منابع روایی ما وارد شده‌اند یک دسته دعاهایی هستند که سفارش شده است ما شیعیان در عصر غیبت آنها را در مورد آن امام رحمت بخوانیم. ولی دسته‌ای دیگر از دعاها، که بسیار هم کم هستند، آن دسته از دعاهایی هستند که نقل شده است، وجود مبارک حضرت بقیه‌الله (ع) در مورد امت خود آنها را بر زبان دارند. به نظر می‌رسد خواسته‌هایی که در امثال این قسم از دعاها مطرح هستند، و در برخی از نقل‌ها وارد شده که حضرت در خواندن برخی از آنها، مداومت به خرج می‌دهند و یا با تضرع و غصه آنها را می‌خوانند، نشان دهنده مهم‌ترین معضلات و نگرانی‌های امتش در عصر غیبت محسوب می‌گردند و یک شیعه واقعی، قبل از هر چیز دیگر، باید در مسیر رفع این غصه‌ها و نگرانی‌ها، تا حد ممکن تلاش نماید. یکی از مهم‌ترین خصوصیات که خداوند متعال در قرآن کریم برای رسول خاتم خویش معرفی می‌کند و همچنین در تاریخ و سیره زندگی اوصیا و جانشینان بر حق آن حضرت، از وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) گرفته تا آخرین یادگار غایبش مهدی موعود (ع) به وضوح دیده می‌شود، وجود نهایت درجه رحمت و شفقت و خیرخواهی نسبت به امت خود و نسبت به دین الهی می‌باشد و به همین خاطر هم، نشان افتخار «رحمة للعالمین» - پس از پیامبر گرامی (ص) - تنها بر گردن آن حضرات آویخته شده است. آری، چه زحمات و غم‌ها و غصه‌ها و گریه‌ها که شما در تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم (ص)، در راه هدایت امت خود و نجاتشان از طریق ضلالت به هدایت شنیده‌اید، به گونه‌ای که خداوند متعال، خود به او دل‌داری داده و این آیه شریفه را نازل نموده که: ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى؟ إلا تذكرة لمن يخشى. ۱ ما قرآن را برای تو نازل نکردیم و تو را با نبوت برگزیدیم تا خود را به مشقت بیندازی و این همه برای مردم، غصه و حسرت بخوری، بلکه ما قرآن را تذکره‌ای قرار دادیم برای آنها که از خدا بترسند و در دل آنان امید هدایت باشد. و یا حکایت سینه غصه‌دار مولای موحدان علی (ع) را با چاه‌های مدینه شنیده‌اید. و یا در تواریخ و مقاتل نوشته شده است که وجود نازنین حضرت سید الشهداء (ع) در کربلا، چگونه همه مصیبت‌های خود و اهل بیتش را کنار نهاده و به خاطر هدایت امت خود، چندین بار آنها را، با اشک و غصه، به راه هدایت دعوت فرمودند، به گونه‌ای که نقل می‌کنند در واپسین لحظات عمر خود هم، که آن ملعون، روی سینه امام بود، امام باز برای بدترین کافران، دل سوزاند و به او گفت: تنها از بردن سر من پرهیز کن تا شفاعت جدم را برای تو تضمین کنم، ولی هزار رحمت به سنگ خارا، در مقایسه با آن دل سیاه و پلید! ۲ و همچنین هستند سایر امامان معصوم (ع) که چقدر در راه هدایت امت اسلام غصه‌ها و اذیت‌ها متحمل شده‌اند. و وجود نازنین حضرت بقیه‌الله (ع) هم، از این قاعده مستثنا نیست و همچون پدران بزرگوار خویش (ع) از نهایت درجه شفقت و خیرخواهی برخوردار هستند. آری، او هم، در عصر غیبت، از مشاهده انحراف‌ها و بدعت‌ها و ضلالت‌ها در میان امت خویش رنج می‌برد و غصه می‌خورد و او هم بسیاری از حرف‌های دلش را امروز، به چاه‌های عزلت و غریبی خودش می‌زند! در برخی از روایات و نقل‌های اسلامی وارد شده است که اعمال فرد فرد ما شیعیان، در هر عصری بر امام زمان خودمان عرضه می‌گردد و هیچ یک از اعمال نیک و بد ما از چشمان غیبی و شهودی ایشان پنهان نمی‌ماند. فلذا هر گاه که امام (ع) شاهد اعمال نامناسب امت خود می‌گردند تأسف و غصه خورده و دلشان به درد می‌آید و برعکس در مقابل کارهای نیک امت خود خشنود شده و به وجد می‌آیند. وجود نازنین حضرت



امام صادق (ع) در ذیل آیه شریفه: قل إعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون. ۳ یعنی: هر چه می‌خواهید انجام دهید، خدا و رسول خدا و مؤمنان شاهد اعمال شما هستند. تصریح می‌فرماید که مراد از مؤمنان در این آیه، امامان معصوم (ع) هستند. و مشابه این حدیث، در منابع حدیثی ما شیعیان فراوان وارد شده است. در توضیح همین حقیقت، امام صادق (ع) در خبری دیگر می‌فرماید که اعمال بندگان امت، هر صبح به رسول خدا (ص) (و پس از وی به محضر جانشینان او) عرضه می‌گردد. ۴ و یا در خبری دیگر، سماعه - یکی از اصحاب آن حضرت - می‌گوید: از حضرتش شنیدم که می‌گفت: چرا رسول خدا را ناراحت می‌کنیم؟ فرمود: آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر او عرضه می‌گردد و وقتی گناهان شما را می‌بیند ناراحت می‌شود، پس او را ناراحت نکنید، بلکه با اعمال نیک خود همیشه او را خشنود نماید. ۵ یا در خبری آمده است که شخصی به خاطر گرفتاری‌هایش، خدمت امام رضا (ع) آمد و عرض کرد: آقا جان، برای من و خانواده‌ام دعا بفرمایید! حضرت در جواب بدون آنکه آن شخص از گرفتاری‌هایش سخنی به میان آورد فرمود: شما فکر می‌کنید من مشکلات شما را نمی‌دانم و برایتان دعا نمی‌کنم؛ آیا نمی‌دانید که حتماً در هر روز و هر شب، اعمال شما بر من عرضه می‌گردد؟! ۶ و این مسئله در مورد وجود نازنین امام زمان ما هم، قطعاً به حکم شریفه «کلهم نورٌ واحد» صادق است. آری، او هم همیشه شاهد اعمال نیک و بد فرد ما شیعیان است. در برخی از اخبار مربوط به آن حضرت، وارد شده که اعمال ما شیعیان، مخصوصاً در روزهای دوشنبه و یا جمعه بر آن حضرت عرضه می‌گردند و آن حضرت با مشاهده برخی از اعمال ما غصه می‌خورد و یا اشک می‌ریزد و یا در مقابل برخی از اعمال امت خود، خشنود می‌گردد. اما آیا جز این است که همه ما دوست داریم بدانیم که واقعاً آن حضرت از چه چیزهایی ناراحت هستند و یا با مشاهده اعمال مختلف ما، چه به صورت فردی و چه به اجتماعی، چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهند؟ به عبارتی دیگر آیا آن حضرت از اعمال ما و رفتارهای مختلف ما و جامعه ما خشنود هستند؟! آیا راهی برای کشف این مسئله وجود دارد؟ آیا ما می‌توانیم بفهمیم که مهم‌ترین نگرانی‌های آن حضرت (ع)، در خصوص امت مسلمان و مخصوصاً ما شیعیان علوی و فاطمی (ع) چه چیزهایی می‌باشند؟! یکی از مهم‌ترین دعاهای همیشگی آن حضرت، که به دعای حضرت مهدی (ع) هم مشهور گشته، در منابع معتبر زیادی همچون: المصباح، البلد الأمين، جنه الأمان، مفاتیح الجنان و غیره آمده است و به خواندن آن، همیشه و مخصوصاً در روزهای جمعه سفارش اکید شده است. در این دعا، حضرت امام زمان (ع)، ابتدا به همه امت اسلامی، اعم از زن و مرد و پیر و جوان و عالم و غیرعالم، چند دعای عمومی نموده و سپس برای هر کدام از اقشار جامعه اسلامی، یک دعای مخصوصی می‌کنند. او در دعاهای مخصوصش، نخست، در مورد علما و روحانیون دینی دعا می‌کند و به انحراف احتمالی آنها در زمان غیبت، اشاره می‌کند تا مبادا مستمعین احکام دینی، فکر کنند که تنها آنها عیبی دارند و این دعا برای عوام صادر شده است. سپس به دانشجویان و طلاب علوم دینی و آنها که در مسیر کسب معارف الهی گام برمی‌دارند دعا می‌کند و سپس به مستمعین و عموم مردم و به اصطلاح ما پانمبری‌ها، سپس در خصوص همه پیران و سالمندان جامعه اسلامی، سپس جوانان، سپس زنان، سپس ثروتمندان، سپس فقیران، سپس رزمندگان، سپس اسیران سپس مسئولین و حکومت‌داران جوامع اسلامی، سپس رعیت، سپس حجاج خانه خدا؛ و در نهایت، زیارت خانه خداوند برای همه شیعیان از خداوند مسئلت می‌دارند. ۷ ما در این نوشته مختصر، سعی داریم تا فقرات این دعای شریف را با ترجمه و شرح بسیار مختصر به پایان ببریم و امیدواریم که با عمل به مضمون این دعا هر کدام از ما شیعیان، از یاران خاص و محبوب آن حضرت قرار گرفته و دل آن حضرت را با اعمال نیک خود، عاری از هر گونه نگرانی و غصه، به وجد بیاوریم. بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية. طاعت و عمل به دستورات الهی و احکام شرعی و عملی و همچنین دوری از گناهان و در یک کلام تقوای الهی، اولین خواسته آن حضرت برای همه امت اسلامی می‌باشد. باید عنصر تقوی و طاعت را در نفوس خود تقویت کنیم و بدانیم که برترین هنرها از نظر آن حضرت، تقوای الهی محسوب می‌گردد. کما اینکه خداوند متعال، در آیه کریمه می‌فرماید: «إِنَّ أكرمکم عند الله أتقاکم» ۸؛ یعنی: همانا گرامی‌ترین شما در نزد خداوند متعال، با تقواترین شما می‌باشد. آری، مال و ثروت و زور و



قدرت و پست و مقام و غیره، همه فانی می‌شوند و ممکن است در روز قیامت، وبال گردن انسان هم بشوند و تنها آنچه که برای انسان به عنوان توشه و آذوقه راه باقی خواهد ماند همین اطاعت از دستورات الهی و رعایت تقوا می‌باشد. گویا، امام نازنین ما، امروزه از این مسئله نگران است و شاهد است که چگونه روز به روز، اهمیت این امر، در نفوس بشریت تضعیف گشته و زنگار آمال و آرزوها و شهوات دنیوی، قلوب آنها را فرا گرفته‌اند. جز پول و پست و مقام و منافع شخصی، چیز دیگری برای آنها اهمیتی ندارد و صبح تا شب همچون کلاغان طماع، تنها به فکر قاپیدن و چاپیدن دیگران به نفع جیب خود می‌باشند و... و صدق الّتیّه. پروردگارا، به همه امت جدم و به همه مسلمانان جهان و شیعیان و منتظران ما، صدق نیت و خلوص و راست باوری عطا کن! امام نگران است از این که قلب‌های شیعیانش، روز به روز به سمت حقایق و نیکی‌ها پشت کنند! و زنگار غفلت و شهوات آنها را دربرگیرند. نگران است از اینکه حتی کارهای خوب هم در جامعه تنها به خاطر جلب توجه مردم و ریاکاری و یا کسب قدرت و مقام و اعتبار به جای آورده شوند. نگران است از اینکه باور و اعتماد مسلمانان، روز به روز نسبت به همدیگر ضعیف گشته و بر خلاف آنچه که در ظاهر به همدیگر می‌گویند در عمل به خون هم تشنه باشند؛ قلب‌ها از هم دورتر گشته و حس نوع دوستی و احترام به خلق الله از بطن جوامع اسلامی به کلی رخت برنندد. ... و عرفان الحرمة. گویا وجود نازنین امام زمان (ع) نگران است از این که به تدریج بحث حرام و حلال الهی در جوامع، به کلی تعطیل گردد. مردم از همه علوم و فنون و هنرهای مختلف دنیوی بیاموزند، ولی حرام و حلال دین را بلد نباشند؛ فرزندان آنها از بدو تولد برای فراگیری انواع فنون و هنرها همچون نقاشی، مجسمه‌سازی، بازیگری، ورزش، کامپیوتر و غیره پول خرج کنند ولی از آموزش‌های ابتدایی حرام و حلال الهی بی‌بهره بمانند. ... و اُکرنا بالهدی و الإستقامة. پروردگارا، تنها دانستن حقیقت و احکام الهی، دردی را دوا نمی‌کند، به امت مسلمان من توفیق و استقامت عطا کن تا به دانسته‌های خود عمل کنند و آنچه که خود دارند از بیگانه تمنا نکنند. به گونه‌ای نباشد که هر یک از افراد امت اسلامی، آنگاه که در تربیون گزارش و یا در میان مردم باشند علامه جلوه کنند، ولی در عمل چنانکه گویا بویی از اسلام نبرده‌اند و در رفتار و کردار و پوششان اثری از شریعت و حقیقت یافت نشود. ... و سدّد ألسنتنا بالصّواب و الحکمة. پروردگارا زبان‌های ما را به صواب و حکمت، مزین بفرما! ... و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفة. پروردگارا، علم و معرفت برترین جواهری هستند که بر بندگان خود ارزانی داشته‌ای، قلوب شیعیانم را به آنها مزین بفرما! ... و طهر بطوننا عن الحرام و الشّبهة. کسب روزی حلال از والاترین عبادت‌ها اعلام شده است و لقمه حلال در صفای قلب و سنای افکار و سرنوشت فرزندان انسان حرف اول را می‌زند که در بسیاری از اخبار آخرالزمان از این مسئله، اعلام نگرانی شده است. پروردگارا، بطون امت مرا، هر چه بیشتر از مال حرام و شبهه‌ناک پاک و مطهر بفرما! ... و اکف أیدینا عن الظلم و السیرقة. دو گناه بزرگ ظلم و دزدی، از بزرگ‌ترین گناهان کبیره در اسلام به حساب می‌آیند. معنای ظلم نسبت به سرقت، عام‌تر است و شامل آن هم می‌شود؛ چرا که دزدی هم، نوعی ظلم در حق دیگران است، ولی به دلیل خباثت بیشتر این نوع از ظلم، جداگانه تکرار شده است. ظلم در حق دیگران، با انواع روش‌ها امکان‌پذیر است؛ گاهی ظلم به زبان است، مثلاً اینکه انسان به دیگری تهمت بزند، آبرویش را ببرد، غیبت کند، زبان آزاری کند و غیره. گاهی به عمل است که مصادیق آن بسیار زیاد و پرواضح هستند. گاهی هم ممکن است با اشاره‌ای و یا با تمسخری و یا پوزخندی، انسان به ممنوع خود ظلم کند و بالاخره واژه ظلم، از ظلمت مشتق شده است، و ظلمت به معنای سیاهی آمده؛ یعنی هر کاری که انسان بکند و باعث شود که دل ممنوع خود را به سیاهی و یا غصه و اندوه در آورد، به او ظلم نموده است. پروردگارا، همه شیعیان مرا از بزرگ‌ترین گناهان، یعنی ظلم به دیگران و مخصوصاً از دزدی و تعرض به اموال دیگران، مصون بدار! .... و اغضض أبصارنا عن الفجور و الخیانة. چشم چرانی و تعرض به ناموس دیگران، از زشت‌ترین و بزرگ‌ترین گناهان محسوب می‌گردد، که در قرآن کریم هم، مردان و زنان مسلمان، از آن نهی شده‌اند. ۹ امام صادق (ع) در این باره فرمودند: «نگاه به نامحرم، تیری است از تیرهای شیطان» ۱۰ و این تیر، دل انسان را هدف گرفته و آن را به تدریج از کار می‌اندازد. پروردگارا، امت مسلمان مرا از این مرض مهلک و فراگیر، هر

چه بیشتر مصون بفرما! ... و اسدد أسمعنا عن اللغو والغيبة. منظور از لغو در این عبارت که با «أسمعنا» همراه شده، یعنی گوش دادن به لغویات و صوت‌های آلوده، مطالب رکیک و زشت و خلاف عفت، مناظر مستهجن، و غیره. و مسئله غیبت، علاوه بر مجازات‌های سخت دنیوی و اخروی که برایش ذکر شده، رایج شدن آن در میان امت اسلامی، روز به روز مهر و محبت آنها را نسبت به همدیگر کم نموده و بین آنها فاصله خواهد انداخت. پروردگارا، امت مرا از این دو خطر بزرگ، حفظ و مصون بدار! ... و تفضّل علی علمائنا بالزهد و النصیحة. از این فقره دعا به بعد، امام(ع) برای هر یک از اقشار مختلف جوامع اسلامی یک دعای خاصی می‌کند. اولین فقره دعا در مورد عالمان امت اسلامی است. بزرگ‌ترین انحرافات که این قشر از جامعه را تهدید می‌کند عبارت است از: ۱. دنیازدگی: اینکه آنها هم همچون عوام، فریب زیور و زینت دنیوی را خورده و فقط به فکر منافع دنیوی خود باشند؛ زندگی آنها با زندگی افراد غفلت زده هیچ تفاوتی نکند و زرق و برق دنیایی آنها را کور نماید. ۲. خودبینی و خودخواهی: این که یک عالم دینی، اصلاً به مصلحت دین الهی و هدایت امت نیندیشد و تنها دین و علم و منبر و تبلیغ را وسیله کسب و روزی و مال‌اندوزی خود قرار دهد. در بیان احکام دینی تنها آنچه که به محبوبیت او بیفزاید و یا مردم از آن مطالب خوشنود باشند بگوید و از مشاهده بدعت‌ها در میان مردم، اندکی غصه نخورده و این مسئله به تدریج موجب تحریف دین و گمراهی امتها گردد. پروردگارا، عالمان امت اسلامی را، هر چه بیشتر زهد و ساده‌زیستی و نصیحت و خیرخواهی عطا بفرما! ... و علی المتعلمین بالجهد و الرغبة. دانشجو و دانش‌پژوه، چه در حوزه باشد و چه در دانشگاه، دو عنصر مهمی که او را در هدف و الایش بسیار یاری خواهند کرد، عبارتند از: ۱. رغبت و شوق و علاقه، ۲. سعی و تلاش و کوشش. اگر این دو عنصر، مخصوصاً برای طلاب و متعلمین علوم دینی و احکام عملی نباشد غبار جهالت به تدریج چهره آن جامعه را بدتر از اعراب جاهلی خواهد کرد. و همچنین است اگر تلاش و کوشش و استقامتی در کار نباشد. پروردگارا، به دانشجویان و دانش‌پژوهان امت من، شوق و استقامت در تعلیم و توفیق تلاش و کوشش عطا بفرما! ... و علی المستمعین بالاتباع و المواعظة. گویا حضرت اشاره به این حقیقت می‌کنند که در عصر غیبت، به تدریج مردمانی هم که اهل مسجد و منبر بوده و به مواعظ دینی گوش می‌دهند، عمل به دین، در میان آنها کمتر مشاهده خواهد شد. تنها شنیدن و دانستن حقایق و به‌به و چه‌چه زدن دردی را دوا نمی‌کند، همان‌گونه که تنها با دیدن انواع غذاها و میوه‌ها و یا دانستن اسامی آنها شکم انسان هرگز سیر نمی‌شود. پس پروردگارا، به مستمعین امت من، پیروی از دانسته‌ها و مواعظ دینی و روحیه پندپذیری عطا بفرما! ... و علی مرضی المسلمین بالشفاء و الراحة، و علی موتاهم بالزأفة و الرحمة. پروردگارا، به همه بیماران امت من شفا و راحتی و بر اموات آنها رأفت و مهربانی هدیه بفرما! ... و علی مشایخنا بالوقار و السکینه. پیری در انسان، یکی از فرصت‌های طلایی برای ذخیره توشه قیامت و برزخ است. از نظر تعالیم اسلامی، انسان وقتی پیرتر می‌شود خود به خود، بخش زیادی از مشغله‌ها و تکلفات دنیوی او تعطیل می‌گردند و فرصت بهتری برای ذکر و یاد خدا و جبران مافات پیدا می‌کند. از لحاظ تجربی هم، ما می‌بینیم که معمولاً انسان‌های پیر، از دو عنصر بسیار مهم در رفتار خود برخوردارند که این دو عنصر در آنها نیست به جوانان و میانسالان بیشتر است: اول: وقار و متانت. و دوم: سکینه و آرامش. اما گویا، درگذشت زمان، همان‌گونه که ما هم اکنون برخی از نشانه‌های آن را مشاهده می‌کنیم، این دو خصلت در پیران هم کمتر پیدا خواهد شد. انسان می‌بیند که برخی پیران چگونه حرص و ولع آنها نسبت به مال و منال دنیوی و شهوات و لغویات بیشتر شده است و یا برخی از آنها از نظر اخلاق و رفتار و منش، از بسیاری از جوانان هم، سبک‌تر و هوایی‌ترند. نقل است که وجود نازنین حضرت صادق(ع) یک وقت از کنار آبی می‌گذشت که عکسش داخل آب افتاد و حضرت دیدند که تعدادی از موهای صورتشان سفید گشته است، زمین نشست و با وجدانش مدت‌ها با آه و حسرت هم صحبت شد؛ می‌گفت: سفیدی موهایت هویدا شد و دیگر وقت سفر نزدیک است، ولی چه با خود داری؟ و چه اندوخته‌ای؟! ... پروردگارا، به پیران امت من، متانت و آرامش کافی عطا کن! ... و علی الشباب بالإنباء و التوبة. و اما چه مسئله‌ای است که امام زمان(ع) را در مورد جوانان جوامع اسلامی نگران ساخته است؟ آنچه که وجود نازنین امام زمان(ع) از آن نگران

است گستردگی انحراف عقیدتی و اخلاقی در میان جوانان مسلمان است. مخصوصاً امروزه با پیدایش انواع مسیرهای انحراف عقیدتی و اخلاقی و تهاجمات فرهنگی، این خطر عظیم روز به روز جدی‌تر می‌شود. آری، در روایات زیادی از شیعه و سنی، این نگرانی عظیم یاد شده و به مردمان آخرالزمان در مورد آن هشدار داده‌اند. پس پروردگارا، به همه جوانان امت من توفیق توبه و بازگشت به سوی خوبی‌ها و اخلاقیات و عمل به دین عطا بفرما! ... و علی النساء بالحياء والعفة. حدود ۲۰ آیه در قرآن کریم درباره موازین حجاب و عفت یک زن مسلمان وجود دارد و تقریباً ۳۰۰ روایت هم از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در این زمینه به ما رسیده است، کتاب‌های فراوانی هم در این زمینه منتشر شده است ۱۱ که علاقمندان به مطالعه در این خصوص را به آن کتاب‌ها ارجاع می‌دهیم و در اینجا تنها به چارچوبی از مباحث مربوطه اشاره می‌کنیم. بخشی از این آیات و روایات به بیان احکام محرم و نامحرم و همچنین سن بلوغ و سن شرعی زن و مرد برای رعایت موازین حجاب و عفت اختصاص دارند؛ بخش دیگری از آنها به بیان اهمیت حجاب و عفت و همچنین فلسفه‌های آن از دیدگاه اسلامی می‌پردازند؛ و بقیه آنها را می‌توان در چند بخش زیر تقسیم‌بندی نمود: ۱. حدود حجاب و عفت اسلامی (اینکه چه محدوده‌ای از بدن و یا موهای زن واجب است که در مواجهه با نامحرم پوشانده شود). ۲. کیفیت حجاب و عفت اسلامی (اینکه لباس اجتماعی زن، علاوه بر محدوده پوشش خود، از لحاظ شکل و رنگ و کیفیت چه شرایطی باید داشته باشد). ۳. مقوله عفت، که خود در چند قسم مختلف بحث شده است: عفت چشم، عفت دهان و گفتار، عفت در زیور و زینت و آرایش، عفت در اختلاط با نامحرم و رعایت مسئله حریم، عفت در خلوت با نامحرم، عفت در لمس و تماس بدنی با نامحرم، و عفت در رفتار و کردار مختلف اجتماعی. و بخشی دیگر از این آیات و اخبار، به متفرقات دیگری در این زمینه همچون: بیان احوال و اوضاع حجاب و عفت در آخرالزمان، وظایف پدر و مادر در خصوص حجاب و عفت فرزندان خود، وظایف مسئولین حکومتی در این خصوص، و... پرداخته‌اند. فلذا امام زمان (ع) دعا می‌کنند: پروردگارا، به زنان امت من، حیا و عفت ارزانی دار! ... و علی الأغنیاء بالتواضع و السَّعَةِ، و علی الفقراء بالصَّبر و القناعة. از منظر تعالیم ارزشمند اسلامی، فقر و غنا هیچ کدام به تنهایی موجب عزت و یا ذلت انسان‌ها نمی‌باشند. به عبارتی دیگر، نه فقر به تنهایی ضد ارزش است و نه ثروت و غنا ارزش. نه فقیر به خاطر فقرش مستوجب ملامت است و نه ثروتمند به خاطر داراایش سزاوار تکریم. و به قول حافظ شیرین سخن: عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم از نظر اسلام، چه فقیر و چه ثروتمند اگر هر کدام به وظایف خود عمل کنند و آن‌گونه که خداوند می‌خواهد رفتار نمایند هر دو عزیزند و بلکه فقیر به خاطر فقرش پانصد سال قیامتی زودتر از ثروتمند وارد بهشت خواهد شد، ولی اگر خلاف آنچه باید، عمل کنند هر دو از امتحان الهی مردودند و بازخواست خواهند شد. از مهم‌ترین وظایف یک انسان ثروتمند مسلمان، که امام زمان (ع) به آنها اشاره می‌کند عبارتند از: ۱. تواضع و فروتنی و پرهیز تکبر و غرور و دل‌آزاری مردم. ۲. وسعت دادن به دیگران و مخصوصاً فقرا به وسیله داراایش. و مهم‌ترین خصلت‌های لازم برای فقیران هم دو چیز است: ۱. صبر و عفت نفس و پرهیز از ذلت نفس، ۲. قناعت. پس پروردگارا، به همه ثروتمندان امت من فروتنی و خیررسانی و به همه فقیران امت صبر و قناعت ارزانی دار! ... و علی الغزاة بالنصر و الغلبة، و علی الأسراء بالخلاص و الزَّاحَةِ. پروردگارا، به همه رزمندگان اسلام در هر جایی که باشند، نصرت و پیروزی و غلبه بر دشمنان دین، و به همه اسیران اسلامی، رهایی از اسارت و راحتی و امنیت ارزانی دار! ... و علی الأمراء بالعدل و الشَّفَقَةِ. عدالت از مهم‌ترین دغدغه‌های امام زمان و فلسفه‌های ظهور آن حضرت محسوب می‌گردد و در حقیقت، در این قسمت از دعا امام زمان (ع)، از بی‌عدالتی موجود در جوامع اسلامی و وجود تبعیض‌های مختلف در عرصه‌های متفاوت آن رنج می‌برند، فلذا دعا می‌کنند: پروردگارا، به همه مسئولین و حکومتداران در جوامع اسلامی، توفیق عدالت خواهی و عدالت گسترده و عمل به حدود عدالت اسلامی و همچنین شفقت و مهربانی با رعیت عطا کن! ... و علی الرِّعِيَةِ بِالْإِنصَافِ و حسن السَّيرَةِ. هیچ گاه یک جامعه، هر چند که از بهترین مسئولین حکومتی برخوردار باشد، ولی رعیت و مردم آن حقوق همدیگر را رعایت نکنند وضع مطلوبی نخواهد داشت.

ما در زمان‌های مربوط به زندگی خود اهل بیت عصمت و طهارت (ع) هم می‌بینیم که چگونه با وجود آنکه آن حضرات در خصوص گسترش عدالت در جوامع، نهایت کوشش را نمودند ولی به دلیل وجود مردمانی دو دل و طماع و بی‌انصاف، این حرکت همچنان ناتمام مانده است. پروردگارا به همهٔ مردمان جوامع اسلامی، انصاف در رعایت حقوق همدیگر و حسن سیره و اخلاق و رفتار، کرامت بفرما! ... و بارک علی الحجاج و الزوّار فی الزّاد و النّفقه، و اقض ما أوجبت علیهم من الحجّ و العمرة بفضلك و رحمتك یا أرحم الرّاحمین! پروردگارا، به زاد و توشهٔ حجاج خانهٔ خودت برکت بخشیده و آنچه که از حج و عمره برایشان فرض نموده‌ای به عنایت خودت قبول بفرما، تو را قسم می‌دهم به فضل و کرم و رحمت بی‌پایانت، ای مهربان‌ترین مهربانان! آمین یا ربّ العالمین! پی‌نوشت‌ها: ۱. سورهٔ طه (۲۰)، آیات ۲ و ۳. ۲. ر.ک: المنتخب، ص ۴۵۱؛ نورالعین، ص ۵۰. ۳. سورهٔ توبه (۹)، آیهٔ ۱۰۵. ۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، باب عرض الأعمال...، ح ۱ و ۲. ۵. همان، ح ۳. ۶. همان، ح ۴. ۷. البلد الامین، ج ۱، ص ۳۵۰، جنه الامان، ج ۱، ص ۲۸۱؛ مفاتیح الجنان، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مصباح الکفعمی، ص ۲۸۰. ۸. سورهٔ حجرات (۴۹)، آیهٔ ۱۳. ۹. سورهٔ نور (۲۴)، آیهٔ ۳۱. ۱۰. ر.ک: کلینی، همان، ج ۵، ص ۵۵۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۱. ۱۱. ر.ک: چهل حدیث حجاب و عفت به همراه آیات مربوط به حجاب و عفت در قرآن؛ احکام حجاب و عفت در گلستان مرجعیت؛ حجاب برتر (بررسی جایگاه چادر در حجاب اسلامی)؛ و سیمای حجاب و عفت در آیات و روایات.

## کلبانگ

غم جدایی بیا که بی تو مرا انتظار، خواهد کشت به سینه، مرغ دل بیقرار خواهد کشت بدان امید که نوروز، سوی ما آیی نیامدی و مرا نوبهار، خواهد کشت فراقت ای گل نرگس، توان ما فرسود دوری تو دل داغدار خواهد کشت کنار جاده چو سائل نشسته‌ام شب و روز دریغ! سرکشی را هوار خواهد کشت ملال خاطره ما، انتظار دیدن توست غم جدایی آن گل عذار خواهد کشت ز خون منتظرانت، هزار لاله دمید بیا که غصهٔ این لاله‌زار، خواهد کشت زمانه تیغ کشیده است شیعیان تو را مرا عداوت این نابکار، خواهد کشت قرار بی تو ندارد دل شکستهٔ ما کز انتظار غم بی‌شمار خواهد کشت ز داغ هجر، «پریشان» چه نامه نویسد فغان که ناله در این رهگذار خواهد کشت محمدحسن حجتی (پریشان) سحرگاه طلوع ای هیاهوی قیامت در طنین گام تو آتش بیداری ما خفته در پیغام تو این نگین شب فروز خاتم پیغمبران! تخت و تاج صد سلیمان در پناه نام تو هفت دریای خروشان آبروی خاک ما قطره واری در نگاه آسمان آشام تو ای فروغ پرشکوه محفل پیغمبران! طور سینا جرعه‌ای نوشیده بود از جام تو آسمان سبز نامت عرصهٔ جبریل نیست؛ بی ثمر پر می‌گشاید در هوای بام تو این زمین وحشی در آسمان سرگشته را رام خواهد کرد آخر تیغ ناآرام تو آه! ما نام مسلمانی چسان بر خود نهیم؟ در سحرگاه طلوع پرچم اسلام تو قربان ولیئی هزار مرتبه خورشید بیا به خانه که امید، با تو برگردد هزار مرتبه خورشید، با تو برگردد بیا شکوه شکفتن! که باز در نفسی بهار رفته به تبعید، با تو برگردد من و غروب و غم و اضطراب چشمانی به راه مانده که امید با تو برگردد بیا که کوچ کند ماتم از حریم دلم و شادمانه ترین عید، با تو برگردد مصطفی محدثی خراسانی

## موعود نوجوان

تولدت مبارک! تولد جوانهٔ موعود: موعود نوجوان بر خانوادهٔ محترم موعودیان مبارک باد! از شما پنهان نباشد متوقف شدن انتشار مجله «موعود جوان» با همهٔ کاستی‌هایش دردی بر دل‌مان گذاشت که هنوز آرام و بهبودی نیافته است. شاید اگر چهار یا پنج یار صمیمی می‌یافتیم که دل به دوست می‌سپردند و زانو راست می‌کردند، حتی یک شمارهٔ آن را تعطیل نمی‌کردیم. روزگار بدی شده، پول چشم همه را کور کرده و خودرایی. البته اگر چنین نبود لقب «آخرالزمان» را با خود یدک نمی‌کشید. این بار هم دل به

دریا زدیم تا شاید آبی بر آتش درون خود ریخته باشیم و گرنه چیزی تغییر نکرده، مردی نیامده و بی‌دلی که سر از پا نشناسد. شاید خوانندگان نوجوان این صفحات، از گرمای وجود صاحب‌الزمان (ع) پوست بترکانند و یار غار شوند و این جوانه را تا رسیدن به برگ و بار مراقبت کنند. به هر صورت از ما حرکت و از خدا برکت. از همه بر و بچه‌ها می‌خواهیم که دست به کار شوند. به عنوان خبرنگار افتخاری از فعالیت های مهدوی شهر و دیارشان خبر و عکس تهیه کنند. دل‌نوشته‌های خودشان را بر کاغذ بیاورند و هر چیز خوب دیگری که نوجوانان را به سوی خانه دوست راهنمایی کند. راستی فکر می‌کنید جمله «سلام بر مهدی (عج)» را با چند نوع خط و طرح می‌توان نوشت؟ بنویسید و برای ما بفرستید تا به اسم خودتان منتشر شود و هدیه‌ای هم دریافت کنید. تصدق شما

## آن وقت نمی‌دانم کی؟

سیدمحمدسادات اخوی گفتم، بنشینم و برایت بنویسم ... سلام، راستی هیچ تکراری، نوتر از سلام نیست. شاید اگر هنرمند بودم، از ذوق و تخیل کمک می‌گرفتم و تو را بهتر توصیف می‌کردم؛ اما افسوس ... که هیچ هنری ندارم و تازه، اگر هم داشتم، به هنر خدا در آفریدن تو نمی‌رسید. اصلاً هیچ می‌دانی چند سال است که در انتظار تو، غبار جاده‌ها را به چشم می‌خریم؟ ... یازده قرن! باورت می‌شود؟ بعضی‌های مان خسته شدند؛ اما، ما هنوز طاقت آورده‌ایم. ایستاده‌ایم و نفس می‌کشیم؛ هرچند سخت؛ اما سرد نشده‌ایم. چیزهای زیادی دیده‌ایم. دوستانی را دیده‌ایم که سکوت، پنجه انداخت بیخ گلویشان، و «فقط» انتظار تو را کشیدند و انتظار را به احتضار بدل کردند! و بعضی دیگر هم، انتظار را به فریاد اعتراض بدل کردند و دست آخر؛ شب سکوت، صدای شان را برید. و باز، ما مانده‌ایم و تنهایی. ما مانده‌ایم و تنها چیزی که برای سپردن به قدم‌های تو، در سینه حفظ کرده‌ایم. وقتی تو بیایی (با طولانی‌ترین شعر سپیدی که در چشم‌هایت داری)، همه باور خواهند کرد که گل سرخ در زمستان هم خواهد روید. و آن روز، با خال کوچکی که روی گونه‌ات داری؛ نقطه پایانی در انتهای خط انتظارمان خواهی گذاشت. و آن وقت «نمی‌دانم کی» که بیایی، دیگر هیچ چشمی برای فهماندن مقصودش، منت هیچ قلمرو کاغذی را نخواهد کشید. و دیگر هیچ وقت خدا، «امیرمحمد» روی دفتر مشقش خوابش نخواهد برد و می‌دانم که تو به رویش نخواهی آورد که چرا بعد از ظهرها یک‌راست نمی‌رود خانه و چرا هر ماه، پول‌های کیف پدرش، یک‌هوا زیاد می‌شوند... و آن وقت «نمی‌دانم کی» که برسد، حتی محرم‌های مان فرق خواهد کرد. ترکیبی مساوی از غم و شادی خواهد بود. و دو ستون زنجیرزان و سینه‌زان محله‌مان تا بی‌نهایت امتداد خواهد یافت و آن وقت، نوحه‌خوان دسته، سکوت را زمزمه خواهد کرد و در دست هر کدام از بچه‌های محل، یک شمع خواهد بود و تن هر کدام‌شان، یک پیراهن سپید، با شال سبز دور گردن... و آن وقت «نمی‌دانم کی» که بیایی، دیگر هیچ گره‌ای بر سر ته مانده غذایی، با پیرزن کنار پیاده‌رو خیابان بلوار - که می‌گویند عاشق است - دعواش نمی‌شود. و آن وقت تو، دنیا را به دل‌های کوچک خواهی داد تا یک روز، دنیا هم روی «روشنی» را ببیند و هر دلی، شعبه‌ای از محبت شود. و آن وقت «نمی‌دانم کی»، دیگر شیرینی فروشی سر کوجه‌مان، خرده‌های شیرینی دیروزش را با شیرینی امروزش قاتی نخواهد کرد. و دیگر همسایه‌مان، شب‌ها، یواشکی کیسه زباله اضافی‌اش را در خانه ما نخواهد گذاشت تا کارگران شهرداری توقع «عیدی» نکنند و مطمئن شوند که آدم فقیری است! و دیگر، با بودن تو، هیچ آفتاب‌گردانی به خاطر پیدا کردن خورشید، سرش گیج نخواهد رفت. و چادر سپید خوارم با گل‌های آبی و بنفش، موقع نماز، قشنگ‌ترین دشت گل بنفشه دنیا خواهد شد و تمام پنجره‌های دنیا، رو به خدا باز خواهند شد... و ماه، در نیمه هرماه، تمام نیمه تمامی‌اش را در سایه تو کامل خواهد کرد. ... نمی‌دانی چقدر دلم هوایت را کرده است... نمی‌دانی و البته می‌دانی که چه‌ها کشیده‌ایم و چند قلّه قاف را پشت سر گذاشته‌ایم. به تمام ضرب‌المثل‌ها رسیدیم و «بی‌تو» بودن را ضرب‌المثل «انتظار» کردیم. صدای مان گرفت و باز، تو را خواندیم. پاهای مان بی‌رمق شدند و نایستادیم و سنگ‌مان زدند و سکوت نکردیم... و امشب که صدای باران می‌آید، نمی‌دانم چرا فکر می‌کنم که تو هم در یک «جمعه بارانی» خواهی آمد؛ جمعه‌ای که پرهیاهوترین جمعه



خواهد بود و بازارهای عشق‌بازی «بارزترین» تعطیلی‌شان را خواهند داشت... و چقدر دلم می‌خواهد که همین جمعه بیایی...

## بال‌های احساس

حلاجیان - رامسر امشب، بال‌های احساس خود را، نه در لفافه‌ای از خیال، که در آسمان هستی و وجود، به پرواز درخواهم آورد و با آقا صحبت خواهم کرد. ای شکوفه نرجس! کوچک که بودم پدر بزرگ با تمام وجود می‌گفت... خواهی آمد با روی سپید و عبا و ردائی سبز... و خورشید دیگری خواهی شد در عرش خدایی. آقا! پدر بزرگ دقایق بی‌شماری از سحر گاهان عرفانی خود را در سجده‌های طولانی صرف آرزوی شما می‌کرد. او در تنهایی ساکت و رمز آلود اجتماع عظیم جمکران، غنچه‌های رخ بی‌مثالت را نه در خواب، بلکه در بیداری دید و چقدر افتخار می‌کرد. ای کاش نقاش تیزبین چیره‌دستی بود و می‌توانست گلستان نسترن‌های وجودت را ای شکوفه زیبای بهشتی! بر صفحه سپید کاغذ تصویر کند. حالا سالها می‌گذرد، پدر بزرگ آرزوی دیدنت را همه وقت داشت و رفت و من؟... نمی‌دانم آیا چشمان بی‌فروغ و شمع خاموش وجودم به جمال تو روشن خواهد شد؟ آقا ما به نوازش دستانت که چون باد سحر گاهان بهاریست و پریشان موهای غم و غصه را به کمندهای زیبای آرامش مبدل می‌سازد، سخت نیازمندیم. شکوفه پربار نرجس! بارش اشک‌های چشمان منتظرانت را پاسخی ده و با سبیدی پر از گل‌های زیبای بهشتی جواز ورودمان را به جاوید مکان همیشه اعصار، صادر فرما! آقا! ما همه به استقبال خواهیم آمد، نه با سبیدی سرشار از نسترن‌ها و اقاقی‌ها و نیلوفران شاداب، بلکه با قلب‌های در دستانت به قنوت ایستاده‌مان. آیا تو نیز قلب‌های خونین و تشنه و پر عطش ما را با گذاردن دستانت لطیف و اطمینان بخش بر دستانت خشک و بی‌روح مان آرام خواهی نمود؟

## شعر

انتظار منتظر ساره سامکن - تهران در وادی این آسمان بی‌ابر و این زمین گرم انتظار، همه چیز بوی جگر سوز گریستن را می‌دهد، در میان کوچه‌های این انتظار، طلب اوست که بی‌داد می‌کند. خدایا! آن‌قدر بر پای طلب او قلب‌مان رنگ نامرادی گرفته، که جز وجود او مرهمی برای این خلاء عظیم و این زخم جان‌سوز نمی‌شناسیم. او که با شقایق‌ها، آن مظهر غم‌های عالم، نسبت دارد و با آمدنش غبار خستگی انتظار و تنهایی را از وجودمان می‌زداید. اوست که سایبان آرامش است و صحنه یکتایی حقیقت. اگر او بیاید، انتظار خواهد پژمرد، قطره‌های اشک به پای شادی خواهد ریخت، نزار از گام‌های او موسیقی غم را به خاموشی خواهد خواند و قلب مرداب به عشق او به تپش خواهد آمد. با آمدنش من و تو از گذرگاه پوچی خواهیم گذشت، چه بسا به اوج انسانیت برسیم و گوی‌های بلورین غرور و کبر را بشکنیم. می‌دانم اگر او بیاید ترنم صدای آزادی از قفس اسارت و خاموشی به گوش می‌رسد و جهان عطر آگین می‌شود. آری! کسی خواهد آمد از نسل علی، علیه‌السلام، از خاندان عدالت، کسی که بوی یاس‌های سپید خانه محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، را می‌دهد. او از دیاری غریب اما آشنا می‌آید. انتظار ملیحه سادات قادری مهدی ای آبی‌ترین احساس‌ها! ای معطر از شمیم یاس‌ها! ای تو خورشید شب یلدای من! ای همه انگیزه فردای من! ای نشانی از خدا، خال لب! عاشقم، عاشق بسوزد در تبت ای که دستت روی دوش آفتاب! چشم من با یاد تو رفته به خواب ای که جاری از کلام تو غزل! صاحب دنیا تو بودی از ازل ترجمان لحن خیس اشکها! رازدار گفتگوهای خدا! ای که با دریا تکلم می‌کنی بر که‌ها را پرتلاطم می‌کنی ای قرار ما همه آدینه‌ها در میان سبزی سبزینه‌ها مهدی! ای از نسل گل‌های سپید ای شتفابخش دل مجروح بید غیبت تو فصل زرد بی‌کسی است انتظارم، رویش دل‌واپسی است یاد تو تا در دلم آمد فرود شعر من بی‌اختیار از تو سرود بعد از این من باغبانی می‌شوم باغبان بی‌نشانی می‌شوم تا بکارم بذر ناب انتظار در دل ابری خود، فصل بهار



## واژه عشق

ایرج قنبری می‌آیی مثل نسیم با یک سبد ستاره و گل چشمان تو سلام بهار است ژرفای بی کران تو را دریا با واژه واژه واژه‌ی امواج تکرار می‌کند و آفتاب جویبار دست‌های تو را می‌آیی و بیرق طراوت و باران را در گرمسیر خانگی ما می‌کاری تو اجتماع ساکت ما را از عشق و عاطفه سرشار می‌کنی تو جلوه‌ی تمامت عشقی ... یاد سبز امیرحسین مدرس آری هنوز چله نشینم در کوچه‌های غربت و اندوه بی‌آنکه یاد سبز وجودش رها کند چشمان خو گرفته به تاریکی مرا. دیربست بر کرانه‌ی این رود ایستاده‌ام وین رود پرخروش با‌های و هوی خویش گویی مرا به سخره گرفته است وز هرچه آرزوست ملولم اما هنوز در کوچه‌های غربت و اندوه چشم‌انتظار عابر شب‌های حسرت‌م بی‌آنکه یاد سبز وجودش رها کند چشمان خو گرفته به تنهایی مرا. دریچه سید جعفر میر محمدی سپیده‌ها! همیشه که نه گاه گاه دریچه‌ای به عطر حریم شما به تُردی انزوای من باز می‌شود دلم گرو سرم سپرده است به این نگاه همیشه منتظر نشسته دلم به پیشواز پگاه بهاری اگر نیست ... معصومه نجفی مطیعی اگر با نگاه غریبانه‌ات غزل‌های باران گره خورده بود و یک‌شب تو را انتظار به سمت صفای سحر برده بود؛ اگر عاشقی لب بام تنهایی‌ات لانه داشت و در باغِ دستان بی‌حاصلت نفس‌های سبز صنوبر قدم می‌گذاشت، به شوق تماشای آبی‌ترین لحظه‌ها، به آغوش دریا نمی‌آمدی؟! و در جستجوی نسیمی که از دل ترا خوانده بود، به دیدار آینه‌آیا نمی‌آمدی؟! \*\*\* در این فصلِ عریانی شاخه‌ها که امواج باد تمام غزل‌های اندیشه را چیده است، بهاری اگر نیست در یادمان، بیا با نسیم اذان و با عطر صبحی که در کوچه پیچیده است، دلت را ببر تا بهار...  
واز دفتر خاطرات سپدارباغ سرآغاز یک زندگی را برایم بخوان...

## ای خدا...

سیدمهدی شجاعی ای خدای محمد! تو گفتی که گنه کاران، با شفاعت و استغفار رسول، آمرزیده می‌شوند. ما عقب‌ماندگان از عصر ظهور پیامبر، چه کنیم اگر مصطفای جاودانه تاریخ، برایمان دست استغفار برنیورد؟! ای خدای مرتضی! گردی از گام‌های فتوت مرتضی را بر سر جهانیان پاش تا ریشه نامردی در جهان بخشکد. ای خدای علی! اگر خلق عالم، علی را می‌شناختند، دوستش می‌داشتند و اگر خلق عالم، علی را دوست می‌داشتند، جهنم آفریده نمی‌شد. حضورمان را در بهشت عشق علی جاودان بدار! ای خدای فاطمه! اگر دست آرمان زنان، به گرد گام‌های زهرا می‌رسید، جهان گلستان می‌شد، جهان را گلستان کن! ای خدای مجتبی! روح ما را به حلم، زیباترین فضیلت انسان بیارای تا چشمه‌ای از تشیع مجتوبی در ما ظهور کند! ای خدای حسین! ائمه معصوم، ابواب رحمت‌اند و کشتی نجات. ما را از بازترین باب و سریع‌ترین کشتی نجات، محروم مساز! ای خدای سجاد! چه بزرگی که تو با وجود سجاد، دیگران را نیز بنده می‌شماری، عبادت‌شان را به حساب می‌آری و بر سرشان سایه خدایی می‌گستری! ما هرچه بندگان یَیدیم، تو خدای خوبی! به ما لیاقت بندگی‌ات را عنایت کن! ای خدای باقر! علم نیست آنچه در نزد مردمان است. علم، آن است که مظهرش باقرالعلوم است. ما را سنگ ریزه‌ای از سلسله جبال علوم باقری عنایت کن! ای خدای صادق! ما را چنان تفقهی\* در دین عنایت کن که سیره را از ناسره بازشناسیم و تحریف و انحراف و التقاط را از حقیقت محض، تمیز دهیم و شیعه راستین امام صادق باشیم. ای خدای صابر! ظرف صبوری و تحمل‌مان را وسعت بخش و جان‌های‌مان را برای پذیرش ابتلای خودت سرشار از رضایت و اشتیاق کن! ای خدای علی بن موسی الرضا! امام‌مان بی‌تردید شنوای سلام‌مان هست. ما را شنوای پاسخ ایشان قرار ده و ارتزاق‌مان را بر خوان سرشار از برکتش، مستدام و روزافزون کن! ای خدای هادی! آن‌گاه که خورشید هدایت در محاق مظلومیت مستتر می‌شود، برای دریافت انوار ولایت، ما را چشم بصیرت، عنایت کن. ای خدای حسن بن علی العسکری! از زمان حضور آخرین امام حاضر، جهان همچنان تاوان بی‌لیاقتی خود را پس می‌دهد. به ما لیاقت دیدار فرزند عسکری را عنایت فرما! ای خدای مهدی! در

جهان کیست که ریزه‌خوار سفره امام نیست. چشمی عنایت کن که ولی نعمت خویش را بازشناسیم! ای خدای رمضان! میهمانی تو دعوت به نخوردن و نخواستن است، دعوت به پرهیز و ستیز است. همچنان که دوست داشتنت، دعوت به پذیرش بلا- و ابتلا؛ به ما تفهیم کن که تو جهان را چگونه نگاه می‌کنی! ای خدای شب قدر! شب قدر، بی‌تردید، مجرای نزول برکات توست. ظرف وجودمان را برای پذیرش برکات وسعت ببخش! \* تفقه: فهم علم. توانایی درک احکام دین را گویند.

### دیدار چهارده قلب و قلب چهاردهم

بهاره کمالی سروستانی در پستی و بلندی آبشاران میعادگاه عشق، پیر طریقت را دیدم. از او ره پرسیدم، کجاییم و کجا رویم؟ گفت: جانا! دل با خود صاف‌دار! عشق را هدف کن! سفری پرخطر و دراز است. در صحرای خشک سرزمین بی‌محبتی که بنفشه‌ها مرده‌اند و گل‌های سرخ پژمرده‌اند و سبزه‌ها جامه غم بر تن کرده‌اند، فرود آمده‌ای. به دیار چهارده قلب رو، سراغ قلب چهاردهم را بگیر و او را با خود به این سرزمین آر. با آمدن او نسیم گل‌ها شروع به وزیدن می‌کند و با انگشت در خانه خورشید را می‌زند و فلک را با خود همراه می‌سازد و به خاک خشک این سرزمین قدم می‌نهد. و در میعادگاه عاشقان چه زیباست به میهمانی گل‌ها رفتن، از آن سوی مرزها قاصدک عشق را پذیرفتن، به پیشواز عشق رفتن، مقدم حق و عدالت را پاس داشتن. و چه رؤیایی است یک حرف از هزاران حرف شنیدن! پس به گل‌ها بگویند به یاد عطر خوش بوی دل‌انگیزشان تپه‌ها و کوه‌ها و دشت‌ها را پشت‌سر گذاشته‌ام، به پرندگان بگویند با بال‌های زیبا و رنگارنگ‌شان پر می‌گیرم و به یاسمن‌ها و نیلوفرهای سبز باغچه، به آسمان و دریای نیلی، به ستارگان درخشان و به ماه و خورشید نورانی و خلوت و تاریکی شب و به روشنایی روز و دلتنگی غروب و خزان پاییز و به گلبرگ‌های یاس و شب‌بو بگویند او به دیار شما می‌رسد، با رخس سفیدش با هزاران حرف و حدیث و سخن تا با نسیمی روتق‌بخش، هستی و وجود را معنا کند. شیعه یعنی ... امام باقر، علیه‌السلام، خطاب به جابر بن یزید جعفری می‌فرماید: «ای جابر! آیا کافی است که کسی مدعی دوستی ما اهل‌بیت شود و خود را شیعه بخواند؟! به خدا قسم، شیعه ما نیستند مگر کسانی که تقوای الهی پیشه کنند و او را فرمان برند و این نکته‌ای است که آن را ندانسته‌اند. ای جابر! شیعه نیست مگر کسی که متواضع و خاشع باشد، خداوند را بسیار یاد کند، روزه بگیرد و نماز بگذارد و نسبت به همسایگان فقیر، مسکینان و زیان‌دیدگان و یتیمان احساس وظیفه کند. شیعه راستگو و تلاوت‌کننده قرآن است که جز به منظور نیکی با دیگران انس نمی‌گیرد. شیعه امین خانواده و خاندان خود است.» جابر عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! هیچ کس را نمی‌شناسم که چنین باشد.» حضرت فرمود: «ای جابر! اگر کسی به نزد تو می‌آید و دوستی علی بن ابی‌طالب و ولایت او را ادعا می‌کند، به راحتی باور نکن. پس اگر چنین کسی بگوید من پیامبر خدا را که از علی بهتر است دوست دارم، اما پا در جای پای او نگذارد و شیوه و سنت او را پیروی نکند، این دوستی اندکی به سودش نمی‌باشد. پس تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که نزد خدا، بین خدا و هیچ کس خویشاوندی نیست و محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و گرامی‌ترین‌شان در برابر او، باتقواترین ایشان و فرمانبردارترین‌شان است. و به خدا سوگند هیچ کس جز به فرمانبرداری به خداوند عزوجل به او نزدیک نمی‌شود. براث\*\* از آتش با ما نیست و هیچ کس را بر خدا بهانه‌ای نخواهد بود.» \* به نقل از: عمادزاده، حسین، شناخت شیعه (پیرامون علی، علیه‌السلام)، ص ۱۱۳ - ۱۱۴. \*\* دوری جستن و بیزاری

### سوار بر اسب

مهدی کاموس پاهام درد گرفته بود. راننده چند بار غرغز دنده‌اش را درآورد. حاج عباس گفت: «برای سلامتی آقا امام زمان صلوات». همه صلوات فرستادند. مادرم گفت: «مهدی جان، جلیقه‌ات را بیوش بیرون باد می‌آد». حاجی گفت: «خواهرها بیشتر توجه کنن دعای توسل که تمام شد، همه روبروی در مسجد آماده باشید تا ان‌شاءالله برای نماز صبح برسیم منزل، ما رو هم از دعا

فراموش نکنید». موقع پیاده شدن، حاجی روی سرم دست کشید و گفت: «مهدی جان، خوب دعا کن تا حال بابات بهتر بشه». پیاده شدم. باد می‌آمد. رائنده خمیازه کشید و پیاده نشد. مادرم گفت: «مهدی، چادرم رو ول نکنی یه وقت گم می‌شی‌ها». باد می‌خواست چادر زن‌ها را با خودش ببرد. اما، مادرم با دندان‌هایش چادرش را محکم گرفته بود. مسجد غرق نور بود. پیرزنی که چادرش را به کمر بسته بود، پیش ما آمد. به مادرم چیزی گفت. مادرم از کیفش یک پنجاه تومنی بهش داد. کنار در مسجد مردی کوزه می‌فروخت. - «دوتا صد تومن». کوزه‌های کوچک و بزرگ، با دسته و بی‌دسته، گردن دراز و کوتاه. خیلی بامزه بودند. اما مادر تند راه می‌رفت و مرا دنبال خودش می‌کشید. خیلی دلم می‌خواست کوزه‌ها را تماشا کنم. دعا می‌خواندند. فردی با صدای بلند و غمناک می‌خواند. درست مثل بعضی از شب‌های سه‌شنبه که بابا می‌خواند، گریه می‌کرد و می‌خواند. این قدر سوزناک می‌خواند که من و مامان هم به گریه می‌افتادیم. اول مامان گریه می‌کرد و بعد هم من. مادرم گفت: «مهدی تندتر بیا، دعا خیلی وقته که شروع شده». گفتم: «مامان، اون آقاهه رو نیگا». جوانی با ریش و سیل روشن، چشم‌های درشت و قهوه‌ای، ابروهای پیوسته و پیراهن و شلوار، با عصای زیر بغلش به سر در مسجد تکیه داده بود. چشم‌هایش برق می‌زد. وارد مسجد که شدیم، مادر گفت: «خدا شفایش بده». توی صحن، مردی قرآن‌های جیبی هدیه، و عکس می‌فروخت. «قرآن هدیه، تمثال\* مبارک». به عکس‌ها نگاه کردم. مردی شمشیر به دست سوار بر اسب می‌تاخت. روی پرچم سبزی نوشته شده بود: «لااله الاالله». باد پرچم را تکان می‌داد. نمازخانه شلوغ بود. کفش دارها پلاستیک‌های سیاه را تندتند به دست مردم می‌دادند. مادرم گفت: «تو می‌ری نماز یا می‌ری سر چاه؟» - «نمازخانه که جا نیست. می‌رم سر چاه». مادرم خندید: «می‌ترسی بازم تسیحات رو اشتباه بشمری؟» - «نه پاهام خیلی درد گرفته». - «پس من می‌رم نماز، بعدش هم دعا». - «باشه، هروقت که دعا تمام شد، می‌آم همین جا». سرچاه هم شلوغ بود. ادامه دعای توسل را کس دیگری می‌خواند. صدایش بم بود و آهسته می‌خواند. بین دعاهاش گریه می‌کرد. دور چاه دو تا زن نشسته بودند و هر کدام نامه‌ای را از لای میله‌های آهنی در چاه انداختند تو. بادی می‌آمد. پرچم‌های بالای مسجد و کنار چاه تکان می‌خوردند. مرد شمشیر به دست سوار بر اسب می‌تاخت. جوان سفیدپوش عصا به دست هم، کنار چاه نشسته بود. سرش را روی زانوهایش گذاشته بود. من هم هر وقت بخوام گریه کنم اینجور می‌نشیم. اما، جوان پاهایش را دراز کرده بود. کنار چاه بالای سرش ایستادم. ولی نفهمید. انگار هیچ کس آنجا نبود و آن همه سر و صدا و رفت و آمد را نمی‌شنید. مردی که قرآن هدیه می‌فروخت از کنارمان گذشت. - «قرآن هدیه، تمثال مبارک». به میله‌های در چاه پارچه‌های سبز و مشکی زیادی گره زده بودند. یک بار که با پدرم آمده بودم، خواستم پارچه‌ها را بشمارم، اما نشد. آن موقع‌ها حال پدرم خیلی بد نبود. یعنی، مثل حالا نبود که موهایش ریخته و روز به روز زردتر و لاغرتر بشه. یک بار مادرم گفت: «اگه بابا برای معالجه بره سفر، تو ناراحتی نمی‌کنی؟» و پیرمردی کوزه به دست کنار چاه نشست. کاغذی از جیبش بیرون آورد. زیرلب چیزی می‌گفت. کاغذ را از لای میله‌ها انداخت توی چاه، کوزه را هم خالی کرد. همه جا پر از بوی گلاب شد. جوان سفیدپوش رفته بود. مرد شمشیر به دست سوار بر اسب می‌تاخت. زنی یک دسته مهر و پنج قرآن هدیه را زیر چادرش پنهان کرد. آخرهای دعای توسل بود. مردم سرپا ایستاده بودند. صدای گریه و زاری بلندتر شده بود. صدای نوحه‌خوان گرفته بود و گریه امانش نمی‌داد. پیرمرد کوزه به دست رفته بود. اما هنوز از چاه بوی گلاب می‌آمد. دعا داشت تمام می‌شد. به نمازخانه برگشتم. مردم می‌دویدند، تو صحن مسجد غلغله شده بود. انگار کسی را کتک می‌زدند. مرد شمشیر به دست سوار بر اسب می‌تاخت. قرآن‌های هدیه روی سگویی کنار عکس‌ها افتاده بودند. همه به طرف صحن می‌دویدند. دست هریک از مردم تکه پارچه سفیدی بود. جمعیت جوانی را روی دست می‌بردند. یک جفت عصا کنار حوض افتاده بود. - «مهدی، مهدی!» مادرم صدایم می‌زند. به سویش می‌روم. بغلش می‌کنم. چشم‌هایش پر از اشک است. می‌گوید: «بیا بریم دیر شده». می‌گویم: «مادر می‌خوام یک نامه برای امام زمان بنویسم». کنار چاه هنوز بوی گلاب می‌آید. می‌نویسم: «مهدی جان، تو که می‌تونی پاهای چلاق رو خوب کنی، حال بابای منو هم خوب کن. خیلی دوستت دارم. مهدی». مرد

شمشیر به دست سوار بر اسب می‌تازد و بوی گلاب فضای مسجد را پر کرده است. \* تمثال: نقش و نگار. تصاویری که از روی نوشته‌ها، به نام معصومین می‌کشند ولی شباهتی به سیمای نورانی آنها ندارد.

### آیا ملائکه و جنیان هم از یاوران حضرت مهدی (ع) خواهند بود؟

آیا غیر از انسان‌ها، ملائکه و جنیان هم از یاوران حضرت مهدی (ع) خواهند بود؟ درباره‌ی طایفه‌ی جن باید گفت که طبق روایات اهل بیت (ع) شکی نیست که آنان نیز برای نصرت امام زمان (ع) حضور خواهند یافت، اما سؤال این است که آیا حضور آنان با چشم قابل رؤیت است، یا خیر؟ پرسیده شده است که آیا غیر از انسان‌ها، ملائکه و جنیان هم از یاوران حضرت مهدی (ع) خواهند بود؟ در پاسخ این پرسش عرض می‌کنیم، بله؛ غیر از ۳۱۳ نفر از انسان‌های شایسته و والامقامی که از جمله یاران امام زمان هستند، گروه‌هایی از ملائکه و نیز جن حضرت مهدی (ع) را یاری خواهند کرد. الف) طایفه‌ی ملائکه مطابق آنچه از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است اولین فرشته‌ای که با امام (ع) بیعت می‌کند «جبرئیل» است. «ابان بن تغلب» از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمودند: اولین کسی که با قائم (ع) بیعت می‌کند، جبرئیل است؛ که به صورت پرنده سفیدی فرود می‌آید و با آن حضرت بیعت می‌کند. سپس یک پای خود را بر بیت‌الله الحرام می‌گذارد و پای دیگرش را بر بیت‌المقدس و آنگاه با آواز رسا و برنده‌ای ندا می‌دهد، به نوعی که همه‌ی خلایق آن را می‌شنوند و می‌گویند: اُتی أمرالله فلا تستعجلوه. ۱. امر خدا در رسید، پس برای آن شتاب نکنید. روایات متعددی وجود دارد که دلالت می‌کنند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل (ع) حضرت مهدی (ع) را یاری می‌کنند و این روایات از حضرات معصومین (ع) - از جمله حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و حضرت جواد الاثم (ع) صادر گردیده است. به عنوان نمونه در حدیثی از سوی حضرت امام باقر (ع) بیان شده است: زمانی که قائم آل محمد (ص) خروج نماید، خداوند او را به وسیله‌ی گروه‌هایی از فرشتگان نشان‌دار پشت سرهم، به صف ایستاده، مقرب فرو فرستاده شده، یاری خواهد نمود. جبرئیل پیشاپیش آن حضرت، میکائیل از سمت راست و اسرافیل سمت چپ آن حضرت خواهند بود و رعب و ترس (بر دل کافران) به فاصله‌ی یک ماه از پیشاپیش و سمت راست و جانب چپ آن حضرت حرکت خواهند کرد در حالی که فرشتگان مقرب در کنار او باشند. ۲. از این روایت شریف مشخص می‌شود که خداوند متعال حضرت صاحب‌الامر (ع) را به وسیله‌ی چهار گروه از ملائکه و همچنین به وسیله‌ی «رعب» (ترس و بیم افکندن در دل کافران) یاری می‌فرماید. آن چهار گروه (ملائکه) عبارتند: ۱. مسومین؛ که همان فرشتگان نشان‌دار می‌باشند و علامت و نشانه‌ی آنها عمامه سفید همراه با تحت‌الحنک است که در «جنگ بدر» نیز حاضر شدند. ۲. مردفین؛ که همان فرشتگانی هستند که به صورت پیاپی برای نصرت حضرت مهدی (ع) صف می‌کشند. ۳. منزین؛ که همان فرشتگانی هستند که فرو فرستاده شده می‌باشند. ۴. کزوبین؛ که همان فرشتگانی هستند که به عنوان سالار فرشتگان معرفی می‌شوند. البته در بعضی از روایات تعداد این ملائکه نیز بیان شده است؛ مثلاً حضرت امام صادق (ع) فرمودند: تعداد یاران او (امام قائم (ع)) از بین ملائکه چهل و شش هزار خواهد بود. و به چند دسته تقسیم می‌شوند؛ (۱) گروهی از ملائکه که در بدر حاضر بودند، (۲) گروهی از ملائکه که همراه حضرت نوح در کشتی بودند، (۳) گروهی از ملائکه که در آتش با ابراهیم (ع) بودند، (۴) گروهی از ملائکه که با موسی - هنگامی که دریا برای بنی اسرائیل شکافته شد - بودند، (۵) قسم دیگر که همراه عیسی بودند، هنگامی که خداوند او را به سوی آسمان بالا برد، (۶) گروهی دیگر، چهار هزار فرشته که در روز عاشورا برای یاری حضرت سیدالشهدا (ع) فرود آمدند و از آن حضرت رخصت قتال خواستند و به آنها رخصت نداد، پس بالا رفتند و فرود آمدند و از آن حضرت رخصت خواستند باز رخصت نداد و همچنان بالا می‌رفتند و فرود می‌آمدند، ولی حضرت رخصت نمی‌داد تا آنکه در همان احوال، آن حضرت به شهادت رسید؛ لذا آن ملائکه همچنان پریشان و غبارآلود نزد قبر او گریان هستند تا اینکه قائم (ع) قیام نماید. رئیس آنان ملکی است که نامش «منصور» است؛ و هیچ زیارت‌کننده‌ای نیست که امام حسین (ع) زیارت کند

مگر آنکه آنان او را استقبال می‌کنند، و وداع نمی‌کند آن حضرت مگر آنکه او را مشایعت می‌کنند، و مریض نمی‌شوند هیچ زائری مگر اینکه او را عیادت می‌کنند و نمی‌میرد زائری مگر اینکه بر وی نماز می‌گذارند و برای او بعد از مردن استغفار می‌کنند و همه آنان تا هنگام قیام حضرت مهدی(ع) - در زمین - انتظار قیام قائم(ع) را می‌کشند، (۷) ملائکه‌ای که به هنگام ولادت امام حسین(ع) به زیارت او آمدند. ۳. ب) طایفه جن اما درباره طایفه جن باید گفت که طبق روایات اهل بیت(ع) شکی نیست که آنان نیز برای نصرت امام زمان(ع) حضور خواهند یافت، اما سؤال این است که آیا حضور آنان با چشم قابل رؤیت است، یا خیر؟ در پاسخ باید گفت: جنیان در زمان ظهور حضرات ائمه(ع) به حضور آنان می‌رسیدند و از آن حضرات سؤال می‌کردند و ایشان نیز جنیان را می‌دیدند. در روایتی نقل شده است که حضرت امام صادق(ع) به مفضل فرمودند: مؤمنین جن، او (حضرت مهدی(ع)) را یاری خواهند نمود. سپس ادامه دادند: بلی، به خدا قسم با ایشان مخاطبه و تکلم می‌کنند؛ مانند اینکه شخص با اهل و عیال و حواشی خود مخاطبه می‌نماید. و آنگاه فرمودند: هر کجا آن حضرت برود، همراهش می‌روند و تعداد جنیان به تعداد ملائکه - یعنی چهل و شش هزار - خواهد بود. ۴. پی‌نوشت‌ها: با استفاده از کتاب: سؤال از امام مهدی(عج) در روایات، سید فخرالدین موسوی. ۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱. ۲. لو خرج قائم آل محمد(ص) لنصره الله بالملائکه المسومین و المردفین و المنزلین و الکرؤبیین یكون جبرائیل امامه و میکائیل عن یمینه و إسرافیل فن یساره و الرعب لیسیر مسیرة شهر امامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله و الملائکه المقرّبون هذه... . النعمانی، الغیبه، ص ۲۳۴، ح ۲۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸. ۳. خراسانی، محمدجواد، مهدی منتظر. ۴. همان

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید



نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... (د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و (و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

